

ترکستان در تاریخ

نگرشی بر ترکستان در نیمه دوم قرن نوزدهم

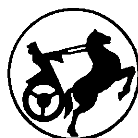
نوشتهٔ
اراز محمد سارلی

ترکستان در تاریخ

نگرشی بر ترکستان در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم

نوشته

ارازمحمد سارلی



مؤسسهٔ انتشارات امیرکبیر

تهران، ۱۳۶۴



سارلی، ارازمحمد
ترکستان در تاریخ
چاپ اول: ۱۳۶۴
چاپ و صحافی: چاپخانهٔ سپهر، تهران
تیراژ: ۷۷۰۰ نسخه

فهرست مطالب

عنوان	صفحه

عنوان | صفحه

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

مقدمه

وجعلناکم شعوباً و قبائل لتعارفوا
ان اکرمکم عندالله اتقیکم

حجرات، ۱۳ «الآیة»

ترکستان ناحیه‌ای است در آسیا که از شمال به‌سیبری، از مغرب به‌دریای خزر، از جنوب به‌افغانستان، هند و تبت و از مشرق به‌مغولستان محدود است. این ناحیه میان اتحاد جماهیر شوروی و چین تقسیم شده و اراضی مرکز، مغرب و شمال غربی آن مسطح و غیر قابل کشت است[1]. ترکستان بخش بزرگی از آسیای مرکزی از جمله ماوراءالنهر را در بر می‌گرفته و توران نیز خوانده می‌شده است. این‌سرزمین پهناور بستر تحولات عظیم تاریخی بوده و بذر نهضتها و تمدنهای بزرگی را در دل خود پرورده است.

دوازده قرن حیات علمی، کارنامهٔ افتخارآمیزی است که نشان از پیمودن گردنه‌های دشوار و تحصیل فرهنگی پویا دارد. از این رهگذر است که می‌توان رشد اندیشهٔ‌اسلامی را عمدتاً مرهون فرهیختگان و متفکرانی دانست که‌در ترکستان اسلامی پرورش یافتند و بیش از هزارسال پیکر تنومند اسلام را آبیاری کردند. لذا اسلام بسیاری از بدایع فکری و تجلیات فرهنگی‌اش را در طول تاریخ از مراکز علمی ترکستان کسب کرده است. شاید در زمینه روابط متقابل فرهنگی معدود مواردی چون اسلام و ترکستان بتوان یافت که دین خود را نسبت به‌یکدیگر این چنین منصفانه اداکرده باشند. از بدو شیوع اسلام در آسیای مرکزی، ترکستان استعداد خود را در تعمیق مکتب انقلابی اسلام بروز داد و در قرون اولیهٔ نضج اسلام، ظهور متفکرین بزرگ مسلمان این استعداد را فعلیت بخشید.

۱. محمد معین، فرهنگ فارسی، جلد ۵، ص ۳۸۶.

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

مقدمه

وجعلناکم شعوباً و قبائل لتعارفوا
ان اکرمکم عندالله اتقیکم

حجرات، ۱۳ «الآیة»

ترکستان ناحیه‌ای است در آسیا که از شمال به‌سیبری، از مغرب به‌دریای خزر، از جنوب به‌افغانستان، هند و تبت و از مشرق به‌مغولستان محدود است. این ناحیه میان اتحاد جماهیر شوروی و چین تقسیم شده و اراضی مرکز، مغرب و شمال غربی آن مسطح و غیر قابل کشت است[1]. ترکستان بخش بزرگی از آسیای مرکزی از جمله ماوراءالنهر را در بر می‌گرفته و توران نیز خوانده می‌شده است. این‌سرزمین پهناور بستر تحولات عظیم تاریخی بوده و بذر نهضتها و تمدنهای بزرگی را در دل خود پرورده است.

دوازده قرن حیات علمی، کارنامهٔ افتخارآمیزی است که نشان از پیمودن گردنه‌های دشوار و تحصیل فرهنگی پویا دارد. از این رهگذر است که می‌توان رشد اندیشهٔ‌اسلامی را عمدتاً مرهون فرهیختگان و متفکرانی دانست که‌در ترکستان اسلامی پرورش یافتند و بیش از هزارسال پیکر تنومند اسلام را آبیاری کردند. لذا اسلام بسیاری از بدایع فکری و تجلیات فرهنگی‌اش را در طول تاریخ از مراکز علمی ترکستان کسب کرده است. شاید در زمینه روابط متقابل فرهنگی معدود مواردی چون اسلام و ترکستان بتوان یافت که دین خود را نسبت به‌یکدیگر این چنین منصفانه ادا کرده باشند. از بدو شیوع اسلام در آسیای مرکزی، ترکستان استعداد خود را در تعمیق مکتب انقلابی اسلام بروز داد و در قرون اولیهٔ نضج اسلام، ظهور متفکرین بزرگ مسلمان این استعداد را فعلیت بخشید.

۱. محمد معین، فرهنگ فارسی، جلد ۵، ص ۳۸۶.

تاریخ ترکستان سرشار از حوادث و تحولات مهم است. مجموعهٔ این‌وقایع، سرگذشت دامنه‌دار و پرفرازونشیب اقوام مختلفی است که گاه برمرکب سعادت‌سوار بودند و علمدار فتوحات بزرگ بشمار می‌رفتند، و زمانی نیز تسلط دژخیمان بیگانه چنان آنان را به‌تنگ می‌آورد که راهی جز پناه جستن به‌دشتهای سوزان و بی‌بر، پیش‌رو نمی‌یافتند.

بدین ترتیب ترکستان عرصه هجوم شداید و یورش اقوام فرومایه وقدرتهای آزمند بیگانه بود. یک بار عفریت مغول چنگال دهشتش را بر این سرزمین گشود و چنان‌کشتار و غارتی‌کرد که نظیر آن را ممکن بود تنها در اساطیر ترکستانیان بتوان یافت. هجوم تموچین مغول زخمی هولناک بر سینهٔ آرام ترکستان پهناور نهاد. در نوبتی دیگر دریوزه جماعتی گردنکشی آغازکردند، و این تهاجم مشئوم روسیه تزاری بود. این اشغالگران نیز بر همان شاهراه خونینی‌که مغولان هموار کرده بودند گام نهادند. گویی این طریق محتوم مهاجمین مغروری بود که پیوسته در آن سامان در پی مأمن و خرگاهی پایدار بوده‌اند. بدین گونه بود که فصل پژمردگی غنچه‌های حیات و تمدن این سرزمین فرارسید و لحظه‌های فرو افتادن قداستهای بزرگ و فرو ریختن ایمانهای مقاوم آغازگردید.

متن حاضر متضمن بخشی از تاریخ تلخ سقوط ترکستان اسلامی درقرن‌سیزدهم هجری (نوزدهم میلادی) است که به‌سه بخش وشش فصل تقسیم می‌شود. بخش اول، نظری اجمالی بر تاریخ کلی ترکستان است‌وبخش دوم متن مربوط است به روابط داخلی و خارجی؛ حکومت و تشکیلات اداری؛ روابط حاکم اقتصادی؛ مراکز علمی و فرهنگی؛ شناخت جغرافیای بخارا، خیوه، فرغانه و ملیتهای‌ترکستان و بخش سوم نیز تفصیل وقایع این سرزمین در آستانهٔ تزلزل، تجزیه و بالاخره سقوط و اسارت.

ضمناً نکات زیر را نیز باید درخصوص مطالب متن یادآور شد:

۱ــ در این متن غرض بررسی و تجزیه و تحلیل شرایط سیاسی، اقتصادی و اجتماعی جامعهٔ ترکستان است. لذا به‌جای پرداختن به‌تاریخ عقاید، بیشتر به تحلیل شرایط تاریخی یک جامعه توجه شده است.

۲ــ گرچه روندکلی این متن درباب ترکستان است ولی بخارا به‌دلیل موقعیت خاصی‌که در ترکستان داشته و تمرکز تشکیلات نیرومند و مبادلات

خارجی‌اش تا حدودی محور بحث قرار گرفته است. البته سعی بر آن بوده که نقش محوری بخارا سبب نشود که الگوی کل ترکستان قرار گیرد.

۳ــ فصل نخست در بیان تاریخچهٔ ترکستان بویژه بخاراست، و لذا اشاره به‌دو نکته ضرورت دارد: اولاً دامنه بحث در موضوعات تاریخی این فصل بدان گونه است که چگونگی آغاز حیات درخشان و طولانی بخارا و ترکستان، کیفیت رسوخ اسلام در این مناطق و تحول ارزشها تا استقرار کامل فرهنگ اسلامی به عنوان فرهنگ مسلط بر رفتار و آداب و رسوم مردم تشریح گردیده است. برای دوران پس از استقرار هنجارهای اسلامی در عرصهٔ حکومت و حیات اجتماعی، از سال ۹۷ تا ۱۱٦٤ هجری (۷۱۵ تا ۱۷۵۰ میلادی) همین ترتیب، لیکن باختصار و تنها همراه با نام سلسله‌ها و حکومتها، رعایت شده است. بدین ترتیب این تاریخ پر عظمت بلند حکایت را به‌کوتاهی درنوردیدیم، چه این عصر را از جهات گوناگون می‌توان عصر بسط و شکوفایی اسلام شمرد و پرداختن بدان خود محتاج شرح مبسوطی است که با موضوع این مختصر که عمدتاً بر محور سقوط ترکستان درقرن نوزدهم میلادی دورمی‌زند تناسبی ندارد. در قسمت‌دوم این فصل، یعنی«ترکستان در عصر سقوط»، از عوامل سقوط و زمینه‌های فروپاشیدگی ارزشها در قرن نوزدهم به‌تفصیل سخن رفته است. بنابراین بسط و حصر مباحث این فصل به‌تناسب موضوع بوده است.

ثانیاً دلیل تأکید بر بخارا در قسمت نخست این فصل، همانطور که اشاره شد، اهمیت ویژه‌ای است که بخارا در تکوین فرهنگ اسلامی به‌عنوان پایگاه مهم شرق داشته است.

٤ــ چارچوب بحث ازفصل دوم تا ششم مربوط به‌تاریخ نیمهٔ دوم قرن نوزدهم (۱۲۸۰ - ۱۳۰۳ هـ.ق/۱۸٦۳ - ۱۸۸۵م.) خواهد بود که به‌تحولات و مناسبات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی وعلمی این دوره می‌پردازد. در این دوره امیر-مظفرالدین، بر بخارا حکومت می‌کرده است. در اینجا برای آگاهی خوانندگان از آنچه در این عصر در دنیا می‌گذشته است نام حکام و سلاطین معاصر این دوره در کشورهای بزرگ جهان را نقل می‌کنیم:

الف ـ انگلستان: خانوادهٔ‌هانور، ملکهٔ ویکتوریا (۱۸۳۷ - ۱۹۰۱م.)

ب ـ روسیه: خانوادهٔ رومانف، الکساندر دوم (۱۸۵۵ - ۱۸۸۱م.) والکساندر

سوم (۱۸۸۱ - ۱۸۹٤م.)

پ ـ فرانسه: نظام سلطنتی ناپلئون سوم (۱۸۵۱ - ۱۸۷۰م.) در جمهوری سوم، تی‌یر (۱۸۷۱ - ۱۸۷۳ م.)، ماک ماهون (۱۸۷۳ - ۱۸۷۹م.) وگروی (۱۸۷۹ - ۱۸۸۷م.)

ت ـ ایران: ناصرالدین شاه قاجار (۱۲٦٤ - ۱۳۱۳ ه‍.ق/۱۸٤۷-۱۸۹۵م.)

با اینکه دورهٔ معینی از قرن نوزدهم مورد تأکید عمدهٔ این متن بوده، هرگاه به‌رویدادی ورای این دوره نیاز افتاده، استنکاف نشده است. سیری در مراکز تحقیقی و فرهنگی و یا نگاهی به‌تاریخ اقتصادی از آن جمله است.

۵ـ در قبال ترکستان به‌عنوان سرزمینی آزاد و خاستگاه تمدن و فرهنگ اسلامی طی دوازده قرن موضع‌گیری شده است و نباید آن را با دفاع از حکام ونظام حاکم بر ترکستان اشتباه کرد.

٦ـ چون مطالب این متن مدتها قبل تهیه شده هنگام انتشار فرصتی دست نداد که یادداشتها مورد اصلاح و تجدیدنظر احتمالی قرار گیرند. لذا اگر نقصانی بنظر می‌رسد، امید است به‌دیدهٔ اغماض نگریسته شود.

۷ـ تاریخ ترکستان در ایران تقریباً مجهول و متروک مانده و در میان خیل متون تاریخی کمتر اثری می‌توان یافت که به‌تاریخ این سرزمین عنایت کرده باشد. تاریخ سراسر حماسه و استقامت، اسطوره‌های مذهبی و تجارب تلخ زوال ترکستان یا تحلیل نشده و یا چیزی در حد نقل وقایع بوده است. لذا در تهیهٔ منابع و مآخذ معتبر دچار دشواریهایی بوده‌ام و سعی کرده‌ام از کتب مختلف یادداشت برداری کنم و نهایتاً با تکیه بر مجموعهٔ همین یافته‌ها به‌تبیین وضعیت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و کیفیت سقوط ترکستان بپردازم. باشد که پرده از مقابل حقیقتی تاریخی کنار رود و علاقه‌مندان را مفید افتد. بیش از این انتظار نتوان داشت.

لازم به‌یادآوری است که در طول متن هرکجا از زمان حال سخن رفته و یا فعلی مربوط به‌زمان حال مورد استفاده قرار گرفته، متعلق به قرن نوزدهم است.

ومن یتوکل علی‌الله فهو حسبه

ا.م.سارلی

بخش اول

تاریخچه ترکستان، با تکیه بر بخارا

فصل اول

۱ـ ترکستان؛ کانون علوم اسلامی

بخارا از جمله شهرهای کهن و پرقداست تاریخی و محل توجه مورخان و پژوهشگران بوده است. این سرزمین در طول تاریخ سلسله‌های گوناگونی را به‌خود دیده است و چون پیوسته بستر انقلابهای سیاسی، نظامی، اجتماعی، فکری و فرهنگی بوده امروزه از جهات مختلف مرجع مطالعات علمی و تاریخی است. ما نیز برآنیم که بخارا را در گذرگاه تاریخ و همپای حوادث برجسته‌اش دنبال کنیم. بدیهی است که در این مختصر مجال تحلیل همه جانبه نخواهد بود، ولی می‌کوشیم که از این دریا به‌قدر تشنگی آب برگیریم.

الف ـ بخارا پیش از اسلام:

جوینی مورخ ایرانی درحدود سال ۶۵۷ ه.ق در مورد بخارا می‌نویسد:

«از قدیم باز در هر قرنی مجمع نحاریر علمای هر دین آن روزگار بوده است؛ و اشتقاق بخارا از بخار است که به‌لغت مغان مجمع علم باشد و این لفظ به‌لغت بت‌پرستان (ایغور وختای) نزدیک است که به‌معابد ایشان که موضع بتان است بخار گویند و در وقت وضع نام شهر (بمجکث) بوده است.»[1] نام بخارا در مآخذمتأخرین نیز آمده است. درسفرنامهٔ زائر بودایی مذهب چینی، هسیوآن‌تسانگ، درسال ۶۳۰ میلادی از بخارا نام برده شده است. سکه‌هایی نیز از دوران بهرام‌گور، که در حدود سالهای ۴۲۱ تا ۴۳۹ میلادی حکومت می‌کرده، موجود است که به‌این سرزمین

۱. فرای، بخارا، ص ۱۷.

اشاره دارد.[۱]

نرشخی مورخ بخارایی قرون وسطی از یکی از فرمانروایان بخارا به‌نام «کانا» یاد می‌کند که قبل از اسلام حکومت می‌کرده است[۲]. مورخین، قرن پنجم میلادی را آغاز رونق بخارا ذکر کرده‌اند، زیرا که تقلید از سکه‌های بهرام در آسیای میانه، احداث دیوار بزرگ و بنای عظیم دور واحهٔ بخارا را باستان‌شناسان مربوط به‌این دوره می‌دانند. با وجود این بخارای پیش از اسلام را باید شهری معمولی و توسعه نیافته به‌حساب آورد که اهمیت سیاسی و اقتصادی چندانی نداشته است. در واقع حیات بخارا و به‌قول وامبری تاریخ پربار بخارا تنها از زمان تسلط مسلمانان آغاز می‌شود.[۳]

ب ـ بخارا در زمان استقرار اسلام:

نخستین نسیم اسلام بر بخارای خموش و غبارگرفته زمانی وزید که مسلمین به‌فرماندهی حاکم خراسان عبیدالله‌بن‌زیاد، در سال (۵۳ ه.ق = ۶۷٤م.)، به بیرون دروازه‌های بخارا رسیدند. در این زمان امیر بخارا درگذشته بود و ملکه‌ای جانشینی وی را بر عهده داشت. فرای می‌گوید: چنین بنظر می‌رسد که بخارا در زمان عبیدالله خراجگزار اعراب گردید، اما به‌اشغال فاتحان مسلمان در نیامد. احتمالاً ملکه مدتی طولانی فرمانفرمای بخارا باقی مانده بود. امیة‌بن‌عبدالله از (۷۲ تا ۷۷ ه.ق = ۶۹۲ تا ۶۹۷م.) برای دعوت مردم نواحی آسیای میانه تلاشهایی بعمل‌آورد و حجاج‌بن‌یوسف سرزمینهای این منطقه را تا شمال رودجیحون آزاد کرد. در سال (۸۷ ه.ق = ۷۰۶م.) قتیبة‌بن‌مسلم «بیکند»[٤] را پس‌از محاصره به‌تصرف درآورد و در سال (۹۰ ه.ق = ۷۰۹ م.) بخارا به‌دست وی آزاد شد. دلیل موفقیت سریع اسلام در آسیای میانه را باید در جوهرهٔ عدالت‌خواهی وآزادی‌بخشی اسلام جست. شدت فشار اشراف و طبقات مسلط بر اکثریت توده‌های رنجبر آسیای میانه و به‌دنبال آن ظهور مکتب نجات‌بخش اسلام، موجبات پیوستن توده‌های

۱. همان، ص ۲۴.
۲. همانجا.
۳. وامبری، درویش دروغین، ص ۴۵۲.
۴. شهر کوچکی است بین بخارا و جیحون. فرهنگ فارسی، ج ۵.

فقیر و کارد به‌استخوان رسیده را به‌صفوف انقلابیون فراهم آورد. در همین رابطه ریچارد،ن.فرای می‌نویسد: «دلیل عمدهٔ توفیق اسلام در آسیای مرکزی لیاقت وتدبیر حجاج و قتیبه بود که داخل کردن بسیاری از عناصر غیر عرب (محلی) در سپاه عرب از جملهٔ این تدابیر بود. قتیبه مسجدی در بخارا بنا کرد و سپاهیان خود را در شهر اسکان داد، و مردم روزهای جمعه به‌حضور در مسجد جامع تشویق می‌شدند. در بخارا نیز نظیر سایر نقاط، مردم طبقات پایین گروه‌گروه به‌اسلام گرویدند و تعداد مسلمین روبه‌افزایش نهاد.»[۱]

طغشاده از طرف قتیبه به‌فرمانروایی بخارا مأمور گردید و به‌قول مؤلف تاریخ بخارا مدت سی‌ودو سال (۸۹ تا ۱۲۱ ه.ق = ۷۰۷ تا ۷۳۹ م.) حکومت را در دست داشت[۲]. تعداد موالی[۳] درسپاه آن وادی روبه‌افزایش نهاد و اینان دراستقرار و دوام حکومت اسلامی خالصانه کمک می کردند. سیاست آزادی طبقات محروم از یوغ اشراف و اعیان، دخالت دادن آنها در امور مهم حکومتی و رفق و مدارا با آن دسته از آداب‌ورسوم مردم که مغایر با اسلام نبود؛ موجب بروز مخالفتهای‌شدیدی از سوی بعضی از اعراب شد و قتل قتیبه در سال (۹۵ ه.ق = ۷۱۵ م.) به‌دست مخالفانش از جمله عواقب این مخالفتها بود.

پ ـ بخارا قبهٔ اسلام:

مدتی پس از حاکمیت اسلام بر ترکستان، بخارا دستخوش تحولی عظیم گردید. انتقال فرهنگ اسلامی در اندک مدتی تأثیر خود را بر جای نهاده بود. بخارا در جهت تعالی پیش می‌رفت و از ارزشهای اسلامی و قوانین آزادی‌بخش آن که در جهت اعتلا و اقتدار ستمکشان وضع شده بود، بهره می‌یافت. در قرن سوم هجری بخارا نقطهٔ تابناک علوم اسلامی محسوب می‌شد. این عظمت و پویش‌علمی همراه با چهره‌های برجسته علم و فلسفه و جذب دانشمندان از سرزمینهای مختلف و

۱. فرای، به‌نقل از *تاریخ بخارا* نرشخی، ص ۳۵.
۲. فرای، *بخارا*، ص ۳۶.
۳. سپاهیان مردمی و مسلمان غیرعرب را اصطلاحاً «موالی» می‌نامیدند.

تجمع آنان در مراکز علمی چون مدارس وکتابخانه های غنی، به بخارا حرکتی تازه بخشیده بود. بخارا که میعادگاه شخصیتهای هوشمند و متفکر بود، از چشمه جوشان خود بستر فرهنگ اسلامی را آبیاری می کرد. برای عالمان مأمنی سرشار از لطف و طراوت بود، گویی شبنم صبحگاهان اسلام از آن می‌تراوید. مولانا عبدالرحمان‌جامی متفکرین بخارا را سکه‌ای می‌انگارد که ازمدینه بدین جا رحل تفحص‌گزیده‌باشند[۱]:

«سکه که در یثرب و بطحا زدند»
«نوبت آخر به بخارا زدند»

این همان دوران طولانی دوازده قرنی است که از قرون اولیهٔ هجری‌قمری در زمان سامانیان و ترکان قراخانی آغاز می‌گردد و با عنوان زیبای بخارا «قبهٔ اسلام[۲]» شناخته می‌شود.

دورانی که بخارا مهد اسلام نام گرفت، خود از لحاظ تعالی علمی به‌دودوره تقسیم می‌شود. در شش قرن اول، بخارا و ترکستان پر تحرک‌ترین تاریخ حیات علمی خود را پشت سر گذاشت. در این دوره ششصد ساله محدثین، مفسرین، فقیهان، مورخان و اندیشمندان فلسفه، تاریخ، علوم اجتماعی و شعر و ادب، ترکستان راکانون تحقیقات خویش ساخته بودند. این عصر از سوی نویسندگان مسلمان، عصرعروج اسلامی‌تعبیر می‌شود. در شش قرن بعدی گرچه‌خورشید بخارا دیگر آن تابش سابق را نداشت، اما به‌قول فرای «هرگز اهمیت خود را حتی تا پایان امپراتوری تزاری در ۱۹۱۷ میلادی نیز از دست نداد»[۳]، و آرزوی رودکی درباب دیرپایی بخارا به‌تحقق پیوست که:

ای بخارا شاد باش و دیر زی — میر زی تو شادمان آید همی
میر ماه است و بخارا آسمان — ماه سوی آسمان آید همی

ت ـ حکومتهای ترکستان از (۹۷ تا ۱۱۶۴ ه.ق = ۷۱۵ تا ۱۷۵۰ م):

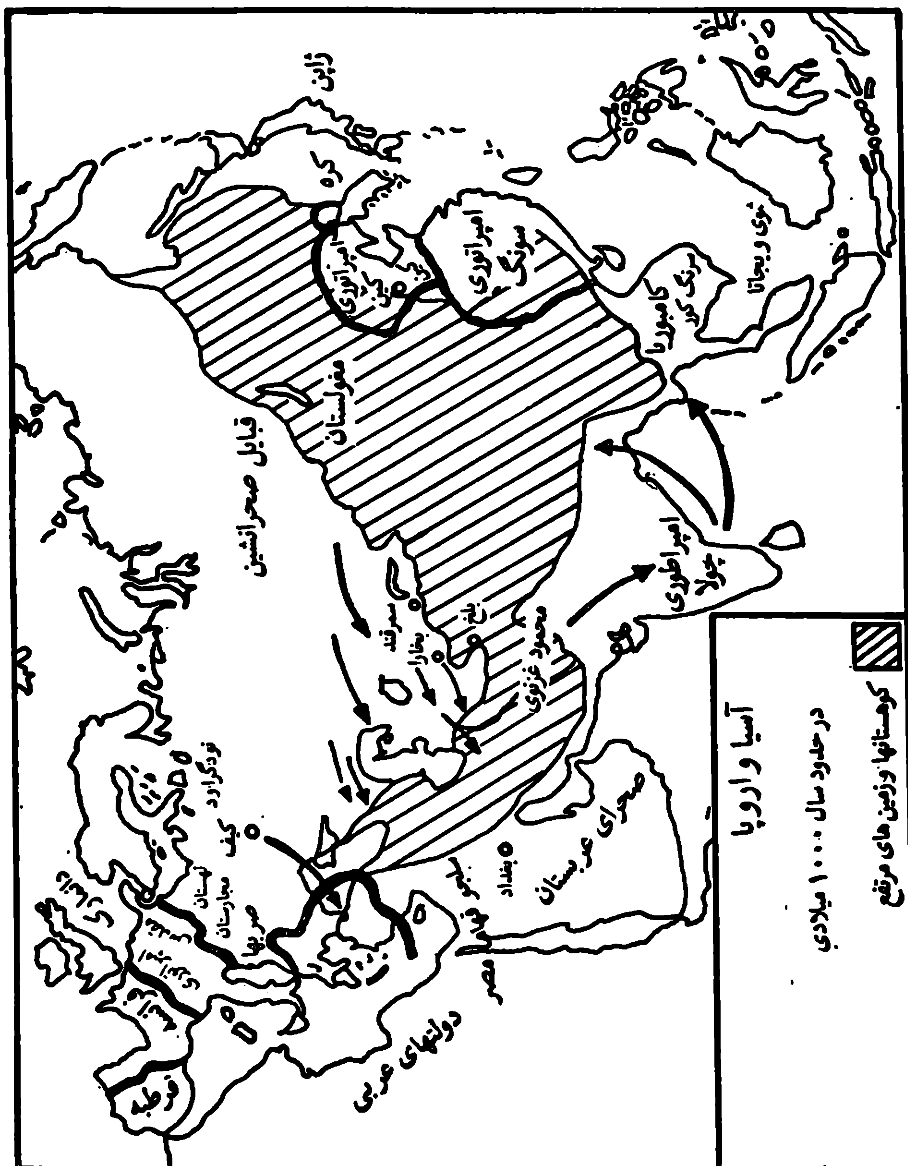
در اینجا عناوین ادوار تاریخی و حکامی راکه بر ترکستان حکم رانده‌اند فهرست‌وار از نظر می‌گذرانیم:

۱. خلیل‌احمد حامدی، در تاریکیهای سرخ، پاکستان، دارالعروبه، ص ۹.
۲. فرای، بخارا، ص ۱۸.
۳. پیشین، ص ۱۸.

— ۹۷ - ۱۳۱ ه.ق = ۷۱۵ - ۷۴۸ م. : دوران ۲۳ ساله حکومت امویان بر ترکستان.

— ۱۳۲ - ۲۰۴ ه.ق = ۷۴۸ - ۸۲۰ م. : عصر حکمروایی عباسیان.

— ۲۰۵ - ۲۶۰ ه.ق = ۸۲۰ - ۸۷۴ م. : دوره حکومت احمدبن اسد



نقشه آسیا و اروپا

فارسی بر ترکستان.

—۲۶۱ - ۳۸۹ ﻫ.ق = ۸۷۴ - ۹۹۹ م.: عصر حکومت سامانیان و اوج شکوفایی اسلام در بخارا و سمرقند. بخارا در این زمان پایتخت سامانیان و میعادگاه دانشمندان بود.

—۳۸۹ - ۴۰۷ ﻫ.ق = ۹۹۹ - ۱۰۱۶ م.: عصر حکومت ایلخانیان.

—۴۰۷ - ۴۲۸ ﻫ.ق = ۱۰۱۶ - ۱۰۳۷ م.: عهد فرمانروایی غزنویان بر ترکستان.

—۴۲۸ - ۵۳۲ ﻫ.ق = ۱۰۳۷ - ۱۱۳۷ م.: زمان تسلط سلجوقیان.

—۵۳۲ - ۵۴۵ ﻫ.ق = ۱۱۳۷ - ۱۱۵۰ م.: دوران نزاع سلجوقیان و قراختاییان بر سر ترکستان.

—۵۴۵ - ۶۱۶ ﻫ.ق = ۱۱۵۰-۱۲۱۹ م.: پیروزی قراختاییان و حکومت مطلق آنان بر ترکستان.

—۶۱۶ - ۶۱۷ ﻫ.ق = ۱۲۱۹-۱۲۲۰ م.: هجوم سیل‌آسای قوم غارتگر مغول و سقوط ترکستان.

—۶۱۷ - ۷۵۹ ﻫ.ق = ۱۲۲۰-۱۳۵۸ م.: حکومت «چغتای» مغول بر ترکستان. پس از آنکه وی اسلام آورد، فرهنگ اسلامی بار دیگر رونق یافت.

—۷۵۹ - ۷۷۱ ﻫ.ق = ۱۳۵۸ - ۱۳۶۹ م.: دوران پر آشوب و تشنج و جنگهای حکام ترکستان.

—۷۷۱ - ۹۰۰ ﻫ.ق = ۱۳۶۹-۱۴۹۴ م.: عصر حکومت خاندان مسلمان تیمور.

—۹۰۰ - ۹۰۶ ﻫ.ق = ۱۴۹۴ - ۱۵۰۰ م.: مرگ تیمور و دوران اختلاف و جنگ خانگی.

—۹۰۶ - ۹۲۴ ﻫ.ق = ۱۵۰۰ - ۱۵۱۸ م.: حکومت شیبانیان، جنگ محمدخان شیبانی با شاه اسماعیل (۹۱۶ ﻫ.ق = ۱۵۱۰ م.) و تداوم جنگ با قزاقها.[1]

۱. رجوع شود به کتاب مهمان‌نامهٔ بخارا از فضل‌الله‌بن روزبهان خنجی، به‌اهتمام منوچهر ستوده، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۱. بخش اعظم این کتاب به‌جنگ قزاقها و حکومت شیبانی اختصاص دارد.

—۹۲۴ - ۱۰۰۸ ه.ق= ۱۵۱۸ - ۱۵۹۹ م. : دوران اقتدار خاندان ازبک شیبانی. نخستین سفارتخانه روسیه در بخارا در این دوره تأسیس شد. سفیر روسیه شخصی به‌نام «جنگینسون» بود (۹۶۶ ه.ق = ۱۵۵۹ م.). در آن زمان امیربخارا عبدالله‌خان (متولد ۹۵۱ ه.ق = ۱۵۴٤ م.) بود که با حمله‌های پی‌درپی خویش خراسان را فتح کرد. آخرین حاکم نیکوکار شیبانی عبدالمؤمن‌خان بود.

—۱۰۰۸ - ۱۱۱۲ ه.ق= ۱۵۹۹ - ۱۷۰۰ م.: حکومت خاندان‌جان بخارا و ظهور مدعیان حکومت به‌نامهای محمد ولی‌خان (از اخلاف دور شیبانیها) و باقی‌محمدخان که درسال (۱۰۲۵ ه.ق = ۱۶۱۶ م.) درمقابل سمرقند از پای‌درآمد. اقوام قزاق و قرقیز در این دوره اسلام پذیرفتند.

—۱۱۱۲-۱۱۵۳ ه.ق = ۱۷۰۰-۱۷٤۰ م. : تشکیل یک سلسله‌حکومتی توسط محمد ولی‌خان. درسال (۱۱۲۷ ه.ق=۱۷۱۵ م.) یک ستون اکتشافی روس با حمایت حاکم خیوه عازم ترکستان گردید، ولی با مرگ حاکم خیوه، «کنت‌بکوویچ» فرمانده ستون و همراهان وی کشته شدند. ابوالفیض‌خان در این تاریخ حاکم بخارا بود. نادرشاه افشار در بازگشت از فتوحات پیروزمندانه هندوستان، در ترکستان اطراق کرد. ابوالفیض و نادرشاه در ۱۹ جمادی‌الثانی (۱۱۵۳ ه.ق = ۱۷٤۰ م.) با یکدیگر ملاقات کردند و نادرشاه حاکم مغلوب بخارا را وادار ساخت تا ۲۰،۰۰۰ نفر از ترکمانان و ازبکان را در التزام رکاب نادری درآورد. نادر برای اعلام تفوق خود، تاج برسر ابوالفیض‌خان نهاد.[۱]

—۱۱۵۳-۱۱۶٤ ه.ق = ۱۷٤۰ - ۱۷۵۰ م. : در این زمان میان‌نیروهای ترکستان شکاف افتاد و جنگهای داخلی از هر نقطه سر برآورد، تا اینکه درسال ۱۷۷۳ میلادی با استقرار دو حکومت و یا خانیهٔ بخارا و خیوه گردنکشیهافروکش کرد و تجاوزات حکومت امپریالیستی روس آغاز گردید.

۲ـ ترکستان در عصر سقوط

الف‌ـ جنگ داخلی:

—۱۱۶٤-۱۱۸۷ ه.ق=۱۷۵۰-۱۷۷۳ م. : دراین تاریخ به‌دنبال تحریکات

۱. برای تفصیل رابطهٔ نادر با حاکم بخارا رجوع شود به‌کتاب تاریخچهٔ نادرشاه، تألیف مینورسکی، ترجمه غلامرضا رشید یاسمی. تهران، ۱۳۱۳، ص ۷۵ به‌بعد.

سیاسی روسیه، ترکستان به‌چهار حکومت بخارا، خیوه، فرغانه (خقند) و قازاق تقسیم شد. روسیه حمله به‌ترکستان را شدت بخشید ولی ترکهای دلیر همواره این حملات را خنثی می‌کردند.[1]

— ۱۱۸۷ - ۱۲۵۵ ه.ق = ۱۷۷۳ - ۱۸۳۹ م. : فرمانروایان بخارا در اوایل این تاریخ امام قلی‌خان و نظر محمدخان بودند. کمکهای آنان به‌روحانیون سبب شد که در بخارا و حتی در سراسر ترکستان شور مذهبی برانگیخته شود. مورخان اتحاد مذهبی این دوره را قابل قیاس با هیچ یک از دوره‌های دیگر اسلامی ندانسته‌اند. ابوالفیض و پسرش، با دسیسهٔ رحیم‌خان که وزارت هر دو را بر عهده داشت به‌قتل رسیدند پس از مرگ آنان، وی با قدرت و سلطه کامل به‌حکومت پرداخت.

دانیال بیگ از نژاد مانقیتها عنان حکومت را در دست گرفت. در سال ۱۲۲۸ ه. ق = ۱۸۱۳ میلادی امیر بخارا، به‌درخواست ایرانیان مخالف فتحعلیشاه، به‌ایران حمله کرد ولی بدون نتیجه بازگشت. بین حکومت بخارا و خیوه جنگی تبلیغاتی درگرفت که گاه به‌خشونت و کشتار می‌انجامید. رضاقلیخان هدایت دراین‌باره چنین می‌گوید: «اگرچه امیر بخارا وخیوق هردواز دودهٔ امرای اوزبکند و به‌حسب و نسب یک. اما فیمابین غبار نفاق مرتفع است و رشتهٔ وفاق منقطع. امیر بخارا خان خیوه را و اهل خوارزم را ترک نداند و تات خواند و خان خیوه اهالی بخارا را تازیک نامد و رعایای ولایت خود را بخارا نام کرده یعنی بخارایی رعیت من است و غالب اوقات در میانهٔ ولات و امرای خیوق و بخارا منازعه و مخاصمه و مقابله و مقاتله روی داد، اهل خیوق غلبه کرده‌اند و بسیاری از اهل بخارا را اسیر کرده کوچانیده‌به‌خیوق آورده‌اند و در منزل حوالی کهنه اورگنج به رعیتی و رنج اشتغال دارند.»[2]

— ۱۲۵۵ - ۱۲۵۷ ه.ق = ۱۸۳۹ - ۱۸۴۱ م. : در این تاریخ محمد علی‌خان امیرخقند[3] و امیرنصرالله حکمران بخارا بود. در سال ۱۲۵۵ ه.ق - ۱۸۳۹ م. محمدعلی‌خان روسها را در «شهیدان» شکست داد. فرمانده روسها در

۱. حامدی، در تاریکیهای سرخ.
۲. رضاقلی‌خان هدایت، سفارت‌نامهٔ خوارزم، بولاق، ۱۲۹۲ ق، ص ۵۳.
۳. خوقند نیز ضبط شده است.

این نبرد کنت‌پروسکی بود. روسها پس از آنکه یک‌سوم نفرات و نه‌هزار شتر از دست دادند بازگشتند.[1]

از سوی دیگر اختلاف دو حکومت بخارا و خقند بالا گرفت. حمایت خقند از مخالفین بخارا و پذیرایی آن از کاپیتن کونولی سبب تشدید خصومت گردید. محمدعلی، حاکم خقند، ظاهراً برای بستن راه نفوذ روس، به«اوراتپه» واقع در خطوط مرزی بخارا لشکرکشید و این عمل آتش نفاق داخلی را شعله‌ورترساخت. امیر نصرالله اوراتپه را محاصره کرد و پس از سه‌ماه طرفین حاضر به‌صلح گردیدند. نیروهای محمدعلی از غیبت امیر در اوراتپه استفاده کرده به‌پادگان آنجا حمله‌ور شدند و این اقدام به‌منزلهٔ نقض قرارداد ترک مخاصمه بود. امیر خشمناک بخارا دوباره اوراتپه را متصرف شد و به‌تعقیب محمدعلی‌خان پرداخت. محمدعلی‌خان با اعطای امتیازاتی مانند تسلیم شهر خجند و چند نقطهٔ دیگر به کشمکش خاتمه داد.

سی‌هزار سوار بخارا و هزار سرباز مزدبگیر ترکمن برای قتل محمدعلی به حرکت درآمدند. در نتیجه، وی و برادر و دو پسرش در پای دیوار قصر خقند به قتل رسیدند و اموالشان ضبط گردید. امیر نصرالله پس از آنکه لشکر تازه‌ای به فرماندهی شاهرخ‌خان ترتیب داد، در سمرقند بیمار شد و در بخارا درگذشت. از او به‌عنوان حاکم مقتدر و سلطه‌گر ترکستان یاد کرده‌اند.

ب- غلبه امپریالیزم روس

—۱۲۵۷ - ۱۲۸۵ هـ.ق = ۱۸۴۱-۱۸۶۸ م.: پس از مرگ امیرنصرالله، فرزندش امیر مظفرالدین حکومت را در دست گرفت وی به‌شهر سبز لشکرکشید و بعداً به‌درخواست «خدایار»[2] به‌خقند رفت. آنگاه به‌قصد کسب فتوحات، خقند را ترک کرد ولی در غیابش علیه او شورشی روی داد، و امیر مظفرالدین به‌مدد وی شتافت. امیر بخارا بعداً خود به‌خقند حمله‌ور شد و شهر را به‌تصرف درآورد ولی علمای شهر مقاومت کردند و برای وی خطبه ورود نخواندند.

نبرد امیر بخارا با قپچاقهای زیر فرمان قول‌خان به‌نفع او تمام شد و امیر

۱. آلبرماله، تاریخ قرن نوزدهم و معاصر، ترجمه نصرالله فلسفی، تهران [بی‌نا، بی‌تا] ص ۹۸۴.
۲. خدایار پس از مرگ «مسلمان‌قل» به‌حکومت خقند رسیده بود.

فاتحانه وارد شهر سمرقند گردید. کلیهٔ این عملیات اخیر در سال ۱۲۸۰ ه.ق = ۱۸۶۳ م. صورت گرفت.



انفجار استحکامات روس

در سال ۱۲۸۲ ه.ق = ۱۸۶۵ م. بخارا و خقند استراتژی واحدی اتخاذ کردند و مشترکاً به‌مقابله با تهاجم امپریالیزم روسیه پرداختند و بدین ترتیب توانستند در ماه مه و ژوئن همان سال موقتاً قشون روس را از پیشرفت باز دارند. نخستین کسی که به‌فکر عقد یک اتحاد تدافعی در مقابل قدرت روزافزون روس در آسیای میانه افتاد اللهقلی بود. ولی آیا این اتحاد نااستوار می‌توانست در برابرقدرت سیل‌آسای امپراتور روس زمانی طولانی به‌مقاومت ادامه دهد؟ با سقوط تاشکند در سال ۸۶۵ م. استقلال ترکستان بیش از پیش به‌خطر افتاد[1] با وجود این، امیر بخارا در همان سال علیه دولت روس بنای تعرض و حمله را گذاشت، خجند را اشغال کرد و چهار مأمور سیاسی روسیه را که در آن شهر بودند زندانی ساخت. در

۱. تصرف تاشکند توسط چرنایف صورت گرفت. وی در مقابل خبرنگاران بالحنی پیروزمندانه چنین گفت: «همینکه حکم بازگشت من از طرف وزیر جنگ روسیه رسید، حکم را در جیب خود گذارده و تاشکند را به‌حیطهٔ تصرف درآوردم.» نقل از هنری‌مورز، سفرنامهٔ ترکستان و ایران، ص ۱۸.

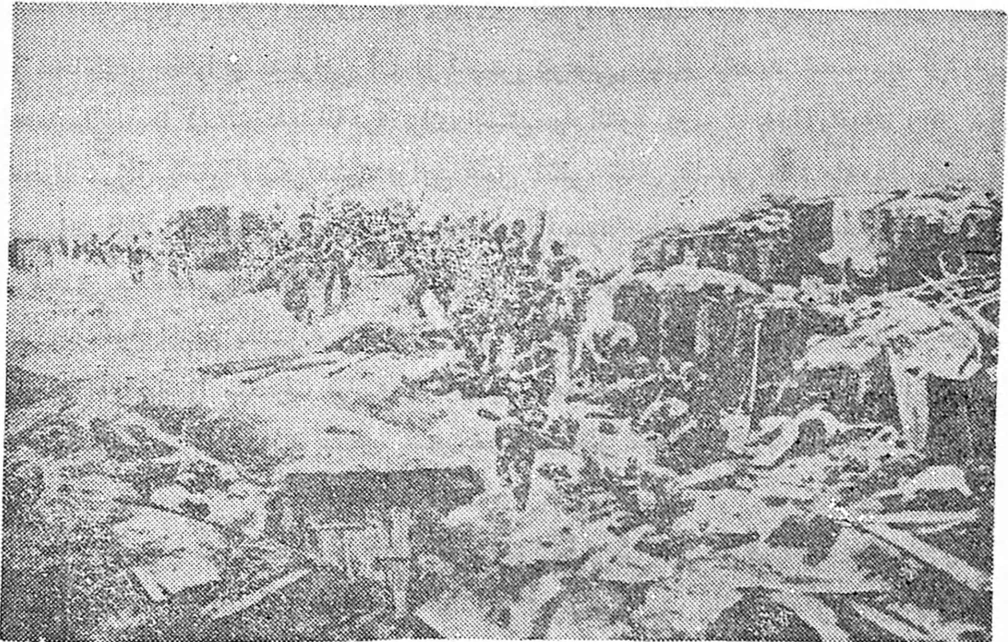
سال ۱۸۶۶ م. روسها پس از یک پیروزی قطعی که در «ایرقابر» بدست آورده بودند، خجند را مجدداً تصرف کردند.

روسیه گرچه در قلب ترکستان پیش می‌تاخت، ولی پیوسته به‌مانع بزرگ خویش، بخارا، می‌اندیشید. نبرد خونین دو قدرت نابرابر ادامه داشت تا اینکه در سال ۱۲۸۵ ﻫ.ق = ۱۸۶۸ م. سپاهیان بخارا بار دیگر مغلوب شدند. شهر خروشان سمرقند نیز به‌دنبال آن سقوط کرد و بزمگاه فرماندهان پیروز گردید. مدتی بعد، میان امیر بخارا و فرمانده مهاجم روس چرنایف پیمان صلح بسته شد. وی سمرقند را به‌روسیه واگذار کرد و مجبور به‌پرداخت غرامات جنگی گردید. تسلیم سمرقند، که جزء قلمرو حکومت‌بخارا محسوب می‌شد، به‌جهاتی به‌منزلهٔ تسلیم بخارا بود. بدین ترتیب بخارا در سال ۱۸۶۸ میلادی استقلال خود را از دست داد و مطیع دولت فاتح تزار گردید.

— ۱۲۸۵ - ۱۳۳۶ ﻫ.ق = ۱۸۶۸ - ۱۹۱۷ م. : دولت بخارا پس از تسلط امپراتوری روس، در مقام خود باقی ماند ولی از لحاظ سیاسی حکومتی‌وابسته و زیرنفوذ روسیه‌بود. دولت‌روسیه «پرنس‌ویت‌جن‌استاین» رابه‌عنوان‌سفیر مخصوص خود مأمور مذاکره و تنظیم روابط بین دو دولت کرد. گرچه دولت محتاط روس در امور مذهبی بخارا و دیگر مناطق ترکستان سیاست تساهل و سکوت را پیشه کرده بود، ولی از لحاظ سیاسی، از بخارای آزاد و مستقل که تاریخ قرنها بدان می‌بالید، دیگر اثری بر جای نمانده بود. در سال ۱۸۸۴ م. به‌خواست روسیه و تصویب‌امیر بخارا (مظفرالدین) یک خط تلگراف از روسیه تا بخارا ایجاد شد.

در سال ۱۸۷۳ م. حکومت خیوه از هم فرو پاشید و شش سال بعد یعنی در ۱۸۷۹ م. حکومت فرغانه نیز زیر سلطه روس قرار گرفت. در سال ۱۸۷۹ م.ژنرال لوماکین به‌گوک‌تپه، که اردوگاهی معروف و دارای خندق بود حمله برد. این آخرین نقطه‌ای بود که روسیه تا آن زمان نتوانسته بود طوق انقیاد را بر گردن‌اهالی آن (یعنی ترکمنها) بیاویزد. ژنرال مزبور با اینکه ازکشتهٔ ترکمانان پشته ساخته بود ولی حمله‌اش موفقیت‌آمیز نبود و ناگزیر گردیدبا تحمل تلفات سنگین‌عقب‌نشینی کند. به‌قول سایکس این شکست برای حیثیت روسیه بسیار گران تمام می‌شد و به همین دلیل ژنرال سکوبف مأمور شد حیثیت از دست رفته را دوباره کسب کند. وی توانست پس‌از ایجاد راه‌آهن، هشت‌هزار سپاهی‌و پنجاه‌ودو عراده‌توپ‌ویازده‌مسلسل

فاتحانه وارد شهر سمرقند گردید. کلیهٔ این عملیات اخیر در سال ۱۲۸۰ ه.ق = ۱۸۶۳ م. صورت گرفت.



انفجار استحکامات روس

در سال ۱۲۸۲ ه.ق = ۱۸۶۵ م. بخارا و خقند استراتژی واحدی اتخاذ کردند و مشترکاً به‌مقابله با تهاجم امپریالیزم روسیه پرداختند و بدین ترتیب توانستند در ماه مه و ژوئن همان سال موقتاً قشون روس را از پیشرفت باز دارند. نخستین کسی که به‌فکر عقد یک اتحاد تدافعی در مقابل قدرت روزافزون روس در آسیای میانه افتاد الله‌قلی بود. ولی آیا این اتحاد نااستوار می‌توانست در برابرقدرت سیل‌آسای امپراتور روس زمانی طولانی به‌مقاومت ادامه دهد؟ با سقوط تاشکند در سال ۸۶۵ م. استقلال ترکستان بیش از پیش به‌خطر افتاد[۱] با وجود این، امیر بخارا در همان سال علیه دولت روس بنای تعرض و حمله را گذاشت، خجند را اشغال کرد و چهار مأمور سیاسی روسیه را که در آن شهر بودند زندانی ساخت. در

۱. تصرف تاشکند توسط چرنایف صورت گرفت. وی در مقابل خبرنگاران بالحنی پیروزمندانه چنین گفت: «همینکه حکم بازگشت من از طرف وزیر جنگ روسیه رسید، حکم را در جیب خود گذارده و تاشکند را به‌حیطهٔ تصرف درآوردم.» نقل از هنری‌مورز، **سفرنامهٔ ترکستان و ایران**، ص ۱۸.

سال ۱۸۶۶ م. روسها پس از یک پیروزی قطعی که در «ایرقابر» بدست آورده بودند، خجند را مجدداً تصرف کردند.

روسیه گرچه در قلب ترکستان پیش می‌تاخت، ولی پیوسته به‌مانع بزرگ خویش، بخارا، می‌اندیشید. نبرد خونین دو قدرت نابرابر ادامه داشت تا اینکه در سال ۱۲۸۵ ﻫ.ق = ۱۸۶۸ م. سپاهیان بخارا بار دیگر مغلوب شدند. شهر خروشان سمرقند نیز به‌دنبال آن سقوط کرد و بزمگاه فرماندهان پیروز گردید. مدتی بعد، میان امیر بخارا و فرمانده مهاجم روس چرنایف پیمان صلح بسته شد. وی سمرقند را به‌روسیه واگذار کرد و مجبور به‌پرداخت غرامات جنگی گردید. تسلیم سمرقند، که جزء قلمرو حکومت بخارا محسوب می‌شد، به‌جهاتی به‌منزلهٔ تسلیم بخارا بود. بدین ترتیب بخارا در سال ۱۸۶۸ میلادی استقلال خود را از دست داد و مطیع دولت فاتح تزار گردید.

— ۱۲۸۵-۱۳۳۶ ﻫ.ق = ۱۸۶۸-۱۹۱۷ م. : دولت بخارا پس از تسلط امپراتوری روس، در مقام خود باقی ماند ولی از لحاظ سیاسی حکومتی وابسته و زیرنفوذ روسیه بود. دولت روسیه «پرنس ویت جن استاین» را به‌عنوان سفیر مخصوص خود مأمور مذاکره و تنظیم روابط بین دو دولت کرد. گرچه دولت محتاط روس در امور مذهبی بخارا و دیگر مناطق ترکستان سیاست تساهل و سکوت را پیشه کرده بود، ولی از لحاظ سیاسی، از بخارای آزاد و مستقل که تاریخ قرنها بدان می‌بالید، دیگر اثری بر جای نمانده بود. در سال ۱۸۸۴ م. به‌خواست روسیه و تصویب امیر بخارا (مظفرالدین) یک خط تلگراف از روسیه تا بخارا ایجاد شد.

در سال ۱۸۷۳ م. حکومت خیوه از هم فرو پاشید و شش سال بعد یعنی در ۱۸۷۹ م. حکومت فرغانه نیز زیر سلطه روس قرار گرفت. در سال ۱۸۷۹ م. ژنرال لوماکین به‌گوک‌تپه، که اردوگاهی معروف و دارای خندق بود حمله برد. این آخرین نقطه‌ای بود که روسیه تا آن زمان نتوانسته بود طوق انقیاد را بر گردن اهالی آن (یعنی ترکمنها) بیاویزد. ژنرال مزبور با اینکه از کشتهٔ ترکمانان پشته ساخته بود ولی حمله‌اش موفقیت‌آمیز نبود و ناگزیر گردید با تحمل تلفات سنگین عقب‌نشینی کند. به‌قول سایکس این شکست برای حیثیت روسیه بسیار گران تمام می‌شد و به همین دلیل ژنرال سکوبف مأمور شد حیثیت از دست رفته را دوباره کسب کند. وی توانست پس از ایجاد راه‌آهن، هشت‌هزار سپاهی و پنجاه‌ودو عراده‌توپ‌ویازده‌مسلسل

به‌گوک‌تپه برساند. ترکمنها مصمم شده بودند که تا آخرین نفس ایستادگی کنند. درصفر ۱۲۹۸ ه.ق (ژانویهٔ ۱۸۸۱م.) با انفجار دیوار قلعه بوسیله مین، نبردی عظیم آغازگشت. روسها در چهارستون به‌پیش می‌رفتند تا توانستند قلعه را تصاحب کنند و بدین ترتیب آخرین موضع مستحکم آسیای مرکزی سقوط کرد. ژنرال انگلیسی سرپرسی سایکس چنین می‌نویسد: «چند سال پس از پیروزی وقتی که بر این خرابه‌ها (گوک‌تپه و اطراف آن) گذر می‌کردم از شجاعت نومیدانه‌ای که



شیخ شامل (۱۸۷۱-۱۷۹۷)

ترکمانان نشان دادند و مدت بیست روز این قلعه راکه دارای دیوارهای ساده‌ای بود در مقابل ارتش روس حفظ نمودند؛ حیرت کردم.»[1]

در طول سی‌وهفت سال حکومت مسیحی روس بر ترکستان، انقلابهای گوناگونی در چندین نقطهٔ ترکستان بوقوع پیوست. مساجد و مدارس در برانگیختن شور و حرارت انقلابیون مسلمان نقش اصیل خویش را بازیافتند، و استبداد روس و فشارهای متعدد سیاسی، علما و متفکران را بر آن داشت که مردم را به‌قیام علیه‌ظلم فراخوانند. فریاد مخالفت مردم با قیصر از هر سو برخاست و نهضتهای آزادی‌بخش از هر گوشه سر برآورد. دوران سی‌وهفت سالهٔ حکومت قیصر با شورشها و انقلابهای فراوان همراه بود. تا ظهور کمونیزم (سال ۱۹۱۷ م.) پانزده طرح انقلابی از سوی مسلمانان به‌اجرا درآمد.[2] پس از تسلط روس برقفقاز، شورش‌عمومی قبایل کوهستانی قفقاز آغاز گشت. رهبری این شورش را چهرهٔ سرشناس مذهبی، شیخ منصور، برعهده داشت. وی تشکیلات حزبی، سیاسی و دینی منظمی به‌نام تحریک مریدین تأسیس نمود[3]. هدف این نهضت پایان بخشیدن به‌تسلط روس و فایق آمدن اسلام بود. شیخ‌منصور هفده سال با روس جنگید و راه او را آزادیخواهان دیگری نظیر قاضی ملاحمزه‌بک، محمدالدین و شیخ‌شامل ادامه دادند و در نبردهای متعددی بر روسها چیره گشتند. شیخ‌شامل بیش از سی‌وپنج سال پرچم آزادی را برافراشته نگه داشت.

ضربات پی‌درپی شیخ‌شامل قشون روس راکه تحت فرماندهی بارون بود به‌ستوه آورد. تاریخ مبارزات ملتهای محروم، هرگز دلاوریهای این پیکارگر قفقاز را فراموش نخواهد کرد. حکایت دلیریهای این مجاهد اسلام چنان عالمگیر شد که مارکس و انگلس زبان به‌ستایش این شیخ آزاده گشودند. استاد سعید شامل، فرزند شیخ شامل، می‌گوید: «در واقع تاریخ خلقهای مسلمان آسیای میانه سرشار از قهرمانیهای جاودانه است به‌گونه‌ای که کارل مارکس یهودی واضع ماتریالیزم دیالکتیک و همکارش انگلس از قهرمانیها و پایمردیهای خارق‌العادهٔ خلقهای

۱. سرپرسی سایکس، *تاریخ ایران*، ترجمه محمدتقی فخرداعی گیلانی، تهران، وزارت فرهنگ، ۱۳۲۳، ص ۵۶۱.
۲. حامدی، *در تاریکیهای سرخ*، ص ۲۲.
۳. همان، ص ۳۰.

مسلمان آسیای میانه در شگفت شدند.» مارکس در مجلهٔ کمونیست زیتشریفت هنگامی‌که از شیخ‌شامل یاد می‌کند می‌گوید: «او مردی بزرگ بود و توانست روسها را در داغستان شکست‌دهد.» آنگاه کمونیستها را مخاطب قرار داده می‌گوید: «بنگرید انسان به‌هنگامی‌که خواستار آزادی است چها که نمی‌کند.» وی از کمونیستها می‌خواهد تا پایمردی را از این‌گونه افراد بیاموزند.[۱]



«بارون» فرمانده سپاه روس

شیخ‌شامل پس از کسب موفقیتهای فراوان در سال ۱۸۵۹ میلادی دستگیر گردید، ولی اسارت وی سبب شدکه دولت تزاری از شدت کشتار و فشار داخلی بکاهد، و در سال ۱۸۶۰ میلادی وادار به‌صدور اعلامیه‌ای گردیدکه در آن از

۱. محمدشهاب، مسلمانان ترکستان، تهران، میعاد، ص ۲۷.

آزادی مذهبی مسلمین سخن رفته بود.

پ- روسیه آبستن انقلاب:

نغمه‌های مبارزه و ستیز در روسیه از ابتدای قرن نوزدهم آغاز شده بود و پیکر فرتوت رژیم تزاری در زیر فشار بازوان قدرتمند مردان روس برخود می‌پیچید. در سال ۱۹۰۵ م. هنگامی‌که روسیه شاهد تظاهرات قهرآمیز و اعتصابات گسترده علیه تزار بود؛ حکومت مستبد روس وحشتزده اعطای آزادیهای مدنی به‌مردم را اعلام کرد. این آزادی مشعل کم‌نور مبارزه را شعله‌ورتر ساخت[1] رهبران مسلمین در جادهٔ نیزنی‌نووگ و سنت‌پترزبورگ (لنین‌گراد) دو بار گردهم آمدند. مسلمانـان ترکستان خواستار وحدت سیاسی گشتند و نمایندگانی به‌پارلمان تزاری روس (دوما) راهی کردند تا دفاع از خلق مسلمان و تحت استعمار را بر عهده گیرند. در این زمان دوقدرت عمده با بینشهایی کاملاً مختلف درصحنهٔ پیکار روسیه حضورداشتند: بلشویکها ومنشویکها. منشویکها گروه اقلیت کمیتهٔ مرکزی بودند که رویهٔمسالمت‌آمیز را ترجیح می‌دادند و خواستار نوعی رفرم بودند. بلشویکها (اکثریت)، که لنین رهبری آنها را بر عهده داشت، برعکس، طرفدار برخورد تند و قاطع و خواستار سرنگونی نظام بودند. درسال ۱۹۱۲ درششمین کنگرهٔ حزب، اخراج منشویکها به تصویب رسید.

درسال ۱۹۱۷ کارگران روس در برابر فقر و ستم و انواع ناکامیها به‌پا خاسته بودندو همپای سایر مردم‌به‌صحنه آمده‌و مستقیماً وارد عمل و سازماندهی شده بودند. حتی منتظر دستورالعملهای حزبی نیز نبودند و به‌قول نهرو از رهبران احزاب انقلابی‌تر بودند.

در ۸ مارس (فوریه به‌تقویم قدیم روسی) زنان کارگر کارخانه‌های بافندگی، و در ۹ مارس مردان کارگر دست ازکارکشیدند و به‌تظاهرات خیابانی پرداختند و شعارهای«نان»و «مرگ بر استبداد»سر دادند. از سوی دیگر قزاقهای حکومت‌تزاری نیز بتدریج به‌صفوف مخالفین پیوستند.

۱۰ مارس، نقطهٔ اوج اتحاد میان سربازان وکارگران بود.

۱. مراجعه شود بـه‌کتاب نگاهی به تاریخ جهان، اثر جواهر لعل‌نهرو، قسمت ۱۴۴، ص ۱۱۵۸ تحت عنوان «انقلاب ۱۹۰۵ روسیه که درهم شکست».

۱۱ مارس، مصادف با روز یکشنبه و تعطیل عمومی بود. لذا کارگران در مرکز شهر پتروگراد (سن‌پطرزبورگ) به‌اجتماع و تظاهرات پرداختند، و نظامیان به سرکوب تظاهرکنندگان مبادرت ورزیدند. در این میان نظامیان مخالف تزار قد علم کردند و پایگاههای نظامی تزار را مورد حمله قرار دادند.

۱۲ مارس، نبرد به‌خیابانهای پایتخت کشید. تروتسکی در این شورشها نقشی فعال داشت. سربازان مسلح وکارگران خشمگین به‌کاخ ستم تزار حمله بردند و چند نفر از وزیران را بازداشت‌کردند. تا این زمان مبارزات مردم از سازماندهی و رهبری نیرومند برخوردار نبود. در همین احوال «سوویت» یا شورای متحد شهر پتروگراد، متشکل از نمایندگان‌کارگران و سربازان شکل گرفت. ولی کارگران واقعاً نمی‌دانستند با آن قدرت و پیروزی بدست آمده چه کنند. سوویتها مصر بودند که حکومت تحت‌کنترل مجلس دوما قرار گیرد، و دوما هم این پیشنهاد را نمی‌پذیرفت. سرانجام کمیته‌ای از سوی دوما با کمال بی‌میلی و ترس از عواقب کار، اداره امور را بر عهده گرفت.[1]

حکومت دوما بسیار محافظه‌کار و ضعیف‌النفس و نخست‌وزیر آن شاهزاده «لوو» بود. جنگ آلمان و روسیه بر گردهٔ مردم سنگینی می‌کرد و حکومت جدید به توده‌های گرسنه فقط وعدهٔ ادامهٔ جنگ را می‌داد.

لنین در این مدت در سویس اقامت داشت و پس از اطلاع از اخبار انقلاب به‌دنبال راهی جهت ورود به‌روسیه می‌گشت. حکومت آلمان که اغتشاش داخلی روسیه و در نتیجه تضعیف دولت مرکزی را به‌نفع خود می‌دید لنین را در تاریخ هفده آوریل توسط قطاری مخصوص و تحت مراقبت شدید از سویس به‌مرز روسیه منتقل کرد.

ورود لنین جنب‌وجوش تازه‌ای به‌نیروهای بلشویکی داد و موجب‌رادیکالتر شدن آنان گردید. در تاریخ ۲۵ اکتبر ۱۹۱۷ بنیان نظام جدید روسیه برپا گردید و در این میان تنها ناسازگاری تئوریهای مارکس و انقلاب روسیه بود که‌انقلابیون به‌قدرت رسیده را می‌آزرد. نظریهٔ مارکس دربارهٔ دگرگونیها و تکامل جوامع بشری متضمن طی‌مراحلی بود که جبراً پیش می‌آمد. برای تحقق انقلاب‌کمونیستی ایجاد

۱. جواهر لعل‌نهرو، نگاهی به تاریخ جهان، جلد ۲، قسمت ۱۵۰، ص ۱۲۳۶.

طبقهٔ بورژوازی سرمایه‌دار و تعارض و تزاحم آن با طبقهٔ پرولتاریا (کارگر صنعتی) لازم بود، در صورتی که وقتی در روسیه انقلاب شد اولاً هنوز طبقهٔ فئودال حکومت و قدرت را در دست داشت و بنابر تحلیل مارکس، از انقلاب مارکسیستی به‌دور و جزو آخرین کشورهایی بود که می‌بایست جامهٔ انقلاب کمونیستی بر تن می‌کرد.

ثانیاً در روسیهٔ ۱۹۱۷ تنها سه درصد جمعیت به‌طبقهٔ پرولتاریا تعلق می‌یافت. پیش از انقلاب، متفکران مارکسیست، از جمله لنین، ضرورت یک انقلاب بورژوازی را که بتواند جایگزین حکومت تزار و تسلط مالکان بزرگ شود عنوان کرده بودند؛ اما انقلاب اکتبر از روی این مرحلهٔ میانی جهیده بود. بنابراین برای توجیه وتبیین مسأله، لنین تز «امپریالیزم» را که در چارچوب مراحل چندگانهٔ مارکس منظورنشده بود عنوان کرد. بدین ترتیب در اصل تئوری مارکس نیز تحولی پدید آمد. امروزه اکثر کمونیستهای جهان «لنینیست» هستند تا «مارکسیست»؛ البته این تز در جهت تکامل اندیشهٔ مارکسیستی بود نه‌مخالف آن.

به هرحال، مجموعهٔ این حوادث بر مردم سرزمینهای مسلمان‌نشین بخارا، خیوه و کلاً سراسر ترکستان تأثیر گذاشت بطوری که آنها نیز در جهت رهایی و کسب آزادی به‌تلاش افتادند.

بعد از انقلاب اکتبر نیز که فراغتی برای مسلمین فراهم آمد ترکستان دوباره دستخوش تحول گردید.

ت- بلشویکها و اشغال ترکستان:

— ۱۹۱۷ - ۱۹۲۹ م.: هنوز یک ماه از انقلاب بلشویکها نگذشته بود که (در هفتم دسامبر ۱۹۱۷) شورای ملت بلشویک بیانیه‌ای خطاب به‌ملل مسلمان ماوراءالنهر جهت جلب حمایت آنان انتشار داد. از جمله کسانی که این بیانیه را امضا کردند لنین و استالین بودند. در بیانیهٔ مزبور آمده بود: «امپراتوری چپاول و خشونت سرمایه‌داری در آستانهٔ فرو ریختن است. زمینی هم که گامهای دزدان استعمارگر بر آن کوبیده می‌شود ملتهب است. در برابر این حوادث عظیم ما چشم به‌شما مسلمانان روسیه و خاور دوخته‌ایم. شمایی که رنج می‌کشید و با این وصف از همه چیز محروم هستید. ای مسلمانان روسیه! ای تاتارهای ساکن سواحل ولگاو کریمه! ای قرقیزستانیها و سارتنهای سیبری و ترکستان! ای تاتارها و

به‌سوی مسلسل پیش رفت و مسلسل‌چی را به‌قتل رسانید.»[۱]

ابتکاری که نیروهای بلشویک بکار بردند این بود که بخارا را زیر باران تبلیغات گرفتند. مارکس در میان جوانان به‌عنوان معلم و پیامبری که تعالیمش لایتغیر است؛ تبلیغ می‌شد. در اندک مدتی حزب کمونیست «بخارای جوان» تأسیس شد و از این طریق بخشی از نیروهای بخارا را جدا ساخته متوجه مسیری دیگر کردند. نوجوانان کانون اصلی تبلیغات محسوب می‌شدند بطوری که توانستند عده‌ای از آنان را برای مقابله با خویشاوندانشان آماده سازند. در روز هیجدهم اوت مجلس مشاورت کارکنان کمونیست تشکیل گردید و طی آن یکسره کردن کار حتی از طریق بکار گرفتن جدیدترین امکانات جنگی به‌تصویب رسید. پس از مدتی محاصره و جنگ روانی، سرانجام هجومی همه‌جانبه آغاز شد. گرچه این حمله پیکر زخم خورده شهر را در فشاری شدید قرار می‌داد، ولی ایمان مدافعین و آمادگی آنان برای شهادت، برای دولت روسیه مانعی سخت بشمار می‌رفت. اینان بخارا را قبهٔ اسلام و دین خود را میراثی می‌دانستند که مسؤولیت حفظ آن را پیشینیان به آنها واگذار کرده بودند. شهر بخارا تنها شهر آنان نبود، بلکه شهر اسلام و مأمن همهٔ انسانهای متعالی بود، پس باید با خون خود از آن حفاظت می‌کردند. مردم مؤمن بخارا عاشقانه نبرد می‌کردند؛ پاره‌های بدنشان و قطعه‌های استخوانشان تاریخ را به‌گواهی می‌خواند که: «بنویس! بر دفترت بنویس ای تاریخ! که ما هرگز متجاوزان را با دعای ورود به‌پیشباز نرفتیم. شاهد باش که نخواستیم سازش را نمونه باشیم! پس تبلور ایمان را در تلاطم امواج خونمان ببین!». ملاهای ژنده‌پوش قرآن در دست فریاد برمی‌داشتند: «خدایا این مهاجمان را نابود کن!».

سرانجام ارتش شوروی با همه امکاناتش از روی تل کشته‌ها گذشت و شهر امام بخاری و وارث هزارسال تمدن و فرهنگ اسلامی در روز ۲ سپتامبر ۱۹۲۰ در زیر چکمه‌های مهاجمان به‌زانو درآمد[۲] و حکومت بخارا به‌جمهوریت شوروی بخارا تبدیل گشت.

۱. همان، ص ۱۴.

۲. جواهر لعل‌نهرو، نگاهی به تاریخ جهان، قسمت ۱۸۱، جلد ۳، ص ۱۶۴۶؛ وحاتم قادری، پژوهشی در روابط ایران و روسیهٔ شوروی یا قرارداد ۱۹۲۱، ص ۱۰۲. در بعضی منابع تاریخ سقوط را ۲۴ مارس ۱۹۲۱ ذکر کرده‌اند.

ث- ترکستان ملعبهٔ استعمار سرخ:

سیاست دولت سوسیالیستی پس از اشغال ترکستان بر جلب نظر و حمایت اهالی ترکستان قرار گرفت. این سیاست مقطعی و مصلحتی شوروی تا هنگام استحکام کامل دولت در سال ۱۹۲۹ ادامه داشت. به‌اشارهٔ استالین نسخهٔ مصحف عثمانی موجود درکتابخانهٔ دولتی پتروگراد به‌تاشکند منتقل شد. هدف از این کار کسب حمایت مسلمانان ترکستان از حکومت بلشویکها بود. در اوت ۱۹۱۹ حکومت شوروی دادگاههای شرعی را ملغی کرده بود ولی شورشهای پی‌درپی، سوسیالیستهای حاکم را به‌این نتیجه رساند که در مناطقی که هنوز فرهنگ مذهبی غالب است این کار مصلحت نیست و دادگاههای شرعی باید فعال باشند (۲۳ دسامبر ۱۹۲۱). نمونهٔ این اقدام در داغستان بعمل آمد و این درحالی بود که طرح جایگزینی فرهنگی بشدت در ترکستان دنبال می‌شد. در سال ۱۹۱۹ میلادی استالین در توجیه توسعه طلبی شوروی در ترکستان گفته بود که ترکستان پل ارتباطی با دیگر ممالک است و با سوسیالیستی شدن آن جاده‌های آزادی به‌روی ملل عقب ماندهٔ شرق گشوده خواهد شد.

القای فرهنگ پیروز:

دولت سوسیالیست شوروی اقدام به‌تصویب استعماری‌ترین طرح برای ترکستان کرد. طبق این طرح ترکستان می‌بایست بر اساس قومیت و زبان تقسیم می‌شد و هر قومی یک جمهوری سوسیالیستی وابسته به‌مرکز تشکیل می‌داد. به همین دلیل دولت جدید شوروی نام کشور روسیه را به‌کشور «سوویتها» (شوراها) تغییر داد. تجزیه ترکستان را دستگاههای تبلیغاتی رژیم با آب‌وتاب «اعطای حقوق خلقهای مختلف» نامیدند و لنین در این‌باره چنین می‌نویسد: «منظور از حق ملل در تعیین سرنوشت خویش، حق آنها در جدا شدن از مجموعهٔ ملتهای غیر خودی و تشکیل دولت ملی مستقل است»[1]. اما پشت این تصویر فریبنده، زدودن فرهنگ ملی ترکستان و محو اعتقاد و اتحاد اسلامی ترکستان نهفته بود و تقسیم بر اساس نژاد و قومیت چیزی جز محو وحدت ملی و مذهبی سرزمین ترکستان نبود.

۱. لنین، مجموعهٔ آثار، ص ۳۵.

تجزیه یک واحد به‌پاره‌های جدا بسهولت می‌توانست در القا و تزریق فرهنگ قدرت حاکم مؤثر افتد و درضمن کوتاهترین راه برای حذف فرهنگ مذهبی ترکستانیان بود. دولت سوسیالیستی سعی‌می‌کردبین علما،دوگانگی پدید آورد و شبکه‌های تبلیغاتی نیز به‌تخفیف و تمسخر آنان می‌پرداختند. در اشعار و سرودها تحقیرشان می‌کردند و در نمایشها از آنها چهره‌ای طفیلی و ضد انسانی می‌ساختند. نمایشنامه‌هایی‌که در اولین دههٔ انقلاب سوسیالیستی نوشته و اجرا می‌شد نشان می‌دهد‌که بخش اعظم این فعالیتها درجهت مخدوش‌کردن چهرهٔ علما بوده‌است. روزنامهٔ رسمی باکو (باکنسکی راپوچی) می‌نویسد: «عملیات ضد دین پیش از سال ۱۹۲۹ نظام یافته نبود، ولی پس از این تاریخ این عملیات سازمان یافت و بر بنیادهای علمی استوار گردید.» از سال ۱۹۲۱ بستن مساجد آغاز شد بطوری‌که در سال ۱۹۲۷، یکهزارونهصدوبیست‌وسه مسجد مسدود یا منهدم شده بود. مصطفی کولیف مدیر معارف آذربایجان در سال ۱۹۲۸ به‌دولت هشدار می‌دهد و در روزنامه می‌نویسد‌که «درحال حاضر یکهزاروسیصدوشصت‌ونه مسجد در آذربایجان وجود دارد‌که با نظام شوروی و حزب‌کمونیست بشدت مخالفت می‌ورزند.» بنابر این اشاعهٔ فرهنگ مارکسیستی در اقصی نقاط ترکستان با استفاده از‌کلیه‌امکانات صورت می‌گرفت. در سال ۱۹۲۴ انجمنی الحادی تشکیل یافت‌که به‌زبان آذری «جنگ اوارالله‌سز اتفاق» خوانده می‌شد و معنی تحت‌اللفظی آن «مجمع نوجوانان دشمن خدا» بود. سه‌کمیته از سوی این انجمن برای تبلیغات ضد مذهبی ایجاد شد: یکی برای غیر علمی و غیر انسانی جلوه‌دادن اسلام، دیگری برای رد مسیحیت و سومی برای منکوب‌کردن‌کلیهٔ مذاهب. برای تدریس مارکسیسم و پرورش اندیشهٔ مارکسیستی‌کلاسهایی توسط این انجمن ترتیب یافت. طبق گزارش اخبار کمونیست باکو (۱۹۲۶ م.) در این‌کلاسها دین را از دیدگاه مارکسیسم تحلیل می‌کردند.

یکی از مهمترین تدابیر درجهت تصفیهٔ فرهنگی و یا انقلاب فرهنگی در ترکستان، تغییر خط عربی به‌لاتینی در سال ۱۹۲۶ بود[۱]. این اقدام به‌منظور بیگانه ساختن مسلمانان نسبت به‌فرهنگ و ارزشهای اسلامی‌شان صورت گرفت.

۱. درکتاب نگاهی به تاریخ جهان، ص۱۶۴۴، اثر نهرو، تاریخ تغییر خط، ۱۹۲۴ آمده است.

شبیه این اقدامات دولت سوسیالیستی بعداً در ترکیه نیز توسط مصطفی کمال پاشا (۱۸۸۱ - ۱۹۳۸ م.) بعمل آمد که او را بناحق پدر ترک (آتاتورک) لقب داده‌اند. او خط عربی را در ترکیه یعنی مرکز انتشارات عربی زبان و سرزمینی که در اشاعه فرهنگ اسلامی نقش عمده‌ای بر عهده داشت مبدل به‌خط لاتینی کرد که سرانجامی جز بیگانه کردن نسلهای بعدی نسبت به‌تاریخ غنی آن ملت و فرهنگ پربار اسلامی نداشت. طرح استعماری تغییر خط عربی در ترکستان نیز در واقع جلوه‌ای ازتغییرفرهنگ‌اسلامی به‌فرهنگ‌مارکسیستی بود. اساسی‌ترین گام‌در جهت از خود بیگانگی مردم ترکستان غافل کردن آنان از تاریخ و عظمت پیشین آنها بود تا از آن پس دیگر هویتی مستقل برای آنها باقی نماند.

تغییر ماهیت ملل افریقا، آسیا و سایر کشورهای جهان اسلامی شگرددولتهای امپریالیستی برای سلطهٔ همه جانبه و استعمار فرهنگی بوده و هست. پس از کنفرانس ترک در سال ۱۹۲۶ که در آن جایگزینی خط لاتین به‌جای خط عربی به‌تصویب رسید، لنین با شادی تمام گفت: «این بزرگترین انقلاب شرق است، این انقلاب سلاح مؤثری راکه ملاها با آن مردم را تحت تأثیر مذهب درمی‌آوردند از دست آنان گرفت.»[1]

— ۱۳۴۸ - ۱۳۶۰ ه.ق=۱۹۲۹ - ۱۹۴۱ م.: در سال ۱۹۲۹ بذرنیرنگ بارور شده و ریشه‌های بلشویسم مستحکم گردیده بود. بنابراین روش مصلحت‌آمیز ضرورتی نداشت. تشدید عداوت با مظاهر فرهنگ اسلامی در ترکستان را می‌توان شاهدی بر این مدعا دانست. آثارمذهبی و مساجد با شدت هرچه تمامتر یا تخریب می‌گردید و یا تبدیل به‌باشگاهها و مجامع دیگر می‌شد. «ادارهٔ اسلامی» ترکستان تعطیل گردید و جسارت دولت تا مرحلهٔ الغای کلیهٔ قوانین و مراکز اسلامی پیش رفت. نشریه امور دوس (شمارهٔ ۴۰، ۱۹۶۰ م.) نقل می‌کند که دولت کسانی را که علناً نماز می‌گزاردند به‌پرداخت جرایمی آن چنان سنگین محکوم می‌کرد که امکان پرداخت آن نبود و در صورت عدم پرداخت زندانی می‌شدند. در بخارا، یا طبق تقسیمات جدید جغرافیایی ازبکستان، دادگاههای شرعی تعطیل گردید. باید

۱. روزنامهٔ پراودا، شمارهٔ ۲۴، نوامبر ۱۹۲۸ تحت عنوان «انقلاب عظیم شرق». دولت شوروی در سال ۱۹۴۰ براساس‌یک اعلامیه آن را نیزمنسوخ کرد و درعوض الفبای روسی‌را رایج ساخت. رجوع شود به‌قانون مدنی جمهوری سوسیالیستی‌ترکمنستان، مطبوعهٔ ۱۹۵۵م.

توجه داشت که همزمان با جایگزینی نظام سیاسی و فکری ماتریالیستی تعداد دادگاههای شرعی ازبکستان در سال ۱۹۲۲ م. به‌سیصدوچهل‌ودو بالغ می‌گردید. در سال ۱۹۲۳ م. این تعداد به‌صدوسی‌وهفت تقلیل یافت، در سال ۱۹۲٤ به صدوبیست‌وپنج‌ و در سال ۱۹۲۵ به‌چهل‌وسه رسید و سرانجام در سال ۱۹۲۹ که‌زمان اوج مخالفت با آثار مذهبی بود، این تعداد قلیل نیز از بین رفت. حال دیگر لنین جرأت یافته بود که از طریق دستگاههای تبلیغاتی گستاخانه فریاد برآورد که ما در مقابل مذهب خواهیم ایستاد. این جزو نخستین گامهای ما و الفبای تعالیم مارکسیسم است. همزمان با جنگ طبقاتی، نبرد بی‌امان با مذهب یک ضرورت است و در راه ریشه‌کن کردن مذهب از جامعه تلاشی پیگیر خواهیم کرد[1]. این دوره از نادرترین ادوار تاریخی ترکستان است که مذهب در پهنهٔ حکومت و اجتماع حضوری چشمگیر نداشته است. در این میان مردم مسلمان ترکستان که نمی‌توانستند چنین ننگی را بپذیرند گروه‌گروه راهی افغانستان، ایران و چین شدند، و مردم روستاها آغاز به کوچ کردند. در این هجرت هزاران مسلمان یا در بیابانها طعمهٔ طبیعت وحشی گردیدند و یا در تنگنای دره‌ها با رگبار گلوله‌های مأموران بیرحم شوروی از پای درآمدند.

ترکمنهای اطراف خیوه و مرو در گروههای صدهزار نفری به‌سوی ایران کوچیدند ولی عدهٔ کمی از آنان توانستند از مرز ایران، که در سال ۱۸۸۱ تعیین شده بود، عبور کنند. درهٔ «چات» و «بایرام‌الوم» در مرز شمالی ایران به«قتلگاه مهاجران» معروف است.[2]

کسانی که توانستند از دست مأموران قهار شوروی جان بدر برند هنوز هم در ترکمن صحرای ایران از فغان مظلومیت یاران همسفرشان و حکایت شهادت دسته‌جمعی آنان به‌دست مأموران قسی‌القلب بلشویک با تألم یاد می‌کنند.[3]

۱. کلیات لنین، ج ۱۵.

۲. به‌نقل از حاجی‌اوسا پیرمرد ۷۰ ساله ترکمن که در صحنهٔ کشتار بایرام‌الوم حضور داشته است. او در قتل عام «دهل» در اطراف خیوه که طی آن قریب بیست‌هزار ترکمن یموت کشته شدند نوجوانی دوازده ساله بوده و جوی خون را به‌چشم دیده است.

۳. قابل توجه است که مهاجرین ترکستانی ساکن ایران هرگز نخواسته‌اند رسماً به‌کسی اطلاعات بدهند. آنان که حدود ۶۰ سال ازجنگ وجهادشان می‌گذرد هنوز هم از نیروهای

←

در ترکستان شرقی از میان پنج هزار نفری که مهاجرت کردند تنها هشتصد وپنجاه‌ویک نفر موفق به‌گذشتن از مرز شدند. آنهایی که توانستند بگریزند در مدت هفده ماه بیش از سه هزار میل راه‌پیمایی کردند.[۱]

— ۱۳۶۰-۱۳۶۸ ه.ق = ۱۹۴۱ - ۱۹۴۸: سیاست سرکوب اصالت مذهبی و ملی ترکستان با خشم و شدت دنبال می‌شد و تا آغاز جنگ جهانی دوم (۱۹۳۹-۱۹۴۵) ادامه داشت. فشار این جنگ سیاستمداران شوروی را بر آن داشت که در روند جایگزینی فرهنگی و تحمیل فرهنگ مارکسیستی تجدید نظر کنند. در این جنگ ترکستان قاعدتاً می‌توانست نیروی عمده تدافعی بشمار آید. حکومت مرکزی به بسیج نیروهای ترکستان نیازی حیاتی داشت و دامن‌زدن به‌اختلافات داخلی به سود این بسیج نبود. بنابراین، شعار وحدت خلقی مطرح گردید. استالین دیگر در موضع‌گیری طبقاتی اصرار نمی‌کرد و به‌جای طبقهٔ آرمانی کارگر و پرولتاریا به‌نقش سایر طبقات اجتماعی در تعیین سرنوشت جنگ نیز ارج می‌نهاد و به‌همین دلیل اعلام کرد که ملت روسیه باید ازکشور خویش در مقابل متجاوزین دفاع کند. ترکستان نیز به‌انسجام و وحدت عمل فرا خوانده شد. طبیعی است که این تقاضا با کاهش تحمیل اندیشهٔ حکومت رسمی ملازم بود. پس از پایان جنگ، شوروی رویه سابق خود را نسبت به‌ترکستان از سر گرفت، اما در سیاست خارجی اصلاحاتی بعمل آورد.

بدین ترتیب مسألهٔ اشغال ترکستان و محو آثار مذهبی آن، بر خلاف پیش‌بینی استالین، تأثیری منفی بر سایر ملتها و نتیجتاً بر روابط خارجی شوروی بر جای نهاد. گرچه تکرار اعمال اکتبر ۱۹۱۷ در دیگرکشورها نیز مورد نظر شوروی بود ولی عواقب خشونتی که در ترکستان مرتکب شده بود نظر بسیاری از کشورها و محرومین مسلمان را شدیداً تغییر داد.

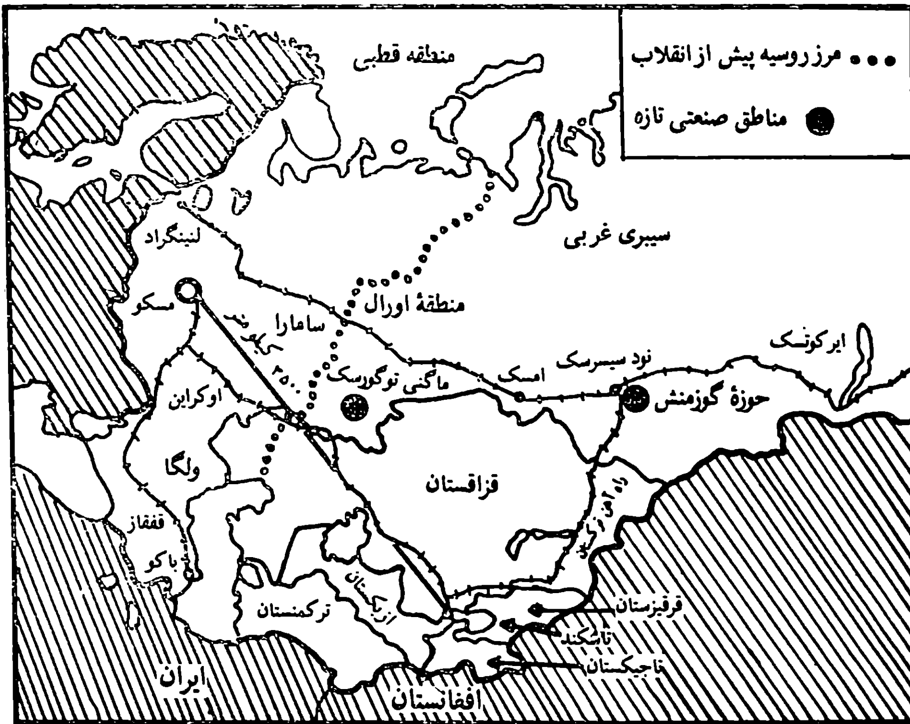
→

مخفی شوروی وحشت دارند. در زمان حکومت محمدرضا پهلوی عده‌ای از مجاهدین ترکستانی را مخفیانه از ایران ربوده یا سرهایشان را بریده بودند. «گوگ صوفی» به‌عنوان یکی از قربانیان چنین حوادثی بین ترکمنهای ایران مشهور است.

۱. شهاب، *مسلمانان ترکستان*، ص ۱۴.

ج- ترکستان در حال حاضر:

شبکه‌های تبلیغاتی وسیع شوروی در سطح جهان آغاز به‌کار کرد. در این دوران که به‌دوران فرصت طلبی شوروی شهرت دارد؛ سعی شد که نشریات گوناگون به‌زبانهای مختلف نشر و در طیفی وسیع پخش گردد. محتوای کلیهٔ این نشریات



اتحاد شوروی و آسیای مرکزی

حول یک محور می‌گشت و آن «سوجه نمایاندن دولت شوروی» بود. به‌عنوان نمونه می‌توان از بنگاه‌مطبوعاتی نووستی اتحاد شوروی و بنگاه نشریات پروگرس در مسکو نام برد که فعالانه در ترغیب و جلب نظر مردم و رسوخ در اقشار مختلف جامعه تلاش می‌کنند. اخیراً کتابی توسط مؤسسهٔ نووستی به‌نام مسلمانان در اتحادشوروی[1] به‌زبان فارسی به‌چاپ رسیده که محتوای آن با توجه به‌زمینه‌های فرهنگی جامعهٔ ایران تنظیم گشته است. از طرف این مؤسسه تحلیل و تفسیرهایی نیز در موضوعات مختلف منتشر گردیده است. هماهنگ با این تبلیغات گسترده در داخل ترکستان،

۱. عبدالله وهابوف، مسلمانان در اتحاد شوروی، مسکو، خبرگزاری مطبوعاتی نووستی، ۱۹۸۰.

ظاهرسازیهایی نیز صورت گرفته است. ازجمله می‌توان به‌احیای مدرسهٔ «میر عرب» در بخارا اشاره کرد که در آن عده‌ای به‌تحصیل اشتغال دارند[۱]. این افراد مخصوصاً برای استخدام در تشکیلات دولتی تعلیم می‌بینند و اکثراً در روابط خارجی شوروی به‌خدمت گرفته می‌شوند. حفاظت از قبور دانشمندان اسلامی نظیر ابوعلی سینا، فارابی و ابوریحان بیرونی که در تاریخ علوم سهمی والا داشته‌اند؛ احیای چندمسجد در مراکز عمده نظیر بخارا، خیوه، تاشکند و باکو که مراجعانی رسمی دارد، ازجمله تدابیر مصلحت‌جویانه حکومت است. در عصر رکود اندیشه و احساسات اسلامی، امامان و گماشتگان رسمی مساجد حکم مهره‌های پوسیده و فسیل شده‌ای را دارند که در انظار عموم بر «سپری شدن دوران اسلام» و «کهولت مذهب» گواهی می‌دهند.

علاوه بر این، حفاظت از آثار مذهبی برای میهمانانی که به‌سرزمین ترکستان قدم می‌گذارند می‌تواند برای حکومت تبلیغی مؤثر باشد. آنچه تاکنون دولت‌شوروی برای میهمانان مسلمان انجام داده جز تفاخر به‌همین ابنیهٔ مذهبی، پیکرهای در گور خفته علما و آزادی مذهب در حد حفاظت «آثار مذهبی باستانی شده» نبوده است.

سیاست شوروی در ترکستان منبعث از سیاست کلی آن یعنی در جهت ترویج و احیای ارزشهای مادی و بسط فرهنگ مادی است. برنامه‌های تبلیغاتی و انواع سرگرمی، اشتغال افکار عمومی جامعه ترکستان را فراهم می‌کند. و این برنامه‌ها وظیفه‌ای جز تحمیق توده‌ها ندارند. بخش اعظم برنامه‌های شبکه‌های رادیو تلویزیونی باکو و عشق‌آباد که امواج آن از مرزهای شوروی می‌گذرد و مناطقی از شمال ایران را نیز زیر پوشش می‌گیرد، به‌اشاعهٔ روابط ناسالم جنسی اختصاص دارد و از این نظر از دول امپریالیستی که به‌اشاعه فرهنگ مادی، سکس، مدپرستی و غربزدگی می‌پردازند عقب نمانده است. روند تبلیغات فرهنگی در ترکستان به‌سوی

۱. یکی از مقامات ایرانی اخیراً در مسافرتش به‌شوروی از طلبه‌ای که در این مدرسه تحصیل می‌کرد پرسیده بود که نام خلفای راشدین چیست؟ این مقام ایرانی می‌گفت: «واقعاً این طلبهٔ‌اسلام مانده بود که چه بگوید. این خود میزان اطلاعات مذهبی آنان را نشان می‌دهد.»

مسخ ارزشهای معنوی، پوچ‌گرایی و تن دادن به‌رؤیاهای عاطفی گرایش دارد و در نتیجه به‌از خود بیگانگی، تهی شدن از ارزشهای خودی، و بی‌توجهی به‌جریانات زمان و سرانجام استعمار می‌انجامد.

بخش دوم

مسائل اقتصادی و فرهنگی

فصل دوم

۱ـ شناخت کلی بخارا

الف ـ جو غالب بر بخارا:

نگاهی کلی به‌بخارا فرهنگ، گرایشها و انگارهای مردم را بسهولت نشان می‌دهد. برای یک تازه وارد آنچه بیش و پیش از همه جلوه دارد مساجد، مقابر، مناره‌ها و مدارس دینی خاصه سبک معماری آنهاست که از معماری متداول در شرق اسلامی نشأت یافته است. در نظام ارزشی بخاراییان، ارزشهای اسلامی پایه‌های اصلی ساخت کلی جامعه است و منزلتی والا دارد. در واقع باید گفت که از عمده‌ترین ملاکهای سنجش و ارزشگذاری است. از سوی دیگر قانونگذاری دولت بخارا تاحدود زیادی متأثر از قوانین اسلامی است. اصرار بر ترویج فرهنگ اسلامی باعث شده است که پلیس بخارا مراقب جریان امور مردم، بازار، دادو ـ ستدها، رفتارها و کلاً حفظ نظم داخلی باشد. تخصیص نیروهای پلیس به‌این امور خود گواه بر میزان حاکمیت مذهب در بخاراست. علاوه بر مقررات دولت بخارا که طی آن اجرای احکام اسلامی مورد تأکید قرار گرفته؛ نیروی فعال دیگری نیز نظارت بر امور مذهبی شهر را برعهده دارد.

تسلط اقناعی: این نیروی فعال و مؤثر در واقع خود مردمند. مردم خود را موظف می‌دانند که در امور دینی با یکدیگر رابطه داشته باشند و هر یک نسبت به‌دیگری نقش راهنما، مبلغ و متذکر را ایفا کند. طبق اعتقاد اسلامی، هر مسلمانی تذکر دادن و گوشزد کردن را وظیفهٔ خود می‌داند. براساس آیات و احادیث فراوان، مسلمان در تذکر مسائل دینی از مقام و منصب افراد نیز بیمی به‌دل راه

نمی‌دهد. در این باب مثلی است که می‌گوید: «شریعت ده شرم یوق» (یعنی: در بیان مسائل شرعی مسامحه و شرم وجود ندارد)[1].

طرح مسائل مذهبی و تنبه یکدیگر در بین مسلمین به‌تواتر مشاهده می‌شود. وجود چنین حالت و روحیه‌ای خود بر عوامل دیگری متکی است: اولاً دین به‌امر به‌معروف و نهی از منکر توجه فراوان داده است. بنابراین هر فرد مسلمان موظف است که برادر دینی خود را به‌معروف دعوت کند و از منکر پرهیز دهد[2]. ثانیاً روحیهٔ سبقت‌جویی در امر خیر، تمسک به‌مبدأ و تخلق به‌اخلاق‌الله خود انگیزه‌ای برای ترویج و اشاعهٔ هرچه بیشتر دین اسلام بوده است.

در چنین فضایی است که مردم بخارا رشد می‌کنند. وامبری می‌نویسد: «در بخارا هر محله‌ای یک مسؤول دارد که به‌خیابانها و میدانهای عمومی سرکشی می‌نماید، و از عابرین راجع به‌دستورهای اسلامی سؤال می‌کند و حتی اگر با سالخورده‌ای مواجه شود که از احکام مذهبی اطلاعی ندارد، او را برای مدت هشت تا پانزده روز به‌مدرسه می‌فرستد.»[3] در وقت اذان به‌حکم قرآن مغازه‌ها همه بسته می‌شود و سیل مردم به‌سوی مساجد سرازیر می‌گردد. شعائر و مراسم مذهبی همگی زنده و پویاست. این است که به‌قول مستشرق اروپایی: «مذهب چه از لحاظ ملت و چه از نظر دولت بخارا دارای نفوذ فوق‌العاده‌ای است.»[4]

ب- قاری کمپیر:

در اطراف بخارا دیواری بزرگ بنا شده است که سابقه‌ای طولانی دارد. به‌همین دلیل آن را به‌طنز «کمپیر» یعنی پیر و سالخورده می‌نامند. احداث دیوار گرداگرد شهر تحقیقاً دو انگیزه اصلی دارد:

الف— به‌منظور جلوگیری از پیشرفت شنهای بیابان و نفوذ آن به‌داخل شهر.

۱. قابوس نشریاتی، آتالرسوزی، رقم ۱۲۴۰، ص ۸۸.
۲. نمونهٔ اینگونه دستورها در سوره‌ها و آیات زیر آمده است: آل‌عمران ۱۰۴، ۱۱۰ و ۱۱۴؛ مائده ۷۹؛ اعراف ۱۵۷؛ توبه ۶۷، ۷۱ و ۱۱۲؛ نحل ۹۰؛ حج ۴۱ و ۷۲؛ نور ۲۱؛ عنکبوت ۲۹ و ۴۵؛ لقمان ۱۷؛ مجادله ۲.
۳. وامبری، پیشین، ص ۲۴۱.
۴. همان، ص ۲۴۲.

ب— برای دفاع در مقابل تجاوزات طوایف بیابانگرد. این دو عامل پیوسته از کهنترین دشواریهای شهرها بوده است. بدین سبب تاریخ ایجاد دیوار و قلعه و دژ برگرد شهرها سابقه‌ای طولانی دارد. باستان‌شناسان احتمال داده‌اند که سابقه دیوار بزرگ بخارا که طول آن به‌دویست‌وپنجاه کیلومتر می‌رسد به‌قبل از میلاد برمی‌گردد. بعد از استیلای بهرام‌گور (بهرام پنجم ساسانی) بر هپتالیان که در آسیای مرکزی حکومت می‌کردند، یعنی در سال پنجم میلادی، از بنای عظیمی بر روی دیوار بزرگ بخارا سخن رفته است.

این دژ مستحکم پس از ظهور اسلام نه تنها به‌فراموشی سپرده نشد، بلکه مورد توجه و مرمت نیز قرار گرفت، و این عملیات از سال ١٦٥ تا ٢١٤ هـ. ق= ٧٨٢ - ٨٣٠ م. ادامه داشت. درنتیجه بخارا دارای چنان استحکاماتی شد که به‌قول نویسنده المسالک والممالک[1] هیچ شهر دیگری در شرق اسلامی چنین استحکاماتی نداشت. علاوه بر شهر، ارك، یعنی مقر حکومت، نیز استحکامات دفاعی خاص خود داشت. به‌هر حال اینگونه استحکامات در اطراف شهرها و قصبات بزرگ ایجاد می‌شده است. برج و باروهای مراقبت و تدافعی شهر خیوه مدتها در مقابل یورش چنگیز مقاومت کرد بطوری که هیچ راه نفوذی برای استیلاگران خون‌آشام وجود نداشت تا اینکه پس از مدتی مغولان به‌فکر استفاده از منجنیق افتادند و با استفاده از پرتاب گلوله های آتشین بر شهر مسلط شدند. در برخی نبردها کار محاصره آن‌قدر ادامه می‌یافت و سربازان دشمن آن‌قدر در پشت دیوارها می‌ماندند تا اینکه علم تسلیم بر دروازه‌های شهر برافراشته شود.

نادرشاه پس از تصرف بخارا متوجه خیوه گردید و یلبارس‌خان والی خیوه آن‌قدر در قلعهٔ «هزار اسب» پناه گرفت که نادرشاه از نفوذ به‌داخل قلعه مأیوس شد و به‌سوی قلعهٔ خیوق حرکت کرد. آنها مدت چهار روز قلعه را به‌توپ بستند و مسلماً مقاومت در مقابل چنین فشاری را فقط از قلاع مستحکم می‌توان انتظار داشت.[2]

۱. ابواسحق ابراهیم اصطخری، المسالك و الممالك، ص ۲۲۶ - ۲۷۷؛ نقل از بخارا اثر فرای.

۲. رضاقلی‌خان هدایت، سفارتنامهٔ خوارزم، ص ۸۴.

برپایی دیوار عظیم بردور شهرها ظاهراً نظریهٔ «تهدید و واکنش» آرنولد-توین‌بی[1] را در خصوص ظهور تمدنها تأیید می‌کند.

پ- دروازه‌های بخارا:

هریازده دروازهٔ شهر در یک‌زمان‌گشوده شد و سواران مغول به شهر ریختند و به‌کوچه‌های تنگ آن شتافتند.

«چنگیزخان، واسیلی‌یان»، ص ۲۰۷

بخارا یازده دروازهٔ داشته است کما اینکه همهٔ شهرهایی که گرداگردشان دیوار بوده، دروازه‌های متعددی برای ورود وخروج داشته‌اند.

نام دروازه‌های بخارا عبارت بوده‌اند از: ۱-امام، ۲-مزار، ۳-سمرقند، ٤-اقلان، ٥-تلپاچ، ٦-شیرگیران، ۷- قره‌قول، ۸-شیخ جلال، ۹ نمازگاه، ۱۰- سلاخ‌خانه و ۱۱-گیرشی.

ت- میدانهای بخارا:

ریگستان: ریگستان میدان عمومی بخارا است که از میدان «لب‌حوض» وسیعتر و پرازدحام‌تر است ولی به‌اندازهٔ آن دلچسب و مطبوع نیست. این میدان هم حوضی دارد که اطرافش دکه‌های چای فروشی متعدد دایر است.

لب حوض دیوان بیگی: این مکان که کنار استخر دیوان بیگی قرار گرفته تقریباً به شکل مربع است و در وسط آن استخرعمیقی به‌طول ۱۰۰ و عرض ۸۰پا کنده‌اند. اطراف آن هشت ردیف پله از سنگهای مکعب ساخته شده است. چند درخت نارون نیز درکنار استخر سربرافراشته است.

ث- تقسیمات بخارا:

۱- بخش داخلی شهر: که شامل کوچه‌ها، خیابانها و بازارهای شهر است. شهر بخارا در ادوار مختلف از نظافت و گیرایی خاصی برخوردار بوده ولی وامبری در ۱۸٦۳ از وضع آشفته خیابانها سخن گفته است. البته در دوره‌هایی از

۱. آرنولد توین‌بی، فلسفهٔ نوین تاریخ، ترجمه پازارگاد، تهران، فروغی، ص ۴۵ و۵۲.

تاریخ علمای بخارا از وضع ناسرتب شهر زبان به‌شکایت گشوده‌اند. شهر بخارا دارای کوچه‌های دراز و باریک است و اگر دیوار عظیم دور شهر نبود، معلوم نیست هجوم شنهای بیابان چه برسر بخاراییان می‌آورد. محیط بخارا تخمیناً پنج کیلومتر است.

۲- محلات مختلف شهر: این محلات عبارتند از: ۱ -جویبار، ۲ -خیابان، ۳ -میرخان، ٤ -حالتوشان و ٥-صابون گیران.

ج- مرکز و شهرهای ترکستان:

رابطهٔ حکومت‌مرکزی با شهرستانها و قراء تابعه به‌شرح زیر است: هراستان، شهر و یا بخش وظیفه‌ای در برابر حکومت امیر برعهده دارد. شهرها موظفند همه ساله مقدار معینی پول به‌عنوان خراج پرداخت کنند و یا متقبل بخشی از هزینهٔ دولت مرکزی باشند. در شرق چنین رسمی وجود داشته که محلی یا شهری متعهد تأمین هزینهٔ یک سازمان اجتماعی می‌شده است. در ترکستان فعلی نیز شهرها دارای چنین وضعی هستند. اینک جهت آشنایی بیشتر به‌ذکر چند نمونه می‌پردازیم.

بخارا و توابع آن:

۱- بخارا: مرکز و پایتخت حکومت بخاراست. در این شهر اقوام گوناگون سکونت دارند و تعداد جمعیت آن نسبتاً چشمگیر است.

۲- قارشی: در حدود هجده فرسنگ از بخارا فاصله دارد و در قسمت جنوبی آن واقع است. این محل به«نخشب» (معربش «نسف») مشهور است. دارای هفت دروازه، سه گرمابهٔ وسیع، هفت مدرسهٔ بزرگ و یک مسجد جامع عظیم است.

۳- خزر: شهری است آباد که دارای پنج دروازه و چند مدرسه و حمام بوده و از توابع قارشی است.

۴- چراغچی: شهری حاکم نشین است که درآمد آن به‌ده‌هزار تومان طلا می‌رسد.

۵- شیرآباد: شهری است که درآمد آن پانزده هزارتومان است.

۶- بایسون: شهری است در جوار شیرآباد و حاکم آن ده‌هزار دینار به‌امیر می‌پردازد.

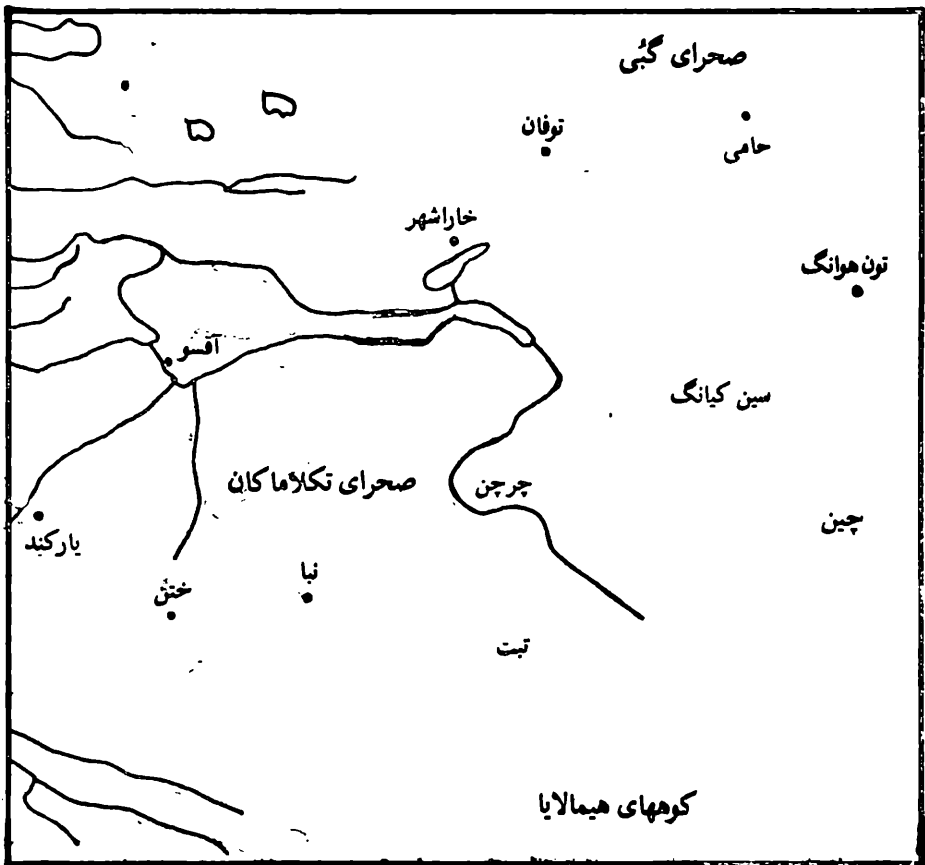
۷- ترمذ: شهر مشهوری که به‌بحر جیحون متصل است و ده‌هزار دینار معاملهٔ دیوانی آن است.

۸- کرکی: شهری است در غرب ولایت «ترمذ» و برکرانهٔ جیحون واقع است.

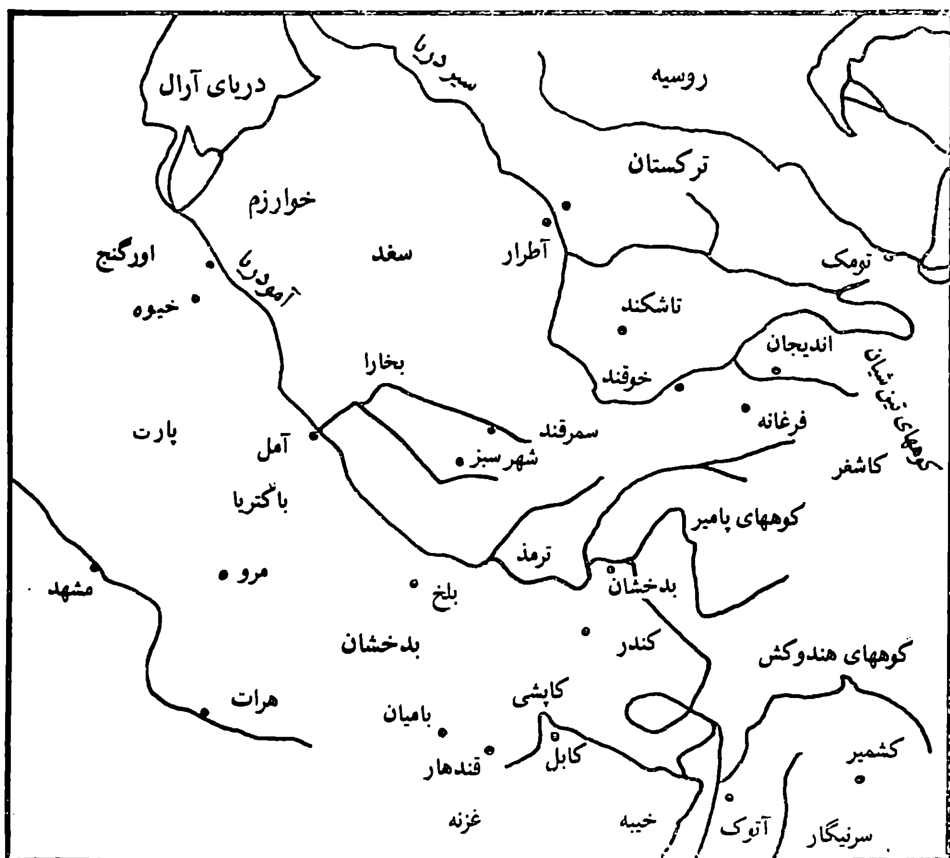
۹- چهارجوی: شهری است که بیست‌هزار تومان معاملهٔ دیوانی دارد و قادر به‌تأمین دوهزار نفر خدمتگزار امیر می‌باشد. این شهر در نزدیکی خیوه و در حاشیهٔ رود جیحون واقع است.

۱۰- قراگول: دارای قلعه‌ای محکم و بیست‌وچهارهزار دینار معامله است. شاهرخ‌خان قاجار والی این شهر بوده است.

۱۱- کرمینه: میان‌کال نیز خوانده می‌شده و در شرق بخارا با فاصلهٔ یازده



قسمتی از منطقهٔ ترکستان و مناطق همجوار



قسمتی از منطقهٔ ترکستان و مناطق همجوار

فرسنگ واقع است. فرزندان امیر بخارا در آنجا حاکمند. این ولایت سالانه پنجاه هزار دینار به‌امیر بخارا خراج می‌دهد.

۱۲- بوز: در هفت فرسنگی شمال کرمینه واقع است. دوازده هزارتومان درآمد دارد و حاکم نشین است.

۱۳- ضیاءالدین: در شرق کرمینه واقع است و سالانه شصت هزارتومان مقرری صرف چاکران و قشون بخارا می‌کند.

۱۴- یکه باغ: از توابع ولایت قارشی است.

۱۵- شهر سبز: در حد فاصل بخارا و سمرقند قرار گرفته و قبلاً «کش» خوانده می‌شده است. این سرزمین به‌سبب حاصلخیزی و سرسبزی، شهر سبز نام

گرفته است.

۱۶- سمرقند: شهری مشهور است که گویند به‌فرمان کیکاووس بنا شده‌است. سمرقند معرب شمرکند است و بعداز بخارا در آن ناحیه جلوه‌ای خاص دارد. این سرزمین آن همه عظمت و عمارت و وسعت را مدیون امیر تیمور است. درآمد سالانهٔ آن صدهزار تومان است و ده‌هزار سپاه جنگی دارد. جمعیت آن صدهزار نفر و دارای پنج مسجد و بیست‌ودو مدرسهٔ بزرگ است. فاصلهٔ سمرقند تا بخارا سی‌وهشت‌فرسنگ و دارای توابع بسیار است.

۱۷- خطرچی: جزء توابع سمرقند و در ده فرسنگی غرب آن واقع است. هرسال شانزده‌هزار دینار و دوهزار نفر نوکر به‌امیر می‌دهد.

۱۸- پنجشنبه: درشرق خطرچی و شهرکوچکی است.

۱۹- دوشنبه: شهری کم شهرت است و تا پنجشنبه پنج فرسخ فاصله دارد. درآمد این دو شهر ده‌هزارتومان است. از دوشنبه تا سمرقند سه فرسخ است.

۲۰- ادرکوت: شهری آراسته است و بیست‌هزار تومان درآمد دارد.

۲۱- پنچه‌کینت: تا سمرقند هفت فرسخ فاصله دارد و سه‌هزار دینار وجه دیوانی آن است.

۲۲- سابوی: در هفت فرسخی شمال سمرقند واقع است.

۲۳- دزخ: یازده فرسخ تا سمرقند فاصله دارد.

۲۴- اوره: این شهر نیز از توابع‌سمرقند است و خود نیز دارای توابع بسیاری است.

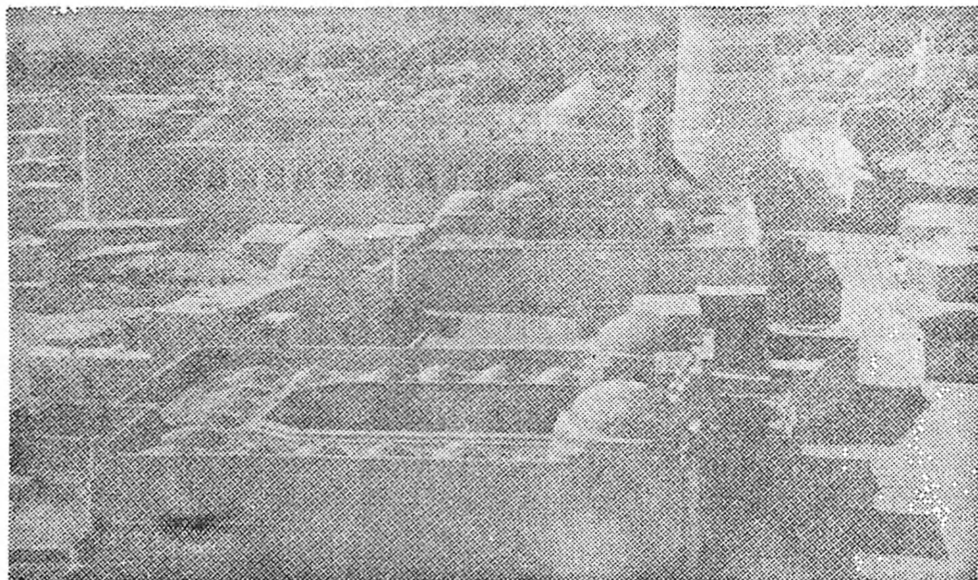
خیوه و توابع آن:

اختصاراً تعدادی ازشهرهای معروف خیوه را بدون ذکر توضیحات نام می‌بریم: ۱ -کسات، ۲ -زمخشر، ۳ -قنقرات، ٤- قپچاق، ٥ -قنقلی، ٦ - مانقیت، ٧ -ختای، ٨ - حکیم‌آتا، ٩- آموی و آمویه، ١٠- اورگنج و ١١- خیوه.

فرغانه و توابع آن:

این توابع عبارتند از: ۱ -خقند، ۲ -اسروشنه واخسیکت ، ۳ -اسفرنگ،

۴ ـ خجند، ۵ ـ اندجان، ۶ ـ تاشکند، ۷ ـ فرغینان، ۸ ـ کاشان، ۹ ـ بناکت، ۱۰ ـ کاشغر، ۱۱ ـ ختاوختن، ۱۲ ـ خطا، ۱۳ ـ قوبالیغ، ۱۴ ـ چاچ، ۱۵ ـ جند، ۱۶ ـ تراز، ۱۷ ـ فاراب، ۱۸ ـ کلوران، ۱۹ ـ بیکند، ۲۰ ـ قرقز، ۲۱ ـ قراقوم و ۲۲ ـ طرقان.



نمای قسمتی از شهر ایچان‌کاله (خیوه)

حکام استانها به‌عنوان عمال و کارگزاران دولت مرکزی از حقوق و مزایایی برخوردارند. می‌توان گفت که مقام حاکم نشین همردیف دیوان بیگی یا پروانه‌چی است و جزء کابینهٔ دولت به‌شمار می‌رود. حاکم نشینان، یا استانداران و بخشداران از عایدات حوزهٔ حکومت خود سهم ثابتی به‌عنوان مواجب دریافت می‌دارند؛ اما در مواقع بحرانی حق هیچ گونه ادعایی نسبت به‌دولت مرکزی ندارند. هریک از حاکم نشینان، یک «توخابوی»، یک «میرزاباشی»، یک «یساول بیگی»، عده‌ای «مسیخور» و «شوراقاسا» تحت فرمان خود دارند.

۲ـ جمعیت و ملیتهای بخارا

الف ـ جمعیت بخارا:

سرحدات بخارا در سال ۱۸۶۳ میلادی بدین قرار بود: در مشرق خانات

خقتد و کوههای بدخشان، از طرف جنوب رود جیحون بالای شط در منطقهٔ قرقی و شرجوی قرار دارد و مغرب و شمال آن را صحرای کبیر احاطه کرده است. با وجود این خط مرزی را نمی‌توان به‌طور قاطع تعیین کرد. تعیین عدد قطعی و صحیح جمعیت نیز امکان پذیر نیست. با این حال دو میلیون‌ونیم برآورد چندان اغراق‌آمیزی نیست. بدیهی است که در این برآورد، هم آنهایی که مسکن ثابت دارند و هم چادرنشینان به‌حساب آمده‌اند.


یکنفر زن در بخارا

ب- ملیتهای بخارا:

اقوامی که در بخارا و نواحی آن بسر می‌برند عبارتند از: ازبکها، تاجیکها،

قیرقیزها، ترکمنها، عربها، مرویها، ایرانیها، هندوها و یهودیها.
حال این ملیتها را به‌اختصار بررسی می‌کنیم.

ـ **ازبک‌ها:** این قوم در حکومت بخارا نقشی مهم وحساس داشته‌اند وبرسایر اقوام خانات برتری دارند، مخصوصاً بالاترین مقام حکومتی، یعنی امیر، ازبک و از ایل سانقیت است. هستهٔ مرکزی قشون و قوای عمدهٔ ارتش بخارا را ازبکها تشکیل می‌دهند. نسبت به‌سایر ملیتها علاقهٔ بیشتری به‌موسیقی نشان می‌دهند و «نوایی»، شاعر گرانمایه ازبک درسراسرترکستان نامی آشناست. ازبکهااز شجاعت جنگی نیز برخوردارند.

ـ **تاجیکها:** تعداد تاجیکها در بخارا بیش‌از سایر نقاط ترکستان است و تنها در بخاراست که می‌توانند نسبت به‌وطن اصلی خود «خراسان»با غرور سخن بگویند و چنین مدعی شوند که سرحدات آن از یک سو به ختن در چین، از سمت مغرب به‌دریای خزر، از شمال به‌خجند و از طرف جنوب به‌هندوستان متصل بوده است.

تاجیکها علی‌رغم گذشته پر افتخار و خدمات تاریخی‌شان اکنون در وضع ناخوشایندی بسر می‌برند و از تعلیمات فرهنگی بهره چندانی ندارند.

ـ **قیرقیزها:** قیرقیزها یا کازاقها در بخارا جمعیت چشمگیری را تشکیل نمی‌دهند. آنها اصالت زندگی چادرنشینی را حفظ کرده و هیچ‌گاه سعی نکرده‌اند برای تشکیل حکومتی مستقل اقدام کنند. معمولاً در صحرای کبیر و درحد فاصل سیبری، چین، ترکستان و دریای خزر سکنی دارند، اما کازاقها به هیچ یک از دولتهای روس، چین، خیوه، خقند وبخارا وفادار نبوده وبجز درموقع وصول مالیات با کارگزاران حکومتها مواجه نمی‌شوند. در مورد جمعیت آنها اطلاع دقیقی در دست نیست. وقتی وامبری برای برآورد جمعیت کازاقها به‌سراغ آنها رفت علناً وی را مورداستهزاء قرار دادند و گفتند: ریگهای صحرا را بشمار آن وقت عدد قیرقیزها به‌دست خواهد آمد.[1]

وامبری می‌نویسد: «قیرقیزها از حیث شجاعت به‌پای ازبکها نمی‌رسند و از این لحاظ از ترکمنها نیز عقبترند.»[2] تظاهر آنها به‌اشراف منشی ایجاب می‌کند

۱. وامبری، «درویش دروغین»، ص ۴۴۴.
۲. همان، ص ۴۴۵.

که وقتی دو قیرقیز به‌هم می‌رسند اولین سؤالشان این باشد که: «هفت پشتت چه کسانی هستند؟»[۱]

ــ ترکمنها[۲]: ترکمنها در مشاغل دولتی بخارا نقش مؤثری ندارند. در ساخت طبقاتی بخارا، ترکمنها جزء طبقات زیرین و محروم جامعه تلقی می‌شوند. ارتش بخارا در هنگامه‌های جنگ علاوه برافراد ارتش به‌استخدام افراد مزدورکه معمولاً از قشر فقیر جامعه هستند نیز روی می‌آورد، بخش عمده اینگونه افراد را ترکمنها تشکیل می‌دهند. بنابراین ترکمنها به‌عنوان سربازان موقتی در ارتش خدمت می‌کنند. در جنگ بخارا علیه خقند، در زمان حکومت امیر نصرالله در بخارا، هزار نفر ترکمن مزدبگیر در رکاب امیر می‌جنگیدند.

قلمرو ترکمنها در امتداد رود جیحون، سواحل دریای خزر تا بلخ و در جنوب همین رودخانه تا هرات و استرآباد گسترده شده است. بخش اندکی از اشتغال آنها راکشاورزی تشکیل می‌دهد و به‌قول وامبری بقیهٔ سرزمین ترکمنها صحرای بی‌پایانی است که دارای زمستانهای سخت و پربرف وتابستانهای داغ و طاقت فرساست.

در تشکیلات سیاسی ترکمنها «یاشلی» یا «آق‌سقل»، به‌معنی ریش‌سفید، نقش رهبری را ایفا می‌کند. ترکمنها در سال ۱۸۲۳ به‌رهبری «آیدوست» علم طغیان برداشتند و موفق شدند «قونگرات» را بگیرند که البته بعدها به‌دست محمد-رحیم‌خان شکست خوردند. در سال ۱۸۵۵ شخص دیگری به‌نام «زارلیق» که بیست‌هزار سوار ترکمن گرد آورده بود، بنای گردنکشی گذاشت تا اینکه «قتلق-مراد» وی را شکست داد. آخرین قیام ترکمنها در سال ۱۸۶۰ میلادی به‌رهبری «ارنازار» اتفاق افتاد. گرچه وی و یارانش برای خود قلعه‌ای ترتیب داده بودند، با وصف این دوام نیاوردند و از پای درآمدند.

ترکمنها هیچ‌گاه نخواسته‌اند بریکدیگر برتری جویی کنند. وامبری می-

۱. یتی آرقانک کیم دیر؟

۲. علما و روحانیون ترکمن برآنند که اصل کلمهٔ ترکمن به‌احتمال قریب به‌یقین «ترکمان» و مرکب از «ترک» و «ایمان» بوده است، چه «ایمان» صفت ترک است. در اکثر کتب تاریخی از جمله تاریخ بیهقی، «ترکمان» آمده است. ما ترکمن را که امروز مصطلح است وکوتاه شده همان «ترکمان» است بکار می‌بریم.

نویسد: «در مدت توقف نزد ترکمنها چیزی که بیش‌از همه باعث تعجب من شد این بود که حتی یک نفر را هم ندیدم که هوس فرماندهی داشته باشد یا حاضر باشد آمریت دیگری را قبول بکند. خودشان به‌طیب خاطر می‌گویند: «ما مردمی بدون سرکرده هستیم، و تمایلی هم به‌آن نداریم. ما همه برابریم و هرکس از ما برای خودش شاه است.»[1]

ترکمنها در جنگ اغفال یا شبیخون پرآوازه‌اند. نام این عملیات آنها «قاچه اورش» است، یعنی «بزن و فرارکن» و در همین رابطه یک ضرب‌المثل ترکمن می‌گوید: «دو مرتبه امتحان کنید و دفعهٔ سوم دهنه را برگردانید.»

نباید فراموش کرد که افتخار مشرق زمین، یعنی مختومقلی فراغی، که چهره‌ای انقلابی ومردمی بشمار می‌رفت ترکمن بود. وی در قرن هیجدهم در آسیای میانه ظهور کرد و در اشعار او که در دیوانش موجود است عشق به‌آزادی، آگاهی و حاکمیت محرومین متجلی است[2]. ترکمنها منزلت وی را تا مقام الوهیت بالا برده‌اند. نام و شعر او در خانه همهٔ ترکمنها نفوذ کرده است. با این اوصاف، ترکمنها را اگر پلنگ تیز دندان هم بشماریم پیکر آنان زیر فشار حکومتهای مختلف چنان مجروح شده است که از هر نقطه‌ای برای اخذ مالیات و سربازگیری برآنان یورش می‌برند.

ــ **عربها:** این قوم بنابر شواهد تاریخی، سربازان جنبش اسلامی بوده‌اند که برای رهایی مردم از زیر یوغ جباران محلی از خراسان بسوی بخارا و سرزمینهای اطراف آن روی آورده بودند. اینان به‌رهبری قتیبةابن‌مسلم که درسال ۸۹ ه.ق =۷۰۹م. موفق به‌آزادساختن بخارا شده بودند؛ در همین محل ماندند و دیگر به‌سرزمین و وطن اصلی‌خود باز نگشتند. این افراد شباهتهای ظاهری خود با برادران حجازی و عراقی‌شان را بسیارکم حفظ کرده‌اند و به‌زبان مادری خود (عربی) آشنا نیستند. عدهٔ این اعراب را به‌شصت‌هزار نفر تخمین زده‌اند که غالباً در اطراف «وردانزی» یا «وفقند» اسکان یافته‌اند.

ــ **مروزیها:** اعقاب چهل‌هزار ایرانی‌ای هستند که امیرسعیدخان در سال

۱. وامبری، پیشین، ص ۳۸۰.
۲. متأسفانه تاکنون در ایران هیچ‌گونه پژوهش علمی پیرامون اثر انقلابی و بی‌سابقهٔ اوصورت نگرفته است.

۱۸۱۰ میلادی، موقعی که به کمک ساریقها بخارا را متصرف شد از مرو به همراه آورد. اصل نژاد آنها از ترکهای آذربایجان و قره‌باغ است که نادرشاه پس‌از کوچاندن از زاد و بوم اجدادی به‌مرو هدایت کرده است. وامبری می‌گوید: «مروزیها از تاجیکها بسیار ترسوترند، در عین حال محیلترین سکنهٔ بخارا بشمار می‌آیند.»[۱]

ــ ایرانیها: سکنهٔ ایرانی بخارا تعدادی بردهٔ آزاد شده هستند که پس از پرداخت فدیه در این سرزمین مستقر گردیده‌اند. آنها در تجارت و صنعت جزء طبقات موفق بشمار می‌آیند. غالب ایرانیها که به‌طور آزاد در بخارا فعالیت می‌کنند دیگر تمایلی به‌بازگشت به‌ایران ندارند و به‌واسطهٔ هوش، ذکاوت و ابتکارشان غالباً به‌شرایط بردگی پشت کرده‌و به‌مدارج عالی مشاغل سیاسی راه می‌یابند. کمتر حاکم ایالتی قرن نوزدهم ترکستان را می‌توان یافت که بنحوی از بین زیردستان خود عده‌ای ایرانی را که اکثر آنها قبلاً برده بوده ولی نسبت به‌حکومت وفادار مانده اند پست و مقام نداده باشد. در حکومت امیرمظفرالدین هم عنصر ایرانی در رده‌های بالای حکومتی جای داشته است. و اولین صاحبان مقامهای عالی خانات نیز از همین ملت بوده‌اند. سرفرماندهان ارتش بخارا، یعنی شاهرخ‌خان و محمدحسن‌خان، هردو در ایران متولد شده‌اند و همچنین توپچی باشیها (فرماندهان توپخانه) که زینل‌بی و مهری‌بی و لسقربی هستند همه ایرانی‌الاصل بوده‌اند. دولت بخارا در مذاکره با فرنگیها از ایرانیها مدد می‌گرفت و اینان را از همه صالحتر می‌دانست.

ــ هندوها: تعدادشان از پانصد نفر تجاوز نمی‌کند و در پایتخت و ولایات بخارا پراکنده هستند و رویهمرفته گروه عمده‌ای را تشکیل نمی‌دهند. با وجود این تمام سرمایه‌های آزاد را با مهارت خاصی در اختیار خود گرفته‌اند. در هیچ بازار شهر و یا ده نیست که چند نفر هندو مشغول فعالیت نباشند. به‌گفتهٔ وامبری اینان رباخواری نیز می‌کنند و مانند ارامنهٔ ترکیه فوق‌العاده مؤدب و بظاهر فروتن هستند و از همین راه ازبکها را با حرص وولع تسکین ناپذیری مورد بهره‌برداری نامشروع قرار می‌دهند. گویی قاضی مهر سکوت برلب زده و با وجود تقدس

۱. وامبری، پیشین، ص ۴۴۶.

ظاهری برای جلوگیری از نیرنگ و چپاول هندوها اقدامی بعمل نمی‌آورد و مردم را درفریاد حقشان یاری نمی‌دهد. فراغی از این قصور و ریا چنین شکوه می‌کند:

قاضی لرحکمنه ریا ایله دی   رشوه آلب یوزن قارا ایله‌دی
ایمانی قیون غوزه ستان دور   بوینی یوغینلارنی مرید توتان‌دور
یلان سوز ایمانین آلدی یرانلار

— قضات به‌ریا حکم کردند   رشوه گرفتند و مذموم شدند
به‌چند گوسفند و بره، ایمان فروختند   سرمایه داران را به‌مریدی گرفتند
دروغ وکذب، ایمانشان را محو کرده است

— یهودیها: یهودیها اکثراً در بخارا، سمرقند وکارشی مسکن دارند وبیشتر به‌مشاغل صنعتی و تجاری روی آورده‌اند. اینان در تجارت با روسیه رغبت بسیار از خود نشان داده‌اند و شاید برای آن کشور جاسوسی نیز می‌کرده‌اند. صنایع دستی یهودیان در بخارا رونق دارد وکلاً مردمانی سرمایه‌دار بوده و از زندگی نسبتاً مرفهی برخوردارند. طبق گفته وامبری جمعیت اینان در ترکستان به‌ده‌هزار نفر می‌رسد که‌البته این رقم چندان مقرون‌به‌حقیقت نیست‌زیرا یهودیها از ایران (و بیشتر ازقزوین و مرو) آمده اند و از مهاجرتشان نیز بیش‌از صدوپنجاه سال نمی‌گذرد.

مسلمین هیچ‌گاه متعرض آنها نمی‌شوند زیرا آنها را اهل‌کتاب می‌دانند، و به‌همین دلیل آنها از آزادی‌کامل برخوردارند ولی همه ساله از یهودیها مبلغی جزیه اخذ می‌گردد. رئیس جماعت یهودیان مبلغ دوهزار تیلا از طرف مردم به دولت تقدیم می‌کند. حاجیانی‌که هرسال فاصلهٔ بین ترکستان و مکه را طی می‌کنند وسیلهٔ مبادله نامه بین یهودیان ترکستان و سایر ممالک هستند و یهودیان از این طریق با جوامع یهودی سایر نقاط ارتباط برقرار می‌کنند.

فصل سوم

۱ـ زراعت

الف‌ـ چشم‌انداز زراعت در ترکستان:

بخشهایی از ترکستان برای کشاورزی فوق‌العاده مستعد و حاصلخیز است. ولی چون امکانات تولیدی ابتدایی و ساده است، کشاورزی در این مناطق نیز در مراحل ابتدایی قرار دارد. در واقع علاقه به کار و کشاورزی و اندوختن تحت‌الشعاع روح تعاون و قناعت قرار گرفته است. مالکیت خصوصی در اندیشه و کردار کشاورزان این ناحیه به‌مفهوم خاص خود وجود ندارد. ولی در عین حال در جوامعی نظیر ترکستان، کشاورزی در رفع مایحتاج اولیهٔ زندگی سهم قابل توجهی دارد.

ابزار تولید در ترکستان سدهٔ نوزدهم عبارت از خیش (آزال)، داس (اورق)، بیل، تیشه (کرکی) و امثال آن بوده است. با اینکه نشانه‌هایی از تکنولوژی جدید در صنعت ترکستان (بخارا) مشاهده می‌شود؛ کشاورزی بهرهٔ چندانی از امکانات جدید ندارد و ابزار تولید هنوز در مراحل ابتدایی است.

ترکمنهای آسیای میانه بیش از اقوام دیگر در سفالگری، بافندگی وصنایع دستی مهارت و تخصص یافته‌اند. قالی ترکمن سابقه‌ای بس طولانی دارد. قالی‌بافی و نمدمالی از دیرباز جزو صنایع دستی مهم و تعیین‌کننده در زندگی اقتصادی ترکمنهای ترکستان بوده است.

ب‌ـ چمور:

چمور به‌کسانی اطلاق می‌گردد که از زندگی چادرنشینی و حرکت دائمی

و به‌اصطلاح خانه‌بدوشی به‌زندگی ثابت گرایش یافته‌اند. شغل اصلی چمورها کشاورزی است. ترکمنهای اطراف دریای خزر از باسابقه‌ترین چمورها هستند. اسکندر منشی می‌نویسد: «در سدهٔ شانزدهم میلادی — در روزگار شاه‌طهماسب اول (۹۳۰-۹۸۴ ه. ق= ۱۵۲۴-۱۵۷۶م.) — بخشی از ترکمنهای سایخانی، که گوگلانها نیز از جملهٔ آنان بودند، به‌اطراف رودخانهٔ گورگن آمدند و درزمینهای پهناور این منطقه به کشت و زرع پرداختند. درسده‌های هفدهم و هیجدهم‌میلادی ترکمنهای شمال خراسان و یموتهای گرگان نیز در این منطقه به‌زارعت مشغول شدند.»[۱]

درسدهٔ نوزدهم ترکستان شاهد اسکان یافتن بسیاری از گروههای مهاجر بوده است. این گروهها علاوه بر تولید مایحتاج زندگی، به‌تولید اضافی نیزمبادرت می‌کردند. تولیدات اضافه بر مصرف را در بازارهای مهم آن زمان بخارا، خیوه و سمرقند، به‌معرض فروش می‌گذاشتند. علت عمدهٔ تأخیر در اسکان‌یافتن مهاجران وجود ناامنی، آزار، و خطر غارت و چپاول بوده است. حکام محلی به‌محض‌اسکان یک گروه اقدام به‌اخذ مالیاتهای سنگین از آنها می‌کردند و ساکنین که ازپرداخت آن عاجز بودند معمولاً دوباره راه سفر وکوچ در پیش می‌گرفتند. اغلب کوچها و مهاجرتهای ممتد به‌قصد رهایی از انقیاد حاکم‌نشینها و مالیاتهای سرسام‌آور صورت می‌گرفت و اسباب چادرنشینی و گریز از اسکان دائمی را فراهم می‌آورد. در نتیجه زراعت که قریب نیمی از محصول آن را امرا و حکام ضبط می‌کردند، از رونق و شکوفایی بازمی‌ماند.

در اواسط قرن نوزدهم، همراه با تحدید قدرت حاکمان و غارتگران و توجه آنها به‌نقش حیاتی ارزش مبادلاتی، کشاورزی نیز روبه‌گسترش نهاد، وبا اینکه کشاورزان نواحی ترکستان از پرداخت مالیات معاف نبودند و مأموران دولت به‌موقع به‌طرف روستاها گسیل می‌شدند، ولی کشاورزان نومید نشدند و علی‌رغم فشارهای شدید کار خود را رونق دادند. به‌طور خلاصه ویژگیهای چمورها، یا به‌عبارت دیگر کشاورزان اسکان‌یافته، را می‌توان چنین برشمرد:

۱. بی‌بی رابعه لوگاشوا، **ترکمنهای ایران**، ترجمه سیروس ایزدی و حسین تحویلی، تهران، شباهنگ، ۱۳۵۹، ص ۳۳.

الف — چمورها دهقانانی بودند که معیشت و اقتصاد آنها برزراعت استوار بود.

ب — چمورها بتدریج به‌اهمیت کشاورزی پی‌بردند و تولیدات خود را به گونه‌ای گسترده برای فروش و انتفاع به‌بازارها عرضه داشتند.

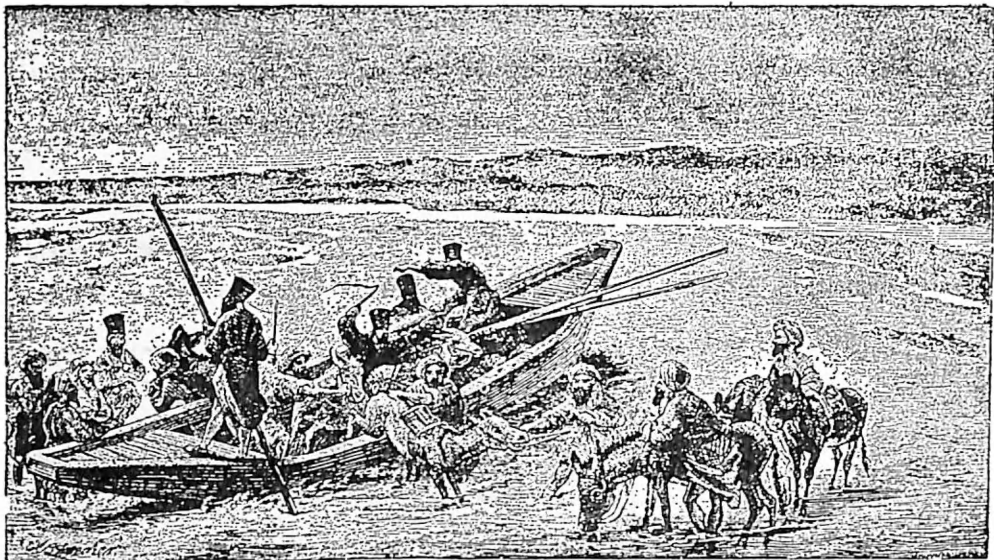
پ — چمورها سبب ایجاد بازارهای جدید و در نتیجه پدیدآمدن مشاغل جدید در شهرها شدند و بخش اعظم کالای بازارها را به‌محصولات تولیدی خود تخصیص دادند و بدین‌ترتیب در اقتصاد جامعه تحول بوجود آوردند.

ت — چمورها آمادگی بیشتری برای قبول امکانات صنعتی نشان دادند و صنایع کشاورزی را به‌خدمت گرفتند، و از طریق جذب ابزار کشاورزی سبب رشد فعالیتهای فنی و صنعتی شدند.

چ — چمورها به‌سبب سالها تجربه بر روی زمین به‌کسب مهارتهای عملی و تخصصی کشاورزی نایل آمدند و در بالابردن کیفیت تولید کشاورزی توفیق یافتند.

چارواها دامپرورانی بودند که اکثر فصول سال را در مهاجرت و ییلاق و قشلاق به‌دنبال چراگاههای بهتر سپری می‌کردند. سرزمین حاصلخیز ترکستان به‌چارواها امکان می‌داد که آذوقهٔ تمام سال را تهیه کنند و توشهٔ راه سازند. قبایل ترکمن نه‌ماه از سال را بیرون از حوزهٔ رودخانه‌های اترک، گرگان وقره‌سو می‌گذراندند وتنها برای‌سه‌ماه‌زمستان‌به‌این مناطق می‌آمدندوبه‌کشت می‌پرداختند. آنچه می‌کاشتند در حد مایحتاج خود آنان بود و پس از برداشت محصول نیز بیدرنگ به‌شمال کوچ می‌کردند[1]. محصول چمورهایی که در نیمهٔ دوم سدهٔ نوزدهم در بخارا به‌کشاورزی اشتغال داشتند، عمدتاً گندم، پنبه، و انواع میوه بود. پنج نوع غله دراغلب نقاط بدست می‌آید که عبارتند از: گندم سفید، جو، جوقری، ارزن (تاریق) و برنج. در بخارا و خیوه که این‌دانه‌ها به‌طور طبیعی نیز می‌روید، بهترین نوع «جوقری» بعمل می‌آید.

۱. بی‌بی رابعه لوگاشوا، ترکمنهای ایران، ۳۳.



چگونگی عبور از رود جیحون

پ- قنوات:

قنات (کاریز) از پدیده‌های مهمی است که در زراعت ترکستان نقش عمده‌ای دارد. قنات حاصل کار مردانی است که سالهای متمادی در زیر زمین کار کرده‌اند و دل صحراها و دشتها را کنده و آب را از فرسنگها فاصله و با عبور از کوهها و دره‌ها به زمین زراعتی رسانده‌اند. زمینهای مزروعی نیز کنار همین قنوات پدید آمده و رونق یافته است. هنری موزر می‌نویسد: «حفر این قنوات از مهمترین کارهایی است که انجام گرفته و اهمیت آنها در آسیای وسطی قابل قیاس با اهرامی است که در مصر بنا شده است.»[1] قنات پیوسته سبب پایداری و اسکان کشاورزان در کنار زمینهای مزروعی بوده است. بدین جهت نظارت بر سلامت قنوات و تنظیم جریان آب ضرورتی حیاتی داشته است.

قنوات به رشته‌های متعددی تقسیم می‌شوند و بنابر رسم قدیمی مباشرینی برای هدایت و نظارت بر آنها تعیین می‌گردند. این مباشرین که توسط زارعین انتخاب می‌شوند «آرق آق‌سقل» نام دارند و ریش‌سفیدان معتمدی هستند که مسؤولیت حسن جریان امور قناتها برعهده آنهاست. تقسیم آب میان کشاورزان دهات

۱. موزر، سفرنامهٔ ترکستان و ایران، ص ۱۲۵.

مختلف با فاصلهٔ زمانی معین انجام می‌شود. فی‌المثل درمدت پنج روز باید ده الی پانزده قریه مشروب شود. پس از انقضای این مدت، آب به‌مناطق دیگر روانه می‌گردد. هرگاه قناتی نیاز به‌بازسازی داشت، مباشرین خود بدین کار اقدام می‌کنند و مرمت لازم را بعمل می‌آورند. قناتهای موجود دارای شیب ملایمی هستند و عرض بعضی از آنها به‌دو متر می‌رسد. سدهایی که بر آنها می‌بندند شامل دیواره‌ای از لجن است که پایهٔ آنها یک متر و ارتفاع آنها از آب نیم متر است. اگر درخلال عملیات آبرسانی به‌مزارع اختلافی بروز کند «آرق‌آق‌سقلها» و کشاورزان طبق معمول به«کنگش» یعنی شور متوسل می‌شوند. در این نشست که مجلس شور و تصمیم‌گیری است، اختلافات به‌آسانی رفع می‌گردد. بدین‌ترتیب می‌توان دریافت که قنات در روند توسعه و ترقی کشاورزی تأثیری بسزا داشته و نظم و نسق حاکم بر شیوهٔ ادارهٔ قنوات دارای اهمیت بوده است.[1]

۲ـ اقتصاد

الف- توازن اقتصادی در مناسبات عشیره‌ای:

روابط اقتصادی در جامعهٔ روستایی ترکستان در سدهٔ نوزدهم بسیار ساده بود و به‌شکل تعاونی اداره می‌شد. تعاون و همکاریهای اجتماعی، جریان زندگی مردم را با سهولت نظم می‌بخشید. حسادت، زیاده‌طلبی، مال‌اندوزی، اسراف و تشکیل زندگی مرفه در عرصهٔ حیات اجتماعی آن زمان مفهومی نداشت. تعالی

۱. ریچارد، ن. فرای در صفحهٔ ۲۰۱ کتاب «بخارا»، در زمینهٔ کاریزها و آبرسانی در زمان سامانیان (سدهٔ سوم هجری قمری) اطلاعات مفیدی داده است که نقل می‌کنیم:

«دربعضی‌از امورعملی، مردم قلمروسامانیان نسبت به‌زمان خود مترقی‌تر بودند. یکی از این موارد، امرآبیاری و توزیع‌آب بود، زیرا مسألهٔ آب برای مردم این‌منطقه مسألهٔ حیات و ممات بوده است. شهر مجاور بخارا یعنی سمرقند به‌خاطر شبکه‌های توزیع آب زبانزد بود و می‌توان تصورکرد که بخارا نیز از این لحاظ چندان عقب نبوده است. اهمیت آبیاری دربخارا و مسألهٔ حقوق کشاورزان دراستفاده ازآب، این امر را برای مردم منطقه به‌موضوع تحقیق و علاقهٔ دائم تبدیل کرده بود. ازآبراهه‌های زیرزمینی که بعداً کاریز نام گرفت، در این دوره بهره‌برداری فراوان می‌شد، گرچه در بخارا به‌اندازه سایر نقاط آسیای مرکزی به کاریز نیاز نبود.»

اخلاقی گاه به‌چنان درجه‌ای ازکمال می‌رسید که یک دهقان ماحصل زحمات‌خود را با طیب‌خاطر در اختیار دیگر نیازمندان جامعه می‌گذاشت. اساساً در جوامع روستایی ترکستان علاقهٔ مفرط به‌ثروت‌اندوزی، انحصارطلبی و امتیارجویی ازخصایل زشت بشمار می‌آید. فرهنگ عمومی سخت به‌مذمت و تحقیر علایق نفسانی‌می‌پردازد و از زراندوزان به‌اسیران هوی و هوس (نفسنگ‌اشه‌گی) تعبیر می‌گردد. این فرهنگ، ساده‌زیستن و قناعت را تشویق می‌کند.

ب-تعاون اجتماعی:

در جوامع روستایی و در میان صحرانشینان ترکستان روح برادری، گذشت، ایثار، فداکاری و سخاوت حاکم است و اساساً زندگی اجتماعی ترکستان بر پایه برادری و همیاری استوارگشته است. این انسجام گروهی را می‌توان ناشی ازعواملی دانست که به‌ترتیب اهمیت از این قرارند:

الف - دین: نفوذ عمیق فرهنگ اسلامی، تشکل نوین بر اساس اعتقادات دینی و وجود عقاید مشترک در جامعه سبب همبستگی میان افراد است.

ب -عوامل خارجی: وجود دشمنان مشترک که پیوسته مترصد فرصت مناسب برای هجوم بوده‌اند؛ و یا عوامل طبیعی نظیر زلزله، طوفان، سیل؛ و نیاز به‌تأمین مایحتاج زندگی کشاورزی، سبب شده است که پیوسته به‌کمک یکدیگر نیازمند باشند.

پ-نژاد واحد: از جمله خصوصیات زندگی قبیله‌ای و گروهی وحدت نژادی افراد بوده است. قبیله‌ها به‌هنگام کوچ معمولاً با نشان نژادی وقومی‌خود حرکت کرده و موقع اسکان نیز معمولاً به‌صورت فشرده در جوار یکدیگر زندگی می‌کنند.

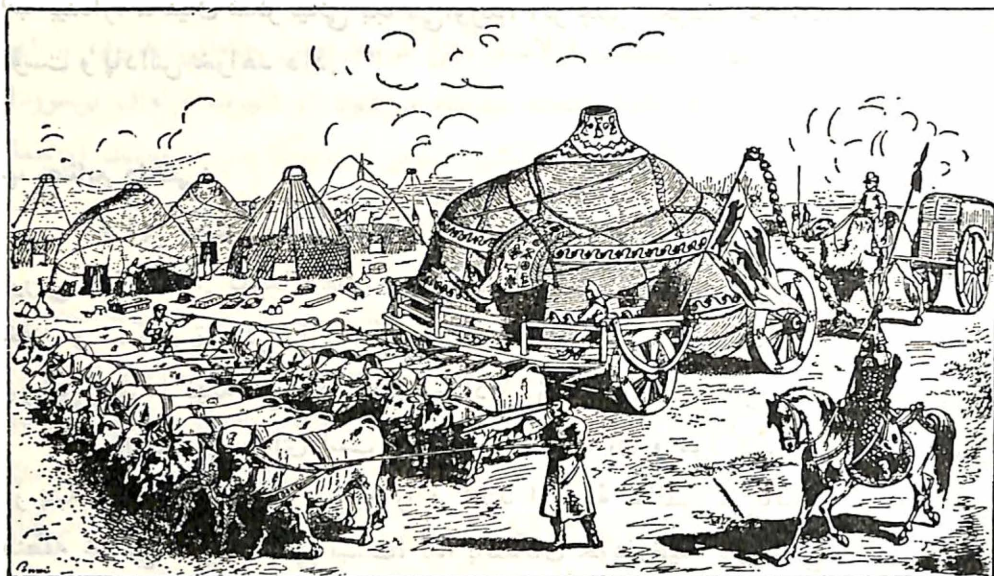
تشویق به‌ساده‌زیستن و پرهیز از پیرایه‌های ظاهری و تجمل‌پرستانه‌انگیزه‌ای جز اعتقاد به‌همپایگی و یگانگی انسانی ندارد. وامبری می‌نویسد: «بسیاری از ترکمنها را می‌شناختم که با وجود ثروت نسبی با ماهی خشک سد جوع می‌کردند و بیش از یک مرتبه در هفته به‌عنوان تفنن نان نمی‌خوردند و این عمل درست مطابق با رفتار هموطنان فقیرشان بود که بواسطهٔ گرانی گندم امکانات این‌گونه

شکم‌پرستیها را نداشتند.»[1] مالکیت جمعی اکثر ابزار تولید نتیجهٔ تکامل این روحیهٔ عالی است. ابزار تولیدات کشاورزی از قبیل بیل، کلنگ، تیشه و خیش به‌راحتی در اختیار و مورد استفاده هرکه بدانها نیاز داشت قرار می‌گرفت، و این وسایل به‌تعبیر ترکستانیان «ایلگ» (یعنی عمومی و مردمی) محسوب می‌شد. استفاده‌کنندگان لازم هم نمی‌دیدند که برای استفاده و بهره‌برداری از وسایل تولید اجازه بگیرند یا اجارهٔ استفاده بپردازند. دامنهٔ این اشتراک و تعاون عمومی به‌اشیاء و وسایل خانوادگی نیز کشیده می‌شد.[2]

تنورها، اجاقهای زمینی، وسایل آشپزی مانند بشقاب، قاشق و چنگال‌چوبی، آلات قالی‌بافی، وسایل باربری نظیر اسب و الاغ و نظایر آنها که مورد نیاز جمع بود در اختیار همهٔ افراد جامعه قرار داشت. این روحیهٔ برادری طبعاً منجربه‌برابری عمومی و عدم تسلط طبقه‌ای بر طبقهٔ دیگر می‌شد. دین اسلام را نیز باید عامل اخلاقی و روانی ایجاد چنین روابطی تلقی کرد. دعوت به‌قسط، عدالت، خیر واحسان که عناصر فرهنگ مذهبی مردم را تشکیل می‌داد از جمله عوامل تعیین‌کننده روابط افراد چنین جوامعی بشمار می‌رفت و رغبت مردم به‌همیاری و تعاون جلوه‌ای از تأثیر آن عوامل بود. احترام به‌همسایگان و رابطهٔ ایثارگرانه با نزدیکان و خویشاوندان، که در عبارت معروف «قونگ شینی سیله مق» (یعنی حرمت‌گذاردن به‌همسایه) منعکس می‌شد پدیده‌ای بود که از اختلافات طبقاتی می‌کاست.

اسلام صریحاً زکات و خمس را مقرر داشته و هر مؤمنی را به‌پرداخت آن مکلف کرده است. احسان و انفاق نیز پیوسته مورد تأکید اسلام بوده است. مجموعهٔ این قوانین در روند وحدت عمومی، استحکام روابط معنوی، ازبین‌رفتن تمایزات و اختلافات گوناگون از جمله فاصله‌های طبقاتی در جوامع روستایی و چادرنشین آسیای میانه مؤثر بوده است. سوغات و تحفه نیز در رفع نیاز اقتصادی افراد نقش خاصی داشته است. در ترکستان تحفه و سوغات علاوه براینکه وسیلهٔ تفنن، تقرب و جلب محبت بوده، وسیلهٔ رفع نیازها و خواستهای افراد نیز شمرده می‌شده است.

۱. وامبری، پیشین، ص ۳۹۵.
۲. یک آخوند ترکمن در نواری که اخیراً به‌زبان محلی پخش کرده از این گونه روابط به عنوان ارزش حاکم برترکستان یاد کرده است.



چادرهای ترکستانی

مارسل موس[۱]، جامعه‌شناس فرانسوی می‌گوید: «رسم ارمغان‌دادن درواقع نوعی دادو ستد داخلی است و جامعهٔ ابتدایی به‌این وسیله نیازهای متنوع اعضای خود را برمی‌آورده است، همانطورکه رسم معروف به‌دادوستد آرام به‌منزلهٔ تجارت خارجی است. موافق رسم دادوستد آرام، هر گروه چیزهایی را که لازم ندارد در محل معینی می‌گذارد و به‌راه خود می‌رود. سپس گروه دیگری که گذارش به‌آن محل می‌افتد، اگر نیازمند آن‌چیزها باشد، آنها را برمی‌دارد و در عوض چیزهای دیگری را که مورد نیازش نیست بجا می‌گذارد و می‌گذرد».[۲]

در ترکستان داد وستد و تعویض مایملک برای رفع نیاز و یا هدیه و ارمغان متداول است. این‌گونه روابط بین دامداران وکشاورزان رایجتر است. دامدار گوسفندش را به‌چوب حیاط کشاورز دوست و نزدیکش می‌بندد و در عوض کشاورز مقداری گندم در چادر دامدار خالی می‌کند. یک ضرب‌المثل ترکمنی می‌گوید: «یخشی لق‌اذ، سوه‌اق‌له، بالق‌بلر، بالق بلمسه خالق بلر.» یعنی نیکی کن و در

1. Marcal Mauss

۲. آگ برن و نیم کف، زمینهٔ جامعه‌شناسی، ترجمه امیرحسین آریانپور. تهران. دانشگاه تهران، ۱۳۴۴. ص ۳۴۷.

آب بینداز، ماهیان شکر نیکی بجا می‌آورند، اگر چنین نکردند خداوند ناظر براعمال توست و پاداش خواهد داد.

پ ـصنایع داخلی:

در این بخش صنایع تولیدی ترکستان از جمله بخارا در سال ۱۸۶۳ م. بررسی خواهد شد. کارخانه‌های آسیای میانه بیشتر در بخارا، کارش، نیگی اورگنج، خقند و تمنگان تمرکز دارد و پارچه‌های مختلف ابریشمی، کتانی و پنبه‌ای بیشتر در این شهرها تهیه می‌شود. ذیلا تعدادی از کالاهای این سرزمین بررسی می‌شود.

ــ **الیجه:** پارچه‌ای است که مورد استفاده زن و مرد است. در خیوه آن را از پنبه و ابریشم خام و در بخارا و خقند از پنبهٔ خالص می‌بافند. چون در این منطقه خیاطی شغل مستقلی نیست، لذا بافندگان خود وظیفه دوزندگی را نیز برعهده دارند و محصولات خود را به‌صورت آماده عرضه می‌کنند.

همانطورکه ازجدول زیر برمی‌آیدنرخ لباس دوخته در بخارا نسبتاً بالاست.[۱]

لباس	درجه اول	درجه دوم	درجه سوم
خیوه‌ای	۳۰ تنقه	۲۰ تنقه	۸ تنقه
بخارایی	۲۰ تنقه	۱۲ تنقه	۸ تنقه
خقندی	۱۲ تنقه	۸ تنقه	۵ تنقه

علاوه بر الیجه، پارچه ابریشمی و شال پشمی برای عمامه، پارچه‌های خشن و ارزان برای مصرف عموم و بالاخره نوعی چلوار منقوش به‌رنگ قرمز تیره نیز تهیه می‌شود که در ترکستان و افغانستان از آن به‌عنوان روکش تخت‌خواب استفاده

۱. آرمینیوس وامبری، سیاحت درویشی دروغین در خانات آسیای میانه، ترجمه فتحعلی‌خواجه نوریان، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۷، ص ۴۹۸.

می‌کنند.

— **فولاد و آهن:** صنعت فولاد و آهن گرچه رونق چندانی ندارد، با این وجود، ابزار جنگی که در این منطقه ساخته می‌شود از شهرت فراوان برخوردار است. تفنگهای خالدار هزار اسب، شمشیر، خنجر حصار، کارشی و جوست از جمله ابزارهای جنگی است که حاصل تلاش کارگران این کارخانه‌هاست. برخی آلات کشاورزی و وسایل خانگی نیز در اینگونه کارخانه‌ها تهیه می‌شود.

— **قالی بافی:** وامبری می‌نویسد: یکی از صنایع مهم آسیای میانه که محصول آن از راه ایران و قسطنطنیه به اروپا می‌رسد قالی است که مرهون ذوق و مهارت زنان ترکمن است. گذشته از درخشندگی رنگ و استحکام بافت، شگفت آن است که کارگران چادرنشین تا این اندازه در طراحی و قرینه‌سازی صاحب ذوق هستند و در بسیاری از موارد نسبت به کارگران اروپایی مزیت و برتری دارند. قالی‌بافی سبب ایجاد کار برای گروه زیادی از دختران و زنان جوان شده است.[1]

— **چرم سازی:** کارگران بخارا چرم را با مهارت خاصی به‌عمل می‌آورند وپوست ساغری[2] را که سبز رنگ و دارای برآمدگیهای کوچک است بسیار ماهرانه درست می‌کنند. ترکمنها مقداری چرم از روسیه وارد می‌کنند و به‌مصرف ساختن مشک می‌رسانند ولی کفشها و سریراق اسبان خود را با پوستهای بومی می‌سازند. نوع عالی این‌گونه اشیاء در بخارا و خقند تهیه می‌گردد و در خیوه چرم زرد کلفتی ساخته می‌شود که تنها در تهیه پاشنه و رویه کفش مورد استفاده قرار می‌گیرد. ظریفترین نوع آن را برای تهیه «مسح»[3] و نوع خشن‌تر آن را برای تهیه «قوش» که شبیه گالشهای ماست بکار می‌برند.

— **کاغذ سازی:** در این مورد ریچارد،ن. فرای می‌نویسد: «صنعت کاغذسازی که گمان می‌رود اسرای چینی بعد از سال ۱۳۳ هـ.ق = ۷۵۱ میلادی به فاتحان سمرقندی خود آموختند؛ ازجمله کشفهای جدید و مهمی بود که اثرات عظیمی برجای گذاشت[4]. در طول سالیان متمادی، شهرهای سمرقند و بخارا

۱. وامبری، پیشین، ص ۵۰۰، و حامدی، در تاریکیهای سرخ، ص ۱۱.
۲. ساغری واژهٔ تاتاری است.
۳. نوعی جوراب است که در داخل کفش تعبیه می‌شود.
۴. فرای، بخارا، ص ۱۰۲.

از مراکز عمدهٔ صنعت کاغذسازی بوده است. بویژه اینکه ترکستان مرکز نشر فرهنگ اسلامی بود و اندیشمندان و ستارگان فلسفه و علم در این سرزمین درخشیدند. به‌قول مولاناجلال‌الدین بلخی:

این بخارا منبع دانش بود   پس بخارایی است هر کانش بود

در چنین زمینهٔ گستردهٔ علم، توسعه و رونق صنعت کاغذسازی طبیعی بنظر می‌رسد. در نیمهٔ دوم سدهٔ نوزدهم کاغذی که در بخارا و سمرقند ساخته می‌شد در تمام ترکستان و کشورهای همجوار شهرت داشت.

مادهٔ اولیهٔ کاغذ، ابریشم خام بوده و به‌دلیل نازکی و ظرافت از کاغذهای دیگر مرغوبتر و برای نوشتن مناسبتر بوده است. کتب گوناگون علمی، ادبی و فقهی که در آن زمان به‌زبانهای مختلف عربی، ترکمنی و فارسی نوشته شده حاکی از وسعت میدان تألیف در آن عصر است. بعضی کتب درسی فعلی حوزه‌های علمیهٔ اهل سنت ترکمن صحرا یادگار تألیفات کهن بخارا، تاشکند و سمرقند و بسیار گران و نایاب است.

ت ـ تجارت خارجی:

بخارا و کلاً آسیای میانه با چندین کشور روابط اقتصادی داشته است. در اینجا روابط بازرگانی این ناحیه را در نیمهٔ دوم سدهٔ نوزدهم به‌ترتیب ذکر می‌کنیم:

۱ـ روسیه:

آسیای میانه روابط وسیعی با روسیه داشت. در سدهٔ نوزدهم شاید هیچ کشوری به‌اندازه روسیه با این سرزمین روابط اقتصادی و بازرگانی نداشت. خصوصاً توسعه‌طلبی روسیه و اشتهای بلعیدن سرزمینهای همجوار سبب می‌شد که روابط اقتصادی و سیاسی را برای این اغراض وسیله قرار دهد. آماری که م. دوخانیکف در سال ۱۸٤۳ م. می‌دهد حاکی است که همه ساله پنج تا شش‌هزار شتر برای حمل کالا مورد استفاده قرار می‌گرفته و واردات آسیای میانه به‌روسیه سه تا چهارمیلیون روبل— دوازده‌تا پانزده‌میلیون فرانک—برآورد می‌شده است. درمقابل،

صادرات در سال ۱۸۲۸ به ۲۳,٦۲۰ لیره (٥٩٠,٥٠٠ فرانک) بالغ می‌شده و این رقم در سال ۱۸٤۰ به ٦٥,٦٧٥ لیره و ۱٦ ش (٦٤,۱۰۸۹ فرانک) افزایش یافته است. این ارقام مربوط به‌سالهای ۱۸۲۸ تا ۱۸٤٥ می‌شود. م. ت. ساویل لوملی منشی سفارت انگلیس در سن‌پطرزبورگ در گزارش دقیقی که راجع به‌تجارت روسیه با آسیای میانه تهیه کرده نشان می‌دهد که در مدت ده

صادرات روسیه به لیره

	بخارا	خیوه	خقند	جمع
سکهٔ طلا و نقره	۲۱۳،۹۶۹	۱۵،۲۱۰	۳۷۵	۲۲۹،۵۵۴
مس	۴۵،۷۷۶	۱،۸۵۶	۲،۰۴۳	۴۹،۶۷۵
آهن‌وسایرمحصولات‌فلزی	۸۲،۱۲۷	۹،۳۳۱	۱۰،۹۷۹	۱۰۲،۴۳۷
پنبه وپارچه‌های پنبه‌ای	۱۵۶،۷۰۷	۵۸،۹۱۵	۷،۵۵۹	۲۲۳،۱۸۱
پارچه‌های پشمی	۵۰،۴۶۷	۲۵،۸۶۹	۱،۹۷۶	۷۸،۳۱۲
پارچه‌های ابریشمی	۱۰،۵۵۰	۴،۷۹۹	۷۱	۱۵،۴۲۰
چرم	۸۱،۵۴۳	۳۷،۹۲۱	۴،۰۶۹	۱۲۳،۵۳۳
ظروف چوبی	۸،۵۹۵	۴۶۰	۸۲۶	۹،۸۸۱
انك	۴۸،۶۳۵	۱۷،۹۰۴	۳۹۳	۶۷،۲۳۲
کالاهای متفرقه	۸۵،۴۱۶	۱۷،۵۶۷	۲،۰۳۰	۱،۱۵۰،۱۲۰
جمع	۷۸۳،۷۸۵	۱۹۹،۸۳۰	۳۰،۶۱۲	۱،۰۱۴،۲۲۷

سال— ۱۸٤۰ تا ۱۸٥۰— صادرات به‌۱,۰۱٤,۲۲۷ لیره (۲٥,۳٥٥,۹۲٥

فرانک) و واردات به ۱,۳۴۵,۷۴۱ لیره (۳۳,۶۴۳,۵۲۵ فرانک) افزایش یافته است.
اجناس و کالاهای روسی که در بازارهای بخارا و خیوه و کارشی دیده می‌شود، گستردگی روابط کشورهای آسیای میانه با روسیه را به‌اثبات می‌رساند. آهنهای گداخته شده از نواحی سیبری جنوبی و مخصوصاً از کارخانه‌های کوه اورال تأمین می‌شود. این آهنها برای ساختن دیگچه و پارچ مورد استفاده قرار می‌گیرد.

واردات روسیه از ترکستان

	بخارا	خیوه	خقند	جمع
پنبه خام ونخ پنبه‌ای	۲۳۳،۱۷۷	۷۶،۲۵۵	۲،۷۱۸	۴۱۲،۱۵۰
پارچه‌های نخی	۴۹۸،۶۲۲	۸۸،۹۶۰	۱۴،۱۸۰	۶۰۱،۸۰۲
ابریشم خام وپارچه‌های ابریشمی	۱۷،۴۴۳	۳،۰۸۸	۱۶۰	۲۰،۶۹۱
پارچه‌های پشمی	۴۸	۱،۳۲۲	۵۲	۱،۸۰۳
روناس	۷،۳۵۱	۲۶،۲۰۱	۷	۳۳،۵۵۹
پوست و پوست‌بره	۱۵۱،۷۷۳	۶،۲۹۷	۱،۹۹۵	۱۶۰،۰۶۵
سنگهای قیمتی‌ومرواريد	۱۷،۸۵۶	۷۰۳	—	۱۸،۵۵۹
میوهٔ خشك	۲۷،۷۸۴	۲،۱۴۷	۱۶،۸۸۳	۴۴،۸۱۴
شال کشمیر	۲۴،۲۴۲	—	—	۲۴،۲۴۲
کالاهای متفرقه	۱۹،۶۶۴	۴،۴۵۲	۳،۹۴۱	۲۸،۰۵۷
جمع	۱،۰۹۶،۳۸۰	۲۰۹،۴۲۵	۳۹،۹۳۶	۱،۳۴۵،۷۴۱

آهن ساخته و پرداخته شده، مفرغ، پارچه‌های روسی و کتانی موصلی،

سماور، اسلحه و چاقو از آثار صنعت روسیه در ترکستان است[1]. انگیزه‌های اقتصادی روسیه، بازار پر مشتری ترکستان، و آگاهی از تمایلات و ذوق و سلیقهٔ مردم و نیازهای ساکنین این منطقه که درنتیجه سالها مراوده حاصل شده، در ایجاد و توسعه روابط اقتصادی مؤثر بوده‌اند.

(دو جدولی که در صفحات پیشین آمده است و جزئیات روابط کشورهای آسیای میانه؛ بخارا، خیوه، خقند با روسیه را نشان می‌دهد، از کتاب «ویش»«وغین» (ص ۱۰۵) تألیف وامبری نقل شده است.)

۲- ایران:

طبیعی‌ترین رابطه ترکستان را باید با ایران دانست، بویژه اینکه ترکمنها در نواحی مرزی ایران که برای کشاورزی و دامداری مساعد است زندگی می‌کنند. اما اختلافات مذهبی ایران وبخارا و سلطه‌جویی ناصرالدین‌شاه[2] سبب شد که رابطهٔ



یکی از مردان ترکستانی یا ترکمن با باز شکاری خود

۱. وامبری، پیشین،ص ۲۰۵.

۲. جنگ مرو که به‌قول وامبری برای تصرف بخارا صورت گرفت شاهدی است براغراض سیاسی بلندپروازانه و درنتیجه ترویج روحیهٔ غارتگری و ناامنی راهها.

ایران و ترکستان به‌حداقل ممکن برسد[۱]. با این حال بازرگانان از طرق مختلف از جمله از راه هرات اقدام به‌مبادله می‌کردند. کالاهای مبادلاتی شامل پشم گوسفند، میوه خشک، مواد رنگی و بعضی پارچه‌های بومی بود.

ترکمنهایی که در مناطق مرزی گرگان و اطراف آن زندگی می‌کنند خاطرات فراوانی از معاملات بخارا و خیوه با این مناطق دارند. مضمون ترانه «لاله» که خاص دختران ترکمن است حاکی از آن است که لوازم زینتی زنان و دختران از بخارا و خیوه به‌این مناطق می‌رسیده است. در این ترانه آمده است که:

اخـم بـل عـرق عـرق، خـیـوه‌مـنـدن داش گرگ

خیـوه دن گلـن سوغت، آینـه بلن بـاش دراق

«مضمون چنین است که خیوه از اینجا دور است، سوغاتی از آنجا آورده‌اند، آئینه و شانهٔ سر سوغات است.»

۳ـ افغانستان:

میزان روابط بازرگانی افغانستان با بخارا کاهش یافته و تدریجاً رو به‌سردی نهاده است. علت عمدهٔ کاهش این روابط حضور نیروهای استعماری انگلیس بوده است. دولت بخارا که از تحریکات انگلیس و اهداف استعماری او مطلع بود به تبلیغات دامنه‌داری علیه انگلیس دست زد و آن کشور را مرتد و کافر خواند. در نتیجهٔ این تکفیر میزان مبادلات اقتصادی به‌طور قابل توجهی کاهش یافت و روابط سیاسی رو به‌تیرگی نهاد.

۴ـ چین:

چینیها بندرت متحمل طی مسافات طولانی و طاقت‌فرسا می‌گردند و کمتر در نواحی مرزی ظاهر می‌شوند به‌همین دلیل در ترکستان نقش اقتصادی کمتری داشته‌اند. تجارت چای تنها مورد قابل ذکر در مبادلات چین و ترکستان است.

ث ـ گمرک:

آن‌طورکه در متون آمده است مقدار مالیات و عوارض گمرکی طبق میل

۱. رجوع شود به‌سفارتنامهٔ خوارزم تألیف هدایت (للهباشی) که با محمد امین، خان خیوه، وارد مذاکره گردید. ص ۵۸ تا ۷۳.

امیر بخارا تعیین می‌شده است. حق گمرکی که در بخارا از محصول و مال‌التجاره اخذ می‌شد برحسب میل‌خان و به‌اقتضای وضع مال‌التجاره به‌طور نقدی یا جنسی تعیین می‌گردید[1]. نداشتن ملاك روشنی برای تشخیص بازرگانان عمده از مسافرین ساده گاه سبب می‌شد که مأموران گمرك به‌بعضی مسافران فشارهای اقتصادی سنگینی وارد آورند. به‌عنوان مثال یک مسافر هندی که چند بار رازیانه را در میمنه به‌میزان سی تنقه (۲۲/۵ فرانك) می‌خرید، تا به‌هرات می‌رسید باید بابت هر بار بیست تنقه (۱۵ فرانك) می‌پرداخت. حقوق گمرکی نقاط مختلف نیز به یازده تنقه (۸/۲۵ فرانك) می‌رسید. هنگام ورود به‌بخارا نیز سی تنقه از او مطالبه می‌کردند، بطوری که یک بار ۳۰ تنقه‌ای، حدود ۹۰ تنقه، یعنی سه برابر قیمت خرید، خرج برمی‌داشت.[2]

برای اطلاع بیشتر آساری را که وامبری دربارهٔ گمرکخانهٔ نقاط مختلف ترکستان آورده، ملاحظه کنید. همان‌گونه که در آمار جدول مندرج در صفحهٔ ۷۶ قید گردیده، میزان مالیات برکالا و اسیران بیش از همه بوده است.

مأمورین بازرسی موظف بودند که کلیهٔ اسباب و لوازم مسافرین را بازرسی کنند. مأمور مالیات وظیفه داشت ازکالاها وکلیهٔ وسایل و زاد و توشهٔ مسافران مالیات بگیرد. مخبر (وقایع‌نویس) نیزکلیهٔ جریاناتی راکه در محل روی می‌داد گزارش می‌کرد. او از مسافرین تحقیق بعمل می‌آورد و به‌کسب اطلاع از ماهیت و مشخصات مسافرین می‌پرداخت و سپس این اطلاعات را در اختیار امیر بخارا می‌گذاشت. بدین ترتیب امیر همه روزه ازکلیهٔ رفت‌وآمدها مطلع می‌گردید.

ج- کاروان:

کاروانهای مسافرتی از مهمترین وسایل ارتباطی درآسیای میانه بوده است. هرکاروان از تعدادی بازرگان، غلام و محافظ تشکیل می‌شده است. علاوه بر آنها گاه صنعتگران و داعیان نیز همراه کاروانها حرکت می‌کرده‌اند. ناامنی راهها، احتمال چپاول و غارت درطول راه، یا ابتلا به‌بیماری و نیازهای دیگری که معمولاً

۱. مورز، سفرنامهٔ ترکستان و ایران، ص ۱۲۰.
۲. یک تنقه برابر هفتاد وپنج سانتیم می‌باشد.

مالیاتهای گمرکی هر محل به تنقه

اسم محل	دریافتی از هر کالا	شتر	اسب	خر	برده
قرقی Kerki	۲۰	۵	۳	۱	۲۲
اندخوی Andkuy	۲۶	۵	۳	۲	۲۰
میمنه Maymena	۲۸	۵	۳	۱	۲۵
آلمار Almar	—	۳	۲	—	—
فهم‌گذر Fahmguzar	۱	۳	۲	۱	۱
قاله‌ولی Kaieveli	—	۵	۳	۱	۵
مرغاب Muryab	۳۰	۵	۳	۲	۱۵
قلعه‌نو Kaleno	—	۵	۳	۲	—
قرخ Kerrukh	—	۱۵	۱۰	۵	—
جمع	۱۰۵	۵۱	۳۲	۱۵	۸۸

در یک سفر طولانی پیش می‌آید از جمله عواملی بوده‌اند که ایجاب می کرد کاروان با افراد زیاد و محافظین بیباك حرکت کند. اهل کاروان از برنامه‌های گوناگون مذهبی و ملی نیز بی‌نصیب نبوده‌اند. در طول راه مباحثات و نقل اخبار و احادیث توسط داعیان وگاه آلات طرب کاروانیان را سرگرم می‌داشته است. ریچارد،ن. فرای می‌نویسد: «کاروانها در واقع شهرهای کوچک متحرکی بودند که آداب و رسوم و فرهنگ خود را همراه داشتند.»[1]

مطلب شایان توجه آن است که انتقال فرهنگ سرزمینهای مختلف توسط

۱. فرای، بخارا، ص ۶۰۱.

همین بازرگانان و مسافران صورت می‌گرفته است. کاروان در قرنهای پیش یگانه وسیله ارتباطی بین ممالک بود و نتیجتاً منبع اشاعه و اخذ فرهنگ بشمار می‌رفت. اینگونه مبادله فرهنگی در درجهٔ اول ادبیات عامه و سپس ادبیات مکتوب را تحت تأثیر قرار می‌داد. از این رهگذر است که بازرگانان سغدی[1] فرهنگ ایرانی را به‌شرق اقصی می‌برند و خوارزمیان نیز فرهنگ خود را در اروپای شرقی اشاعه می‌دهند.

مسافران کاروان منزل به‌منزل حرکت می‌کردند و تقریباً در فاصلهٔ هر پنج فرسنگ، یعنی مسافتی که روزانه هر کاروان می‌توانست طی کند، سراهایی بنا شده بود که بازرگانان و کاروانیان در آنجا به‌استراحت می‌پرداختند و معمولاً خوراك اصلی حیوانات بارکش را نیز در همین توقفگاهها می‌دادند. این سراها عمدتاً در مسیر چاههای آب و یا نقاط دفاعی مناسب ایجاد می‌شد. بعضی از آنها که ساختمان مستحکم سنگی داشته هنوز در شوروی باقی است، و برخی نیز تبدیل به‌شهر و قصبه شده است. علاوه بر کاروانهای بازرگانی، «کاروانهای حج» نیز دارای اهمیت بوده‌اند. افراد این کاروان راکسانی تشکیل می‌داده‌اند که قصد زیارت کعبه و مدینه را داشته‌اند. همه ساله سی تا چهل هزار نفر از مردم بخارا عازم زیارت خانهٔ خدا می‌شده‌اند تا آنچه از دوران طفولیت شنیده‌اند به‌چشم ببینند و به‌مقام «حاجی» نایل آیند.

در بخارا قریب سی کاروانسرا وجود داشته که مورد استفاده مسافران قرار می‌گرفته و حجره‌ها و تکیه‌های آنها پذیرای مهمانان خسته و از راه رسیده بوده است.

چ- بازار بخارا:

بازار بخارا از دیرباز به‌علت تراکم جمعیت و موقعیت خاص سیاسی - اقتصادی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بوده است. چون بخارای سدهٔ نوزدهم مورد نظر ماست، از شرحی که وامبری از بازار بخارای نیمهٔ دوم قرن نوزدهم داده بهره می‌جوییم. وی از سبک معماری بازار دلخوشی ندارد ولی از مشاهدهٔ جمعیت

۱. سغدیان مردمانی بودند که از پیش از حملهٔ اسکندر در ترکستان سکونت داشته‌اند.

فراوان و اقوام مختلفی که در بازار دیده متعجب شده است. بازارهای بخارا جلوه و شکوه بازارهای تهران، اصفهان و تبریز را ندارد. با این همه بواسطهٔ تنوع اقوام و لباسهایی که بچشم می‌خورد، به‌نظر یک نفر خارجی بسیار جالب می‌آید. در تمام بازارهای عمده منظرهٔ این ترکیب عجیب و رنگارنگی از بخارایی، خیوه‌ای، خقندی، قیرقیزی، قپچاق، ترکمن، مولتانی، جهود و افغانی به‌چشم می‌خورد.

انبارهای نسبتاً مهم و به‌اصطلاح مراکز عمده‌فروشی بسیار کم است اما رسته (بازار) های مختلف وجود دارد. رسته‌ها بر اساس شغل تقسیم می‌شوند. مثلاً کلیهٔ چیت‌فروشان یک‌رستهٔ چیت‌فروشی را تشکیل می‌دهند. امروز هم بازارها برحسب نوع کسب تقسیم شده‌اند: رستهٔ سوزن‌گیران که مختص فروشندگان صنایع فلزی است، رستهٔ صرافان برای تبدیل پول، رستهٔ کتابفروشها، رستهٔ زرگران، رستهٔ چلنگران برای ساختن و فروش قفل و کلید، رستهٔ عطاران، رستهٔ قنادان، رستهٔ چایفروشان، تیمچهٔ دارایی‌فروشی برای خرازی‌فروشی، بازار لاتا برای پارچه‌های کنفی، رسته چیت‌فروشان برای فروش قلمکار و پارچه‌های نخی، چلوار، متقال، و حریر. این رسته در شهر بخارا ۲۸۴ مغازهٔ مخصوص به‌خود دارد.



مجازات زناکاران در خیوه

در بازار آنچه بیش از همه مورد توجه یک نفر خارجی قرار می‌گیرد قسمتی

است که محصولات کشاورزی و صنعتی محلی را به‌معرض نمایش می‌گذارد. نظیر پارچهٔ زیبای پنبه‌ای که «الیجه» نام دارد و به‌صورت راه‌راه دورنگ بافته شده است، اقسام مختلف پارچه‌های ابریشمی مانند دستمالهای ظریف به‌نازکی تار-عنکبوت و یا اطلس‌های کلفت و محکم. کفشهای زنانه و مردانه محلی نیز فوق‌العاده جالب است. کفشهای مردانه پاشنه بلندی فروخته می‌شود که نوك آنها بسیار باریك است و کفشهای زنانه غالباً با قلابدوزی ابریشمی زینت شده است.

ح- بخارا مرکز بازار ترکستان:

لباسهایی را که در بازار و مغازه‌های مخصوص به‌معرض تماشا و فروش گذاشته‌اند چشم خریدار را بی‌اختیار به‌سوی خود جلب می‌کند. در این لباسها تضاد رنگ به‌ماهرانه‌ترین شکل بکار رفته است. آدم شرقی که خصلتهای فرهنگی خود را حفظ کرده معمولاً از «چاخچوخ»، یعنی خش‌وخش پر صدای پارچه‌های نو، لذت می‌برد. هر وقت فروشنده‌ای برای نشان دادن صدای خوش‌آهنگ پارچهٔ لباس (چاپان) را خود به‌تن کرده و از این سو به‌آن سو می‌رود، انسان بی‌اختیار به‌نشاط می‌آید. این لباسها در همان محل توسط کارگران تهیه می‌شود و چندان مرغوب نیست، به‌همین دلیل بسیار ارزان است.

مردم از اقصی نقاط برای خرید لباس به‌بازارهای بخارا رو می‌آورند. حتی قیرقیزها، قپچاقها و کالموکها نیز به‌همین نیت از دل صحرا به‌بخارا می‌شتابند. آن تاتار وحشی با چشمان مورب و چانهٔ پیش‌آمده وقتی لباس چرمی خود را با یک «یقتی» (لباس تابستانی) که در نظرش مظهر عالیترین تمدن است معاوضه می‌کند از خوشحالی مانند اسب شیهه می‌کشد، و همانطورکه پاریس یا لندن در نظر دورافتاده‌ترین اهالی ولایات اروپا فوق‌العاده جلوه می‌کند، بخارا نیز برای این‌گونه اشخاص همان مقام را دارد.[۱]

در حاشیه استخر، یک قهوه‌خانه (چایخانه) قرار دارد که هرکس ناگزیر از مراجعه به‌آن است. سماورهای متعلق به‌این دکان شباهت زیادی به‌چلیکهای

۱. وامبری، «درویش دروغین»، ص ۲۴۴ و ۲۴۵.

بزرگ آبجو دارد و آنها را در روسیه مخصوص بخارا درست می‌کنند. گنجایش آن به‌اندازه‌ای است که به‌هر تازه‌واردی فنجانی چای سبز اعلی داده می‌شود.

بازار کتابفروشی بخارا از دیرباز مشهور بوده است. صنعت کاغذسازی ترکستان در ترویج و تکثیر کتب پربار علمی در بخارا مؤثر بوده است. ابوعلی‌سینا بازار کتابفروشان بخارا را بی‌نظیر توصیف کرده است و در یکی از کتابفروشیها نسخه‌ای از تألیفات فارابی به‌دستش افتاده که او را در فهم بهتر تعالیم ارسطو یاری کرده است. کتابفروشیهای بخارا کانون تجمع دانشمندان و متفکرین رشته‌های مختلف علوم بوده است. «اغلب کتابفروشان آن دوره افراد باسوادی بوده‌اند که دکاکین آنان محفل شعرا، فلاسفه، اطبا، منجمین و افراد دیگری بوده که برای بحث در آنجا گردهم می‌آمده‌اند.»[۱] در سال ۱۸۶۳ بازار کتابفروشیهای بخارا دارای بیست‌وشش دکان بوده است. کتابفروشان معمولاً کتابهای پرحجم و قیمتی را به‌مغازه نمی‌آوردند و در خانه نگه می‌داشتند.

خ- نقش پول:

در بخارا واحد پول رایج «تنقه» بوده[۲] که معاملات توسط آن انجام می‌گرفته است. علاوه بر پول رسمی، اسنادی شبیه برات و چک نیز رایج بوده است. چون انتقال پول نقد از شهری به‌شهر دیگر دشوار بوده شغل صرافی رونق داشته است. پول در گردش بخارا یا خیوه تنها در حوزه جغرافیایی حکومت دارای ارزش بوده است. هدایت می‌نویسد: «چون اشرفی و ریال آن ولایت (خیوه) که تنگه می‌گویند، و سکهٔ محمدامین‌خان است، در بلاد دیگر رایج نخواهد بود؛ به‌مصارف همانجا رسید و به‌قیمت اشتر و اسب و تدارك ملازمان و آذوقهٔ راه رفت.»[۳]

در بخشهای تابعهٔ بخارا، یعنی شهرهای کم اهمیت و دهات، پول نقش چندانی در مبادلات نداشته و معاملات به‌صورت پایاپای انجام می‌گرفته است. وامبری می‌نویسد: «در آندخوی زنها و بچه‌ها از صبح تا شب در مقابل دکان موقتی و خلق‌الساعهٔ ما می‌ایستادند ولی خرید و فروش نمی‌شد زیرا به‌جای پول

۱. فرای، *بخارا*، ص ۹۰.
۲. هنری مورز در سال ۱۸۸۴ میلادی به‌جای تنقه از منات سخن می‌گوید.
۳. رضاقلی‌خان هدایت، *سفارتنامهٔ خوارزم*، ص ۷۹.

انواع میوه و نان عرضه می‌کردند.»[۱]

د- یاشلی بازار:

کار اداره و نظارت‌بازارهای ترکستان نیز دارای نظامی خاص بوده است. هر بخشی از بازار یک «یاشلی» یعنی ریش سفید داشته‌که بر حسن جریان امور نظارت می‌کرده است. قدرت و اعتبار یاشلی به‌مراتب محدودتر از سایر مقامات نظارت بوده است. هنری‌مورز و وامبری دربارۀ بازار و ریش‌سفیدان آن گفته‌اندکه یاشلی بخارا موظف است ضمن نظارت بر بازار جوابگوی مقامات دولتی نیز باشد، خصوصاً وظیفۀ اخذ و جمع‌آوری مالیات از بازار نیز بر دوش همین ریش‌سفیدان بازار است. به‌طور کلی یاشلیها وظایفی چون تنظیم بازار، روابط بازرگانان، جمع‌آوری مالیات و نرخ‌گذاری شرعی را برعهده دارند.

ذ- برده و بازار برده فروشی:

شاید درقاموس‌انسانیت واژه‌ای زشت‌تر و ناپسندتر ازبرده و برده‌داری نباشد، اما متأسفانه چندان دور نیست زمانی‌که انسانها درد و تحقیر تازیانۀ نظام‌برده‌اری را با تمام وجود حس می‌کرده‌اند. تاریخ‌نگاران در مورد آسیای میانه غالباً ترکمنها و یا در معنایی وسیعتر ترکستان را پیشگام چپاول و غارت و برده‌داری می‌دانند. متأسفانه در این‌گونه قضاوتها حقایق در پشت هاله‌ای از اغراض مخفی می‌ماند. برخی مورخین نیز قلم را با مرکب قدرت حاکم می‌آلایند. در همان زمان که در ترکستان بازار برده‌فروشی وجود داشت، در عهد ناصرالدین‌شاه قاجار نیز در پایتخت ایران برده خریدوفروش می‌شد. در تهران هر اسیر و بردۀ ترکمن و مخصوصاً زن تکۀ ترکمن به‌قیمت صد ریال معامله می‌شد. ناصرالدین‌شاه شخصاً برای برده‌های ترکمن جایزه تعیین کرده بود[۲]. در همان زمان‌که مورخین از اعمال غیرانسانی ترکمنها نسبت به‌اسرا سخن می‌راندند، ترکمنها خود آماج حمله بودند ولی به‌دلیل مکتوب نبودن این حوادث و اظهار نظرهای یکجانبه و غرض‌آلود، این حقایق دردناك پوشیده مانده است.

۱. وامبری، پیشین، ص ۱۰۳.
۲. مورز، سفرنامۀ ترکستان و ایران، ص ۱۹۳.

شاید تنها نشانی راکه از دردورنج اسیران مرزنشین ترکستانی باقی است در دیوان مختومقلی فراغی (۱۱٤٦ - ۱۲۰٤ ه‍. ق= ۱۷۳۳ - ۱۷۹۰ م.) بتوان یافت. او در دیوانش می‌گوید:

غافل لیقده دشمان آلدی داشیمز — دارغاتدی هر یانه دنگی دوشیمیز
باش یلده برکتاب ادان ایشمیز — قیزیل باشلار آلیب ویران ایلادی
برناچه مزقولی باغلی قل بولیب — نیجه لارایزینده سار غاریب سولیب
کیمی بریب آنینگ بهاسین آلیب — هرکیمه بر بلی بها ایلادی

مضمون این اشعار چنین است: «آلامان‌چیان یکباره در غفلت بر ما یورش بردند و مردم و دوستان ما را به‌اسارت گرفتند. دستهایشان را بستند و به‌سوی بازار برده‌فروشی روانه کردند.» در اینجا بد نیست اشاره شود که کتابی که فراغی طی پنج سال تلاش تألیف کرده بود نیز از میان رفت.

وضع برده‌فروشی ترکستان را طبق روایت مورخان بررسی می‌کنیم. در بخارا برده‌ها را به‌کاروانسرا هدایت می‌کنند و عده‌ای نیزکه صرفاً به‌تجارت برده مشغولند آنان را از افراد بی‌بضاعت که قدرت نگهداری آنها را ندارند می‌خرند و با سودکلان در نقاط مختلف عالم به‌فروش می‌رسانند. برده‌داری در ترکستان حاصل «دأب» یعنی عادات و عرف عمومی است. تعارض بین «دأب» و «آیین اسلامی» در ترکستان قرن نوزدهم کاملاً مشخص است. مثلا علمای خیوه مساعی زیادی بخرج می‌دادند تا از روحیهٔ چپاول و غارت بادیه‌نشینان بکاهند ولی این نصایح به‌سبب نفوذ عوامل دیگر، از تأثیر چندانی برخوردار نبود.

اسرا بعد از خرید در مزارع ترکستان به‌کار گمارده می‌شوند. نخستین اشتغال آنان زراعت است ولی تدریجاً تاحد بالاترین مقام دولتی نیز ترقی می‌کنند. در واقع پس از خرید، از آزادی و اختیارمعینی بهره‌مند می‌شوند. این اسیران که در اطراف پراکنده‌اند و به‌کار نوکری، غلامی، ارابه‌کشی و رعیتی اشتغال دارند، در ایام عید صیام سه روز مرخص می‌شوند و از نقاط مختلف به‌شهر خیوق آمده گردش و تماشا می‌کنند.[۱]

وامبری دراین‌خصوص می‌نویسد: «اسیر هیچ‌گاه به‌اندازهٔ زمانی که از دست

۱. هدایت، سفارتنامهٔ خوارزم، ص ۵۴.

تاجر رهایی می‌یابد احساس خوشبختی نمی‌کند زیرا صاحب جدید او هر کس باشد آن سختگیری و مزاحمتی که در دورهٔ کارآموزی و سکونت در آغل حیوانات دچارآن بوده برایش فراهم نمی‌کند.»[۱] مورخین ترکستان درباب استعداد ترقی در بردگان ایرانی و اشغال پستهای مهم توسط آنان سخن بسیار گفته‌اند. هنری‌مورز می‌نویسد که ایرانیانی که به‌عنوان اسیر به‌بخارا آورده شده‌اند با بروز ذکاوت در مشاغل مهم دولتی راه یافته‌اند و حتی مکاتبات بین بخارا و دیگر کشورها را تنها در قابلیت ایرانیان دانسته‌اند. در دستگاه حکومت امیرمظفرالدین کم نیستند ایرانیانی که قبلاً به‌عنوان برده به‌بخارا آورده شده‌اند و بعدها پستهای مهم دولتی را احراز کرده‌اند. علت برخورد عطوفت‌آمیز با بردگان را باید تا حدودی نتیجهٔ منطبق‌شدن تدریجی «دأب» با احکام و اخلاق اسلامی دانست. مذهب گرچه هرگز موفق به‌محو برده‌داری در ترکستان نشده است، ولی اثر عمیق و مثبتی در رفتار ملایم و انسانی با اسرا و بردگان برجای نهاده است.



هفته بازار فروش اسب در «شوراخان» (قیرقیز)

سیر تحولی قیمت برده‌ها را مستشرقینی چون ژوزف‌ولف، سرپرسی‌سایکس، هنری‌مورز و وامبری متفقاً در رابطه با تحولات سیاسی می‌دانند. به‌نقل‌قولی از

۱. وامبری، پیشین، ص ۲۵۱.

وامبری اکتفا می‌کنیم: «قیمتها در این بازار عجیب بسته به پیشامدهای سیاسی و موقعیت ترکمنهاست و برحسب اینکه درکشورهای مجاورکم و بیش در آلامانهای خود دستشان بازتر یا بسته‌تر باشد تغییر می‌کند زیرا همین موقعیتهاست که مقدار محصول وکالاها راکم و زیاد می‌کند. مثلا در موقع عبور من از بخارا حداکثر قیمت یک مرد بالغ کامل چهل تا پنجاه تیلا بود، درصورتی‌که پس از یک فتح که هجده‌هزار سرباز ایرانی را یک روز به‌اسارت گرفتند؛ یک‌بردهٔ کاملاً صحیح و سالم را با سه تا چهار تیلا می‌شد بدست آورد.»[1]

ر- علل برده‌گرفتن:

عوامل زیر را می‌توان دلیل فعالیتهای غارتگرانه و منحط ترکستانیان هم‌مرز و مجاور ایران دانست:

۱- محرومیت شدید از لحاظ امکانات زیست، عدم توانایی مادی و فقر عمومی. وامبری می‌نویسد: آنچه در این تاخت‌و تازهای ننگین عاید چادرنشینان می‌شود با خطراتی‌که این‌گونه عملیات دربر دارد برابر نیست زیرا بندرت دیده می‌شود که این فرزندان صحرا از روستاهای نقاط مرزی خود با دست پر بازگردند.

۲- چپاول تلافی‌جویانه طرف مقابل‌که به‌صورت شبیخون انجام می‌شود. نتیجهٔ این عمل تکرار و تسلسل چنین اقدامهایی است. مثلاً دولت ایران برای تسلط بر بخشی از منطقهٔ ترکستان و اخذ مالیات به‌مردم هجوم می‌آورد و ساکنین آن منطقه متقابلاً در فرصتی مناسب به‌یورش و تلافی می‌پردازند. در این حملات معمولا غارت شوندگان مردم عادی و یا زوار مشهد هستند.

فریزر انگلیسی بعد از لشکرکشی فتحعلی‌شاه جهت سرکوب ترکمنان، برای دومین‌بار از خراسان دیدن‌کرده و در تأیید مطلب فوق پس از ذکر قتل و غارتی که بر ترکمنها رفته و ویرانی، سرگردانی و استیصالی‌که گریبانگیر آنها شده چنین نوشته است:

«... لیکن بازماندگان آنها ظلم و ستم را فراموش نکردند و نه تنها برخلاف گفتهٔ نایب‌السلطنه ریشه‌کن نشدند بلکه در اثر خشم روزافزون و حس انتقام

۱. وامبری پیشین، ص ۲۵۱.

ایلیاتی که از هم دور افتاده بودند به‌یکدیگر پیوستند و ترکمانهای مرو و سرخس یکی شدند و با تعداد کمتر اما با نفرتی بیشتر به‌چپاول و غارت پرداختند.»[1]

۳— پیدایش دو مذهب سنی و شیعه در اسلام سبب برخوردهای گوناگون در طول تاریخ بوده است. فقهای دو مذهب که گاه آلت فعل حکام و سلاطین بوده‌اند، نقش عمده‌ای در تحریک احساسات عوام معتقد و پیرو خود داشته‌اند. چنانکه یکی از علمای برجسته ترکستان به‌نام «ملاشمس‌الدین»، در قرن شانزدهم میلادی شیعه را رافضی و سب و لعن کنندهٔ خلفا دانسته و کافر اعلام می‌کند. چنین حکمی را در واقع باید توجیه‌کننده اعمال جنایتکارانهٔ چپوچیان و غارتگران تلقی کرد.

در اینجا مذاکرات سفیر ایران، رضاقلی‌خان‌للهٔباشی، را که در سال ۱۲۶۸ ه. ق با حاکم خیوه، محمدامین‌خان ازبک، در رابطه با علت برده ساختن ساکنین مرزی صورت گرفته از یادداشتهای خود سفیر نقل می‌کنیم. قابل توجه است که دلایل مذهبی اینگونه اعمال در مذاکره نقش عمده‌ای داشته است:

سفیر ایران: اهالی ایران به‌همهٔ دولتهای خارجه از روم[2]، روس، هند و فرنگ روند و به‌عزت‌زیند و به‌عافیت بازآیند الا در حدود بلاد شما و متعلقین شما که به‌اسرونهب اهل اسلام اقدام نمایند و ابواب اذیت و خواری بر روی اهل قبله گشایند و حال آنکه یک قرآن و یک قبله و یک رسول و یک خدا دارند و در هیچ آیتی و خبری چنین حکمی مشهود نیست.

حاکم خیوه: علمای ما گفته‌اند که سب‌شیخین کفر است و سزای کافر معلوم است و اهالی ایران بدعت کنند و سب‌ولعن اکابر صحابه نمایند. لهذا به‌فتوای مفتیان بخارا و خوارزم روافض و کافر خواهند بود و اخذ اموال و نهب‌واسر کفار لازم.

سفیر ایران: من که یکی از بندگان آستان حضرت شاهنشاه ایرانم[3]، سخنان دولتی گویم و جواب و سؤال ملتی با علمای مذهب است و مرا از آن مباحث چندان فایده نخواهد بود. اگر مقصود تحقیق مذهب و مباحثه در آن مطلب بود، مفتی یا قاضی بدین ولایت مأمور می‌شد و حال آنکه سالهاست این سخنان در میان‌است ورساله‌ها،مقاله‌ها، کتابها وخطابه‌ها فیمابین‌جانبین ردوبدل شده ومقصودی‌حاصل

۱. کنت گوبینو [و دیگران] جنگ ترکمن، ترجمهٔ جمال‌زاده، ص ۱۵۴.
۲. منظور حکومت عثمانی یا ترکیهٔ کنونی است.
۳. منظور ناصرالدین شاه قاجار است.

نیامده. این رشته سر دراز دارد. بلی در ازمنهٔ سابقه غالب اهالی ایران بر مذهب مجوسیه بوده‌اند و بعد از اسلام طریقهٔ سنت و جماعت می‌پیموده‌اند. پس از خلفا که طایفه‌ای از امویه سلطنت کرده‌اند و با حضرت علی‌ابن‌ابیطالب و اولاد امجاد او مخالفت آنها بظهور رسید چنانکه حکایت منازعهٔ معاویةبن‌ابی‌سفیان در صفین و واقعهٔ کربلا و شهادت خامس‌آل‌عبا در خلافت یزید اظهرمن‌الشمس است و چون خلافت به‌احمد سفاح و بنی‌عباس رسید در مقام اذیت و اهانت و قتل بنی‌امیه برآمدند و حتی قبور اکابر آنها را شکافته و در برخی خاکستری یافتند. در آن مدت مدید که خلافت به‌بنی‌عباس رسیده بود، ائمهٔ هدی، سادات فاطمی و بنی‌هاشم را در آشکار ونهان اذیتها کردند. پس معلوم می‌شود که در میان خلفا نیز خلاف بود و بنی‌عباس و بنی‌امیه با یکدیگر موافقت نداشته‌اند. مع‌هذا اهل سنت و جماعت آنها را نیک می‌دانند و اولوالامر و خلیفهٔ خدا و رسول می‌خوانند و حکایت سب‌و رفض اول از معاویه و بنی‌امیه نسبت به‌حضرت امیرالمؤمنین اسدالله‌الغالب روی داده چنانکه هفتاد سال بر منابر آن حضرت را سب‌ولعن می‌نمودند و عمرعبدالعزیز منع کرد. پس بسیار شدند مذهب چنانکه در ملل و نحل مسطور است، خوارج بظهور آمدند و معتزله و اشعریه پیدا شدند و طایفهٔ زیدیه و اسماعیلیه و افطحیه عیان‌گشته و شیعهٔ امامیه کارها را خراب و بحرها را سراب یافتند. مضمون حدیث: «مثل اهل‌بیتی کمثل‌سفینة نوح‌من رکبهانجا و من تخلف عنها غرق» درکشتی ولای اهل‌بیت نشستند که ازطوفان خلاف نجات یابند، اما حکایت رفض وسب در قدیم‌الایام بوده و خاصه درازمنهٔ سلسلهٔ صفویه بروز و شدت نموده تا نادرشاه افشار موقوف داشته و این مخالفت‌را از میان اهل اسلام برداشته. پس از او سلاطین‌الواریه از این عوالم بی‌خبر بودند و جمهور علما و فضلا توجه کامل داشتند و بعض قواعد رفض راسخ ومحو فرمودند. و خاقان مغفور محمدشاه طاب‌ثراه قدغن بلیغ فرمودند و در عهد این پادشاه جمجاه اسلام پناه احدی یارای این گونه سخنان واهی ندارد و اگراحیاناً کسی زبان به‌تشنیع خلفا گشاید گردنش از بارسر سبکباری یابد.

حاکم خیوه: اگر چنین باشد نیکوست.

سفیر ایران: بلی چنین است.

حاکم خیوه: سبب عداوت ما با اهالی ایران بواسطهٔ رفض و سب مشایخ است، سبب عداوت قزلباش با ما چیست؟

سفیر ایران: همچنان که به شما گفته‌اند که اغلب اهل ایران رافضی هستند و مایهٔ عداوت شما شده است؛ به‌اهالی ایران هم گفته‌اند که شما و اهل ولایت شما به‌حضرت امیرالمؤمنین اسدالله‌الغالب علی‌ابن‌ابیطالب و اولاد امجاد آن حضرت بی‌اخلاص می‌باشید.

حاکم خیوه: نعوذبالله که ما با حضرت علی بی‌اخلاص باشیم. او را خلیفهٔ چهارم و اعلم خلفا می‌دانیم و در همهٔ امورات، خلفا به‌مشاورت و رأی آن‌حضرت

عمل می‌نموده‌اند و هرگز خلافی در میانه آنها نبوده و ذکر خلافت خلفا در روضة‌الصفا مفصلاً مشروح است.
سفیر ایران: من بنده در فارس نشوونما یافته‌ام و به‌سواحل و بنادر آنجا مکرر شتافته‌ام. قریب سی‌هزار نفر از مردم شافعی مذهب در آن نواحی هستند و همچنین در لارستان و سایر بلوکات فارس اهل سنت و جماعت بسیارند و کمال فراغت و آرام دارند. من نیز در میان آنها زیسته‌ام و بر آن عقیده‌ام و غرضی در مطالب مذاهب ندارم اما طایفه‌ای در ایران هستند که آنها را امامیه گویند و در بعض امورات حق با ایشان است و هروقت که با علمای اهل سنت‌وجماعت مباحثه نمایند غالب شوند. از جمله گویند که در مرض موت حضرت رسالت قلمدان و قرطاس بخواستند که وثیقه و وصیت‌نامه بنگارند تا امت گمراه‌نشوند عمربن‌الخطاب صریحاً منع کرد و این خود مشهور است. دیگر گویند که اگر ایشان را به‌حضرت رسول‌الله ارادت و اخلاصی بود چرا آن حضرت را بعدرحلت بر زمین گذاشته و به‌سقیفهٔ بنی‌ساعده تاختند و مردم را به‌خلافت خود مجبور و مأمور ساختند و از آن گذشته اگر خلافت به‌وصیت است حضرت رسول‌درغدیرخم علی را نصب فرموده بود چرا تمکین نکردند و اگر به‌اجماع عامه است چرا ابوبکر به‌اجماع وانگذاشته و در خلافت عمر تصریح و حکم کرد و اگر وصیت صحیح است چرا عمر امر را بعد از خود به‌شوری واگذاشت و نه‌وصیت و نه اجماع راحجت دانست. مثلی در ایران‌مشهوراست که یک بام و دو هوا نخواهد بود. از این قرار یک بام و چندین هوا اتفاق افتاده است و این طایفهٔ امامیه حب رسول و آل او را مایهٔ نجات دانند و بر دوازده امام‌قایلند و بر وفق آیات و اخبار عمل نمایند و در این قوم زهاد و عباد و علما و فضلا بسیارند.
حاکم خیوه: عجب ارادتی به‌علی‌بن‌ابیطالب دارند!
سفیر ایران: طایفهٔ دیگر در ایران می‌باشند که در مراتب ولای علی غلو دارند و حضرت علی را بر خلفای ثلاثه تفضیل دهند. ایشان را مفضله خوانند. و طایفهٔ دیگر در ایرانند که علی را در پایه نظیر حضرت رسول‌الله خوانند و جز به‌تعیین نبوت و ولایت در میانهٔ ایشان فرقی ندانند.
حاکم خیوه: عجب اعتقادی دارند!
سفیر ایران: طایفهٔ دیگر هستند که علی را الله دانند و موجد کل خوانند.
(در اینجا خان خوارزمشاه، محمد امین‌خان، متغیر شد.)
حاکم خیوه: نعوذبالله از این اعتقاد فاسد! این طایفه کافرند چرا پادشاه اسلام به‌قتل آنها حکم نفرماید؟!
سفیر ایران: این عقیده را پنهان دارند و در ظاهر با مسلمانان موافقت کنند و از آن گذشته از این قوم در همهٔ عالم بسیارند و در ایران نیز بیشمار. زیاده از صدهزار خانه‌اند و اغلب و اکثر آنها درسلک ملازمان دیوان و چاکران‌سلطان مسلک می‌باشند. بعضی سوارند و از طایفهٔ خود بیست‌هزار و سی‌هزار نوکر

دیوانی دارند. بعضی از افواج پیاده ملازم و به‌جنگ اعلاجازم و این قوم‌به‌اهل سنت و جماعت عداوتی شدید ورزند و خون چهارپایان را ریختن واجب‌شمرند. مثلا هرگاه از جانب پادشاه ذیجاه ایران اشارتی شود که این طایفه‌به‌مقابله و مقاتلهٔ اهل روم، یا بخارا و یا ترکمان مأمورگردند بی‌آنکه مقرری یا مرسوم به‌آنها رسد به‌شوق تمام و عداوت مالاکلام به‌حرب اهل سنت روند و کشتن آنها را ثوابی عظیم شمارند و خون آن طایفه را حلال دانند.
حاکم خیوه: توبه، توبه، الحفیظ، الحفیظ، چرا پادشاه ایران این قوم را هلاک و قتل عام نفرماید؟!
سفیر ایران: کشتن صدهزارکس از رعایا و نوکرکاری آسان نیست و باعث حادثهٔ عظیم در دولت ایران خواهد بود. مکرر گفتم که همه مذهبی در ایران هستند حتی نصاری، یهود، گبر و هنود در همهٔ شهرها محله، خانه و مسجد وکلیسا دارند و به‌مذهب خود حرکت می‌نمایند و جزیت می‌دهند. لهذا اگر استماع کنید که در ایران بعضی رافضیه باشند بدانید که همهٔ اهل ایران‌رافضی نیستند. همه‌طوری و همه ملتی در ایران بسیارند.

خلق را قتل عـام نتوان کـرد عالمی را تمام نتوان کـرد

حاکم خیوه: خوب شد که شما آمدید و بسیار چیزها که بر ما مشتبه بود رفع شد. تو نیز هرچه مایهٔ شبههٔ اهل ایران است مرتفع‌ساز و با ایشان بگوی که ما مسلمانیم و بر جادهٔ سنت و جماعت راه می‌رویم و حتی در ولایت ما قلیان که از جمله بدعتهای بی‌منفعت است ممنوع است و سیاست و قتل نفوس بی‌اجازهٔ شرع و فتوای قاضی‌کلان نکنیم و به‌حضرت امیرالمؤمنین علی‌کرم‌الله وجهه و اولاد آن حضرت اخلاص داریم. چرا اهالی ایران ما را بدان خاندان‌بداعتقاد دانند؟!
سفیر ایران: علت غائیهٔ سوءظن اهل ایران بواسطهٔ اسیرکردن مسلمانان است.
حاکم خیوه: ما کی آمده‌ایم و از ایران اسیر آورده‌ایم؟
سفیر ایران: اگر خود نیامده‌اید تابعان شما آمده‌اند. ترکمان تکه، یموت،سالور، ساروق، اخال، سرخس و مرو بدین اعمال ناشایسته می‌پردازند.
حاکم خیوه: اگر مروی تابع ما بود چرا همه ساله لشکر به‌سر آنها می‌فرستادیم؟ چندین سال شد که منسوبان مهتر وزیر ما را کشته‌اند و یاغی شده‌اند. تکه و سالور نیز به‌ما خدمت نکنند و سرخسیان گاهی مدارایی نمایند و گاهی خلاف ورزند.
سفیر ایران: سندی بدهید که آنها رعیت شما نیستند و این اعمال ناشایسته را به‌خودسری نمایند که ما می‌دانیم و این طوایف، الحمدلله دولت علیهٔ ایران با همهٔ دولتها مصالحه دارند و لشکر متعدد آماده و توپخانهٔ وافر مهیاست و به‌محض اشارت کارگزاران دربار معدلتمدار پادشاهی دمار از روزگار مخالف برآرند.

حاکم خیوه: رعیت و نوکر پادشاهی را پسر آصف‌الدوله و جعفرقلی‌کرد اسیر کرده به‌ترکمان می‌فروشند بر من چه بحثی است؟!
سفیر ایران: شما منع نمایید چارهٔ آنها نیز خواهد شد. مثلا هر متاعی را که به‌طهران بیاورند و مشتری بهم نرسد سال دیگر نمی‌آورند. کدام معامله برای ترکمانان از این بهتر که جمعی زوار که به‌زیارت حضرت علی‌بن‌موسی‌الرضا علیه‌السلام همه ساله می‌آیند سوار ترکمان کمین کرده بعضی از آنها را اسیر نموده به‌خیوق می‌آورند و پنجاه طلا یا شصت طلا خریداری می‌نمایند. نه‌زراعتی و نه‌فلاحتی که مایهٔ آبادی ملک شود و تمام به‌دزدی و راهزنی بسر می‌برند. همه از اسیر فروشی نان می‌خورند و اکنون بسیاری از رعایای ایران در این ولایت گرفتارند. اگر حقیقت به‌پادشاه جمجاه ایران ارادت و اخلاص دارید، اسرای ایران را روانهٔ حضور اعلی نمایید که مایهٔ رضامندی خاطر کارگزاران دولت‌ابد مدت‌خواهد بود والاهیچ تحفه وهدیه درآن دربار عظمی [راه] نخواهد داشت. اسبهای تکه در اصطبل مبارک بسته‌اند که پانصدتومان و هزارتومان قیمت دارد و هرگونه متاعی در آن حضرت بسیار است و ارسال هیچ‌چیز جلوهٔ قبول نخواهد یافت.
حاکم خیوه: بخارا یعنی رعایای این ولایت زر داده‌اند و اسیر خریده‌اند، چگونه می‌توانم به‌زور از رعایا اسرای آنها را گرفته باشم.
سفیر ایران: زر بدهید و اسیر بگیرید و به‌حضور حضرت شهریاری بفرستید و فکر نفع و ضرر منمایید. وقتی هم برای شما امری اتفاق می‌افتد، پادشاه جمجاه‌ایران ده‌هزار، بیست‌هزار و سی‌هزار نفر به‌حمایت شما مأمور می‌فرماید. مثلا همین مرو که همه ساله مخارج کرده و سپاه بر سر آن می‌برید، اگر از حضرت شاهنشاه استدعا نمایید ممکن است که آنجا را مسخر کرده به‌شما واگذارند چنانچه از نواب حسام‌السلطنه خواهش گردید از سر سرخس درگذشت و سرخسی از بیم سپاه ایرانی به‌شما رو کرده است.
حاکم خیوه: بلی قاجار به‌ما خوبی کرده است، از سر سرخس گذشته و ما هم با قاجار درست راه خواهیم رفت و روز به‌روز بر مخالصت خواهیم افزود.

پس شب هنگام در استرداد اسرا با امرای خود مشاورت کرده و بعد از گفت‌وشنود بسیار ردکردن اسرا را مصلحت‌وقت ندانستند و گفتند قزلباشها گمان می‌کنند که ما از قشون استرآباد و خراسان ترسیده‌ایم و اسیر داده‌ایم و هر روزه بر ما حکمی و تحمیلی خواهد شد[1].

ژوزف‌ولف مؤلف کتاب *مأموریتی در بخارا* در این رابطه نظری بدین گونه

۱. رضاقلی‌خان هدایت، *سفارتنامهٔ خوارزم*، ص ۶۶ تا ۷۲.



یك تلاقی ناگوار

دارد: «بسیاری از تبهکاریهای بزرگان و دزدی حکام و بدحسابیها به‌حساب ترکمانان گذاشته می‌شد و عجب آنکه همین ترکمانان که به‌چپاول و غارت مشهور بودند موردا عتماد کامل مردم بخارا و اهل کسب و ملایان بودند و پول به‌رسم

امانت به‌آنها سپرده می‌شد و مبلغ را بدون کم‌و کاست به‌مقصود می‌رساندند.»[۱]



یك تلاقی ناگوار

در پایان به‌اظهار نظر نویسندهٔ ایرانی جمال‌زاده در مورد علل چپاول و اسیر گرفتن اشاره می‌کنیم. وی از دیگر قلم‌به‌دستان واقع‌بینانه‌تر قضاوت کرده است:

مقصود از تذکر این مطالب این است که بدانیم سیاست غلط، رفتار غیر معقول دولتها و حرص و طمع و فساد بزرگان ایران باعث آن همه خونریزی، اجحاف، ستمگری، خرابی، ویرانی و خسارتهای دیگر گردیده است. بدون شک اگر حکومت ایران با سیاست درست، حسن‌نیت و رفتار خداپسندانه با ترکمنها معامله کرده بود می‌توانست آنها را کاملاً آرام، مطیع، خدمتگزار و منبع منافع و فواید بسیار سازد و نگذارد کم کم در دایرهٔ متصرفات بیگانگان درآیند.[۲]

ز- بازرگانان:

بازرگانان به‌سبب نوع شغل خود و اهمیت اقتصادی-سیاسی که واردات

۱. نقل از گوبینو، جنگ ترکمن.
۲. گوبینو، جنگ ترکمن، ص ۱۵۲.

و صادرات برای دولت بخارا دارد؛ طبعاً به‌صورت گروه پرکار و فعال اقتصادی و در حکم طبقه‌ای صاحب نفوذ و دارای احترام جلوه‌گر شده‌اند، و وجههٔ خاصی در جامعهٔ ترکستان کسب کرده‌اند. در جوامعی نظیر بخارا که ورود و صدور کالاها و در واقع کلیه فعالیتهای تجاری به‌دست بازرگانان صورت می‌گیرد؛ ظهور طبقهٔ ممتاز بازرگانان در میان سایر طبقات اجتماعی کاملاً مشهود است. در بخارای قبل و بعد از سال ۱۸۶۸، تجارت پیوسته به‌دست تاجران آزاد صورت می‌گرفت و کنترل دولت محدود به‌اخذ گمرك و احتمالاً رعایت واجبات شرعی می‌شد. فعالیتهای بازرگانی در بخارا غالباً توسط دو گروه مسلمان و یهودی صورت می‌گرفت ولی گمان می‌رود یهودیان در امر تجارت و مبادلات مستعدتر بوده‌اند. آنها در اقتصاد بخارا سهم عمده‌ای دارند و نبض بخش پر اهمیت اقتصاد درکنترل آنهاست. در واقع صادرات و واردات بخاراکه عمدتاً پنبه و ابریشم است در انحصار تجار یهودی است. درکتاب سفرنامهٔ ترکستان و ایران آمده است که یهودیان طبقهٔ ممتاز بخارا محسوب شده‌اند.[1]

بازار تجارت یهودیان رونق و گسترش فراوان یافته است تاحدی که از آنان به‌عنوان قوم تاجر یاد می‌شود. این بازرگانان معمولاً از سوی روسیه نه‌تنها حمایت‌می‌شدند بلکه مورد تشویق و هدایت نیز قرارمی‌گرفتند. در واقع یهودیان را می‌توان عامل مؤثری در ایجاد بازار مصرف کالاهای بنجل و تفننی اروپایی دانست. بعلاوه آنان نقش مأموران اجرای مقاصد آیندهٔ استعمار برای تسلط بر ترکستان را برعهده داشتند و همچون قزاقهای بدون اونیفورم می‌توانستند به استقبال اشغالگران بشتابند. به‌همین دلیل روسیه پیوسته در تحکیم موقعیت آنها کوشیده و در امر تجارت یاریشان داده است. یهودیان ترکستان افراد آزادی بودندکه هرگز مورد ایذاء و آزار مسلمین قرار نمی‌گرفتند، زیرا آنان را «اهل کتاب» می‌دانستند.

۱. مورز، پیشین، ص ۸۵

فصل چهارم

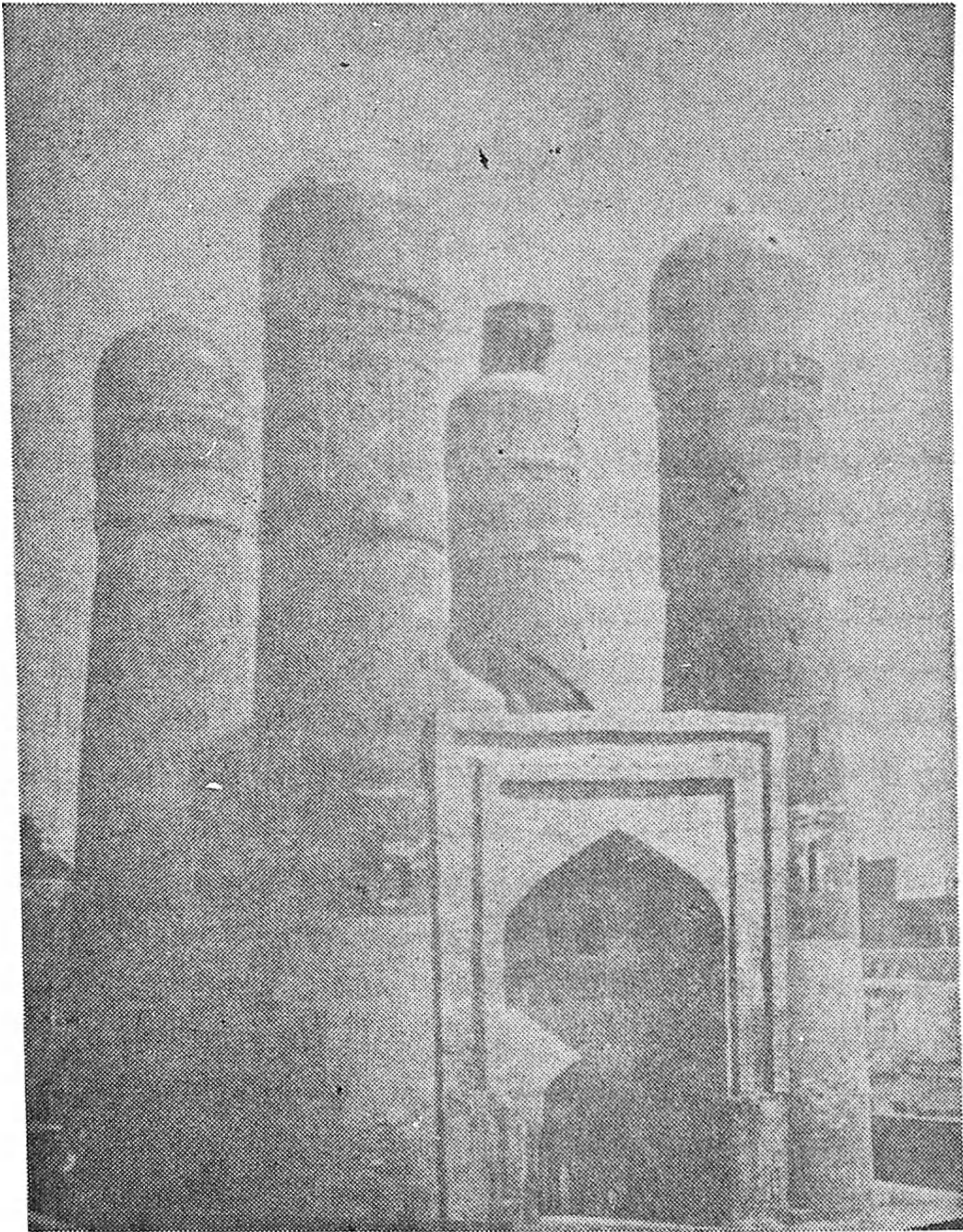
۱ـ مساجد مهم ترکستان

الف ـ مساجد و نقش تاریخی آنها:

در تاریخ اسلام مسجد اولین مرکز فرهنگی بشمار می‌رفته و جایی بوده‌است که مسلمانان ضمن برپایی نماز و نیایش به‌سایر امور زندگی و مسائل اجتماعی می‌پرداخته‌اند. هرگونه تصمیم‌گیری و حل‌وفصل مشکلات مردم در این مکان‌صورت می‌گرفته و محل مباحثات و مناظرات مختلف بوده است. لذا می‌توان گفت که‌مساجد در اشاعه فرهنگ اسلامی کمک شایانی کرده‌اند. قبل از تأسیس هرگونه حوزه رسمی، درواقع این مساجد بودند که انتقال فرهنگ اسلامی را برعهده داشتند. علمای محلی پس از پایان نماز برای نمازگزاران وعظ می‌کردند و آنان را با مسائل روز و احکام اسلامی آشنا می‌ساختند. فیلیپ ک. حتی می‌نویسد: «یک متکلم دانشمند در حالی‌که برمسندی تکیه‌کرده بود، دربارهٔ قرآن، حدیث یا ادبیات برای هر شنونده‌ای‌که در مقابل وی روی زمین نشسته بود درس می‌گفت و هر مسافر یا عابری‌که از آنجا می‌گذشت، می‌توانست از چنین فرصتی استفاده‌کند. این روش به‌طور پسندیده‌ای با رسم سفر در راه طلب علم بستگی داشت. جغرافیانویسان جهانگرد و سایر اهل فضل‌از این گونه حلقه‌ها استفاده می‌کردند.»[1] بدین جهت است‌که در تاریخ تعلیم وتربیت اسلامی دو اصطلاح مسجد و مدرسه در بسیاری موارد به‌جای یکدیگر بکار می‌روند. زیرا تعلیمات دینی، اخلاقی و غیره ابتدا از

۱. فیلیپ حتی، *شرق نزدیک در تاریخ*، ترجمهٔ قمر آریان، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۰، ص ۳۱۴.

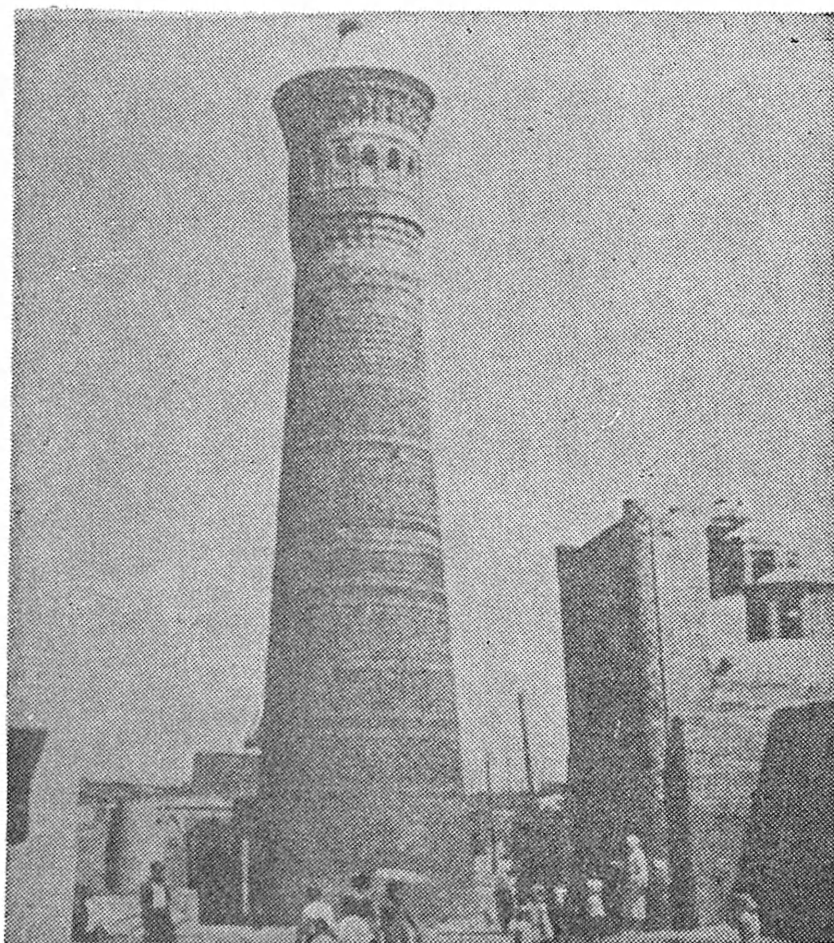
مساجد شروع می‌شده است. رویهمرفته مساجد و مراکز دینی به‌نشر علم و ادب



نمایی از چهارگنبد، یکی از مساجد بخارا

کمک شایانی کرده‌اند.[۱]

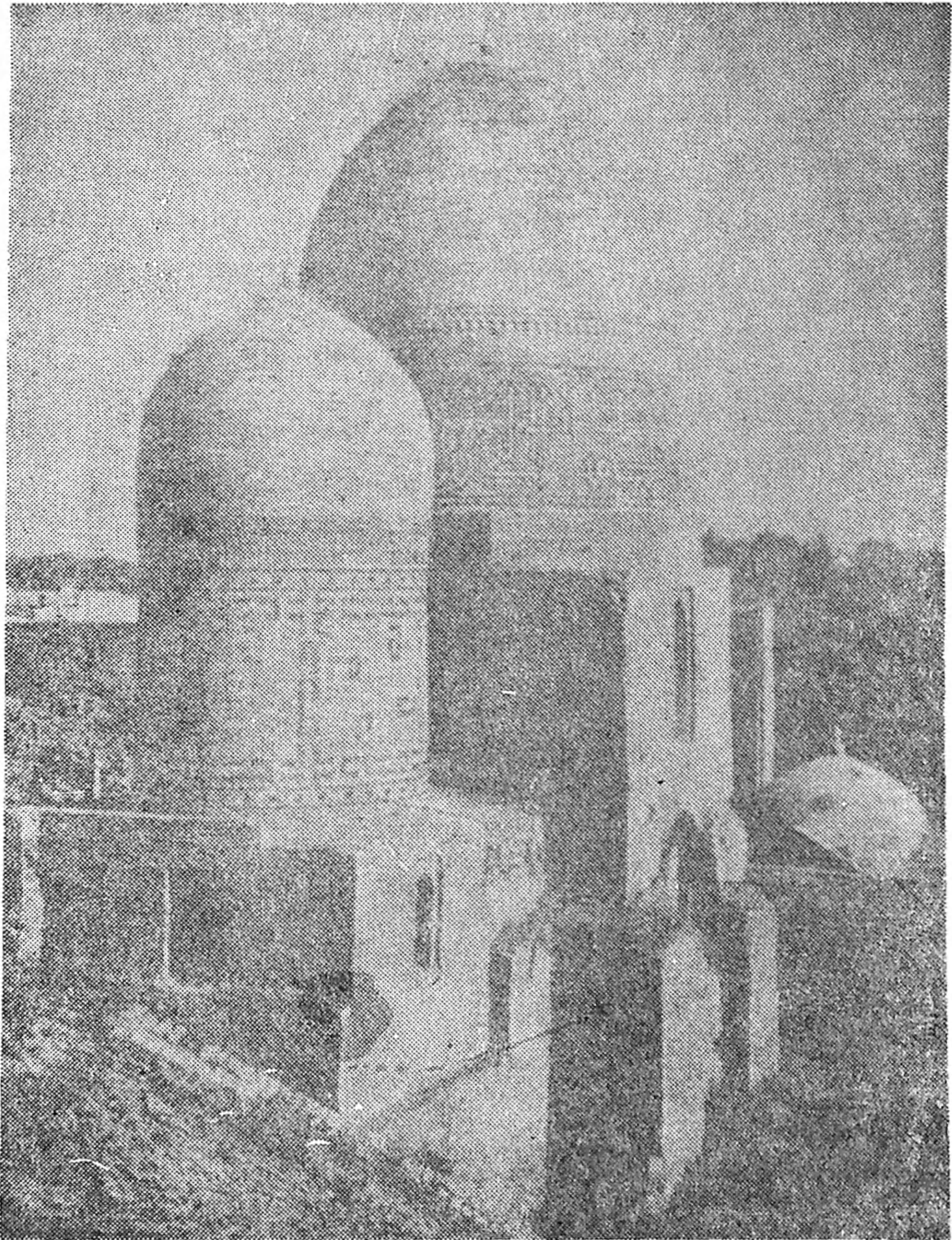
این نقش مهمی بود که مساجد در القا و نضج مکتب اسلام بخوبی ایفا کردند. اصولاً در ذهن مسلمانان، مسجد معنای ویژه‌ای داشته، آن را خانه خدا دانسته و بیش از هر چیز دیگر بدان فخر و مباهات می‌کرده‌اند. در قرآن مؤمنین مکلف به‌احداث مسجد شده‌اند: «انما یعمر مساجدالله من‌امن بالله والیوم الاخر.»[۲] ایجاد مساجد در اواخر نیمهٔ اول و اوایل نیمهٔ دوم هجری یعنی پس از آنکه سردم



منار مسجد کالیان در (بخارا)

۱. جرجی زیدان، تاریخ تمدن اسلام، ترجمه و نگارش علی جواهرکلام. تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۶، ص ۶۲۵.
۲. سورهٔ توبه، آیهٔ ۱۸.

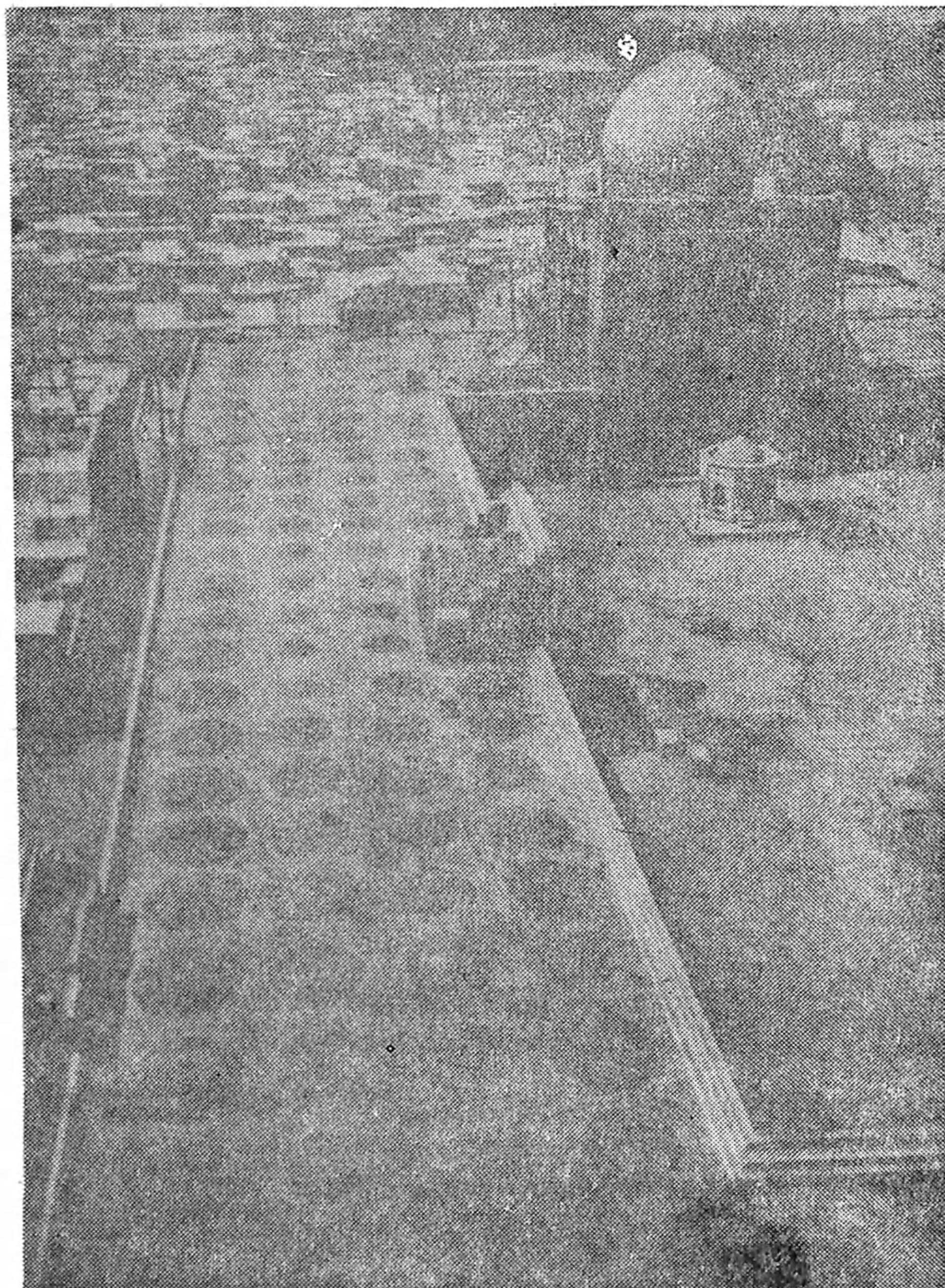
ترکستان به‌اسلام گرویدند در نواحی بخارا رونق شگرفی یافت.



مسجد شاه زنده آرامگاه قثیم‌بن عباس پسر عم حضرت محمد (ص)

در کتاب تاریخ بخارا تألیف نرشخی، کـه تقریباً اولین کتاب مبسوطی است

که اختصاصاً در مورد بخارا نگارش یافته، آمده است که قرا و دهات بسیاری



نمای قسمتی از مسجد کالیان

دارای مسجد جامع بوده‌اند. ازجمله قریهٔ اسکجکث بود که مسجد جامع آن در زمان نصربن ابراهیم ملقب به‌شمس‌الملک (۴۶۰-۴۷۲ ه.ق) از امرای قراخانیان بنا گردیده بود[1]. درواقع تعداد و تنوع مساجد در شهرها و روستاها میزان گسترش و نفوذ مذهب را درصحنهٔ حیات فردی و اجتماعی مردم نشان می‌داد.

ب- مساجد بخارا:

مسجد میعادگاهی است که مسلمین هر روز پنج بار برای عبادت بدانجا می‌شتابند. علاوه برنماز جمعه، خطبه‌ها و مواعظ نیز در آنجا ایراد می‌گردد. در سال ۱۸۶۳ در بخارا طبق اظهار مردم سیصد وشصت وپنج مسجد، به‌تعدادروزهای سال، وجود داشته که سیاح مجار بیش از نصف این تعداد را مشاهده نکرده و رضا قلی‌خان هدایت از پنج مسجد جامع بزرگ نام برده است.[2]

در اینجا تعدادی از مساجد بخارا راکه در قرن نوزدهم دارای اهمیت بوده‌اند ذکر می کنیم:

— **مسجدکلان:** مسجد جامع بخاراست که امیر بخارا در روز جمعه در این مکان نماز می‌گزارده و پر ازدحام‌ترین مسجد بخارا بوده است. این مسجد به‌فرمان تیمور ساخته شده و عبدالله‌خان آن را تعمیر و مرمت کرده است. «مسجد کلان هنوز هم از بزرگترین مساجد اتحاد شوروی به‌شمار می‌رود.»[3]

— **مسجد دیوان بیگی:** در زمان حکومت امیر امامقلی‌خان در سال (۱۰۳۹ ه.ق = ۱۶۲۹ م.) توسط شخصی به‌نام «نظر» که منصب دیوان‌بیگی (منشی دولت) را داشته ساخته شده است. این مسجد دارای مدرسه و آب انبار است.

—**مسجد مغاک:** بنایی است که در زیر زمین ساخته شده و طبق روایات، اولین گروه ازمسلمانان، جلسات سری خود را در این محل برگزار می‌کرده‌اند.

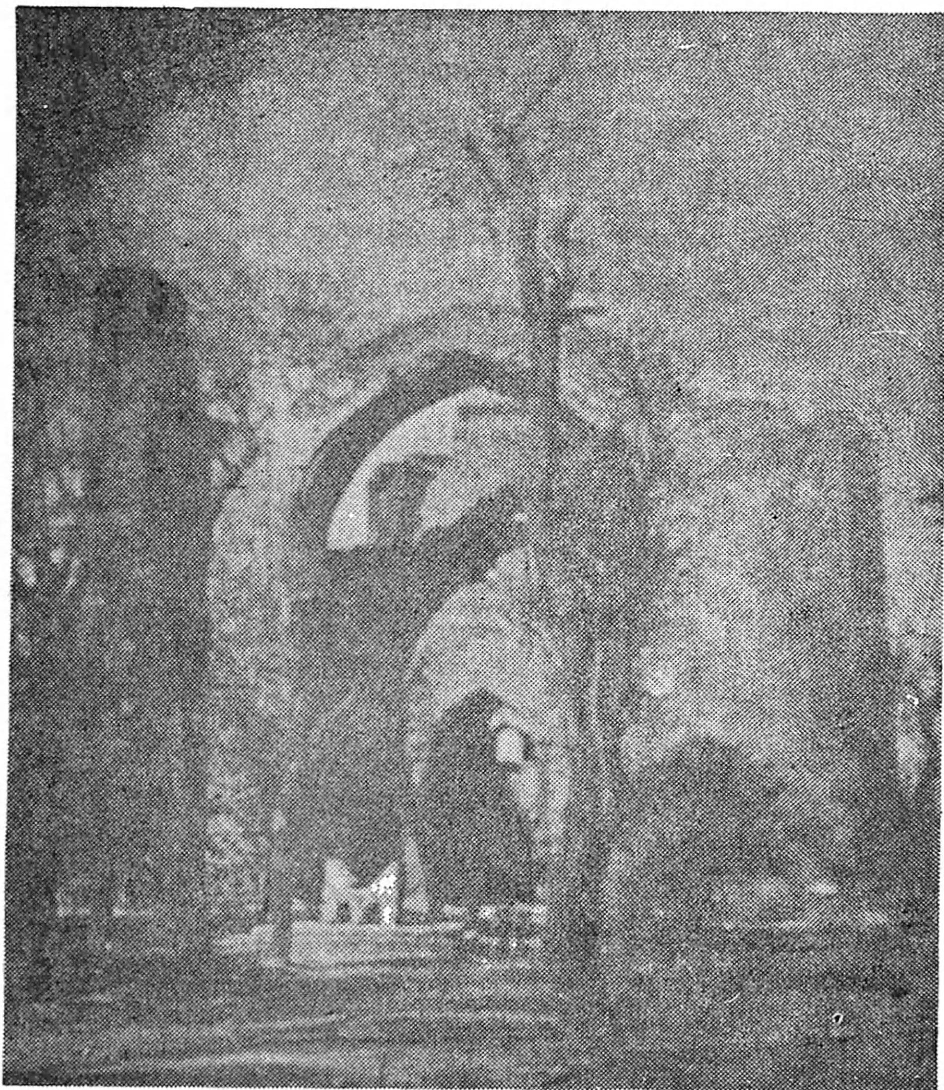
— **مسجد مصلی** و مسجد مغنی عطار (در قرن ۱۲ م.) ازجمله مساجد دیگر

۱. تاریخ بخارا، تألیف ترشخی. اصل این کتاب به‌عربی بوده که در ۳۲۲ ه.ق بوسیلهٔ ابوبکر محمد نرشخی تألیف شده است و در سال ۵۲۲ ه.ق. ابونصر احمدابن قبا آن را به‌فارسی برگردانده است.

۲. رضاقلی‌خان هدایت، سفارتنامهٔ خوارزم، ص ۱۰۳.

۳. عبدالله وهابوف، مسلمانان در اتحاد شوروی، ص ۷۴.

بخاراست.



نمائی از باغ و در ورودی مسجد بی‌بی‌خانم در سمرقند

پ- مساجد خیوه:

مساجد مشهور خیوه در نیمهٔ دوم سدهٔ نوزدهم بدین قرار است:

- مسجد حضرت پهلوان: که چهار قرن از بنای آن می‌گذرد. دارای دو گنبد نسبتاً کوچک است و منظرهٔ خارجی آن جلوهٔ چندانی ندارد ولی کاشیهای داخل آن

با سلیقه تهیه شده است. این مسجد که از مساجد عمدهٔ خیوه محسوب می‌شود، پیوسته پر از طلبه‌هایی است که در داخل یا در حیاط مسجد مشغول تکرار دروس خود هستند.

ــ **جمعه مسجدی:** که هر جمعه خان خیوه در آن نماز می‌گزارد و خطبهٔ رسمی می‌خواند.

ــ **خان مسجد:** در داخل قلعه بنا شده است.

ــ **شالقر:** که یک نفر دهقان ساده آن را بنا کرده است.

مسجد آقامراد قوشی‌بیگی و قره‌یوز مسجدی ازجمله مساجد دیگر خیوه است که می‌توان بدانها اشاره کرد.



نمای مسجد شاه زنده و آرامگاه دایهٔ تیمور در سمرقند

۲ـ مدارس مهم ترکستان

الف: اولین مدارسی که در عالم اسلام بنا شد:

مساجد درطول زمان‌و بتدریج وظیفه آموزش عمومی خود را به‌آموزشگاههای رسمی محول کردند. گرچه برنامه‌های آموزش عمومی مساجد کماکان به‌روال سابق باقی ماند، ولی مدارس و دوره‌های خاص و رشته‌های متنوع به‌موازات آن نضج

گرفت. در واقع نخبگان و اندیشمندان مسلمانی که در سطح جهانی مطرح شدند، طلبه‌هایی بودند که از اینگونه مراکز سربرآوردند.

در تاریخ اسلام از «بیت‌الحکمهٔ» مأمون به‌عنوان نخستین بنیاد عالی در فرهنگ اسلامی‌نام می‌برند، ولی‌مدارسی که درسطح جهانی اشتهار یافتند«نظامیه»ها بودند که در فاصلهٔ سالهای ٤٥٧ تا ٤٥٩ ه‍.ق = ۱۰٦٥ تا ۱۰٦۷ م. توسط خواجه نظام‌الملک، وزیر سلجوقیان تأسیس گردیدند. وی در طول سی‌سال وزارت خود در بسیاری از شهرها مانند: بلخ، هرات، نیشابور، اصفهان، بصره، بغداد و جاهای دیگر مدارسی بنیان گذاشت که به‌نام نظامیه خوانده می‌شدند.

اما در بخارا قبل از ایجاد مدارس نظامیه، طبق شواهد فراوان، مدارسی تأسیس شده بود. این مدارس اغلب در جوار و متصل به‌مساجد بنا گردیده بود. ابوعلی سینا و ابوریحان بیرونی در بخارای دورهٔ سامانی به درجات والای علمی‌نایل آمدند. در این دوره که علم مبارزه با رفض برافراشته بود، به درخواست امیر سامانی —ظاهراً نوح‌بن نصر— و توسط ابوالقاسم سمرقندی (متوفی ٤٣٢ ه‍.ق/٩٥٤ م.)، رساله‌ای در باب مذهب اهل سنت به‌عربی و بعداً به‌فارسی به‌رشتهٔ تحریر درآمد. مدارس بخارا در دورهٔ سامانیان (۲۷۹-۳۸۹ ه‍.ق) توسعه یافته بود ولی شهرتی که بخارا از لحاظ علمی کسب کرد مربوط به‌دورهٔ قراخانیان است. بخارا در این عصر مرکز بزرگ تعلیم مذهب حنفی محسوب می‌شد و دارای تشکیلات علمی گسترده بود. ریچارد،ن. فرای در بیان‌قدمت و سابقهٔ مدارس بخارا نسبت به‌مدارس بغداد نوشته است: بخارا را اگر صاحب قدیمترین مدارس تعلیمات عالیه در دنیای اسلام ندانیم، لااقل یکی از قدیمترین آنها بوده است. وقتی خواجه نظام‌الملک مدرسهٔ مشهور نظامیه را در بغداد تأسیس کرد؛ احتمال قریب به‌یقین آن بود که مدرسه را به‌تقلید نوعی از مدارس شرق ایران (بخارا) تأسیس کرده باشد[1]. در کتاب یتیمة‌الدهر ثعالبی آمده است: «بخارا در دولت آل سامان مثابهٔ مجد، کعبهٔ ملک، مجمع افراد زمان ومطلع نجوم ادباء ارض و موسم فضلای دهر بود.»[2] فیلیپ حتی بخارا را که در عصر سامانیان پایتخت بود، مرکزی می‌داند که از لحاظ

۱. بخارا، فرای، ص ۲۵۸.
۲. فیلیپ حتی، شرق نزدیک در تاریخ، ص ۴۱۴.

علمی و سیاسی بغداد را تحت الشعاع قرار داده بود.

بخارا در تاریخ و فرهنگ اسلامی و تربیت شخصیتهای علمی جهان نقشی عظیم داشته است. بخارا بدین جهت که در طول قرون متمادی مرکز تعالیم عالیه در جهان اسلام بوده و عالمان و متفکرین موحدی را پرورده، باعث مباهات کلیه مسلمین جهان است. کتب طلاب و اساتید اسلامی بخارا به‌زبانهای اروپایی ترجمه می‌شد و گسترش فرهنگ اسلامی، اروپا را برفقر فرهنگی‌اش آگاه می‌کرد. تمدن و فرهنگ مسلمین زنگ بیداری را درگوش اروپای به خواب رفته نواخت و نور اسلام براروپای تاریک تابید. کتب ابن‌سینا به‌لاتین ترجمه شده و همراه با آثار سایر متفکران مسلمان در دانشگاههای مشهور غرب تدریس می‌شد و برسر جملات آنها ساعتها به‌بحث و جدل و تدقیق می‌پرداختند. کتاب قانون و شفای ابوعلی‌سینا قریب پنج قرن در دانشگاههای اروپای غربی جزو متون درسی اصلی محسوب می‌شد.[۱] دائرةالمعارف طبی رازی (۲۵۱-۳۱۳ ه. ق = ۸۶۵-۹۲۵ م.) به‌نام الحاوی نخست در سال (۶۷۸ ه.ق = ۱۲۷۹ م.) در سیسیل به‌لاتین ترجمه شد و بعداً جزو کتب درسی درآمد. آخرین چاپ این کتاب در شهر ونیز به‌سال (۹۴۹ ه.ق = ۱۵۴۲ م.) انتشار یافت. کتاب نجوم فرغانی در سال ۱۱۳۵ میلادی در اسپانیا به‌زبان لاتین ترجمه‌شده بود. در قرن دوازدهم‌میلادی چهار کتاب ابومعشر (متوفی ۸۸۶) شهره اروپا گردید واین حقیقت را به‌اروپا ابلاغ کرد که قانون جزر ومد با طلوع و غروب ماه ارتباط دارد.[۲]

ارقام عربی که توسط یک‌ایتالیایی ــ لئوناردو فی‌یوناچی که معلمی مسلمان داشت ــ انتشار یافت پایهٔ ریاضیات جدید قرار گرفت. فرهنگ اسلامی درقالبهای فکری و فرهنگی غربیان جای گرفت و غرب در زمینه‌های گوناگون از فرهنگ اسلامی متأثر گردید. بسیاری از اصطلاحات طبی و شیمیایی امروز اروپا از عربی اخذ شده است. تحت تأثیر نهضت فکری مسلمین، استادان دانشگاههای اروپا، ایتالیا، اسپانیا و چهره‌های مشهور علمی غرب وقتی می‌خواستند تدریس کنند قبا و لباده‌های علما و ملاهای ما را برتن می‌کردند و خود را به‌هیئت بوعلی، رازی و

۱. فرای، بخارا، ص ۱۵۳.

۲. فیلیپ حتی، شرق نزدیک در تاریخ، ص ۳۵۸.

غزالی می‌آراستند. متفکرین اسلام الگوی علمی آنان بودند. در اینجا مجال بررسی تأثیر فرهنگ و تمدن اسلامی بر اروپا نیست. آنچه اشاره شد شمه‌ای از غنای فرهنگی و گسترش شگرف علوم مسلمین در عرصهٔ تاریخ بود.

مسلمین در هرکجا که به‌قدرت می‌رسیدند، اولین بنایی که تأسیس می‌کردند مسجد و مدرسه بود. تعلیم و تربیت از آغاز نهضت اسلامی مورد توجه مسلمین قرار گرفت. رسول‌خدا(ص) هراسیر جنگی که ده‌نفر مسلمان‌را باسواد می‌کرد آزاد می‌ساخت. عمر (رض) معلمین و مربیان را برای تعلیم و تربیت مردم به سرزمینهایی که مسلمانان آزاد می‌ساختند اعزام می‌داشت.

نخستین کاری که مسلمین پس از فتح شمال افریقا انجام دادند، تأسیس مراکز آموزشی و تعیین معلم برای آموزش مردم بومی بود. مسلمین حتی درجوامع غیر مسلمان افریقا نظیر کانکا[۱]،تیمبو[۲] و موسه‌دو[۳] اقدام به‌تأسیس مدرسه کردند. هزینه احداث مدارس و مساجد از موقوفات تأمین می‌شد. تغییرات عمده‌ای که در وضع آموزش وپرورش اسلامی در قرن چهارم هجری روی داد مرهون پیدایش موقوفات و تخصیص بخش اعظم آنها به‌تعلیم و تعلم بود. البته باید توجه داشت که در ابتدا مخارج و نیازهای مادی طلاب توسط والدین و خویشان آنها تأمین می‌شد. در کتاب آداب‌المعلمین نوشته محمدبن سحنون (متوفی ۲۰۶ ه.ق)، که نخستین رسالهٔ منظم تربیت اسلامی است، چنین آمده است: اگر برای یک سال معلم‌استخدام شود حقوق او برپدران لازم است (باب استخدام معلم و وقت ضرورت آن). این اشاره گواه برآن است که آموزش وپرورش در اسلام مانند جوامع دیگر از طریق اقدامات خصوصی (غیردولتی) آغاز شد ولی به‌سبب فضیلت آن طبعاً جزو اقدامات عام‌المنفعه قرار گرفت و یکی از بهترین راههای مصرف خیرات و مبرات گردید و خیراندیشان املاک خود را وقف این کار کردند.[۴]

درکتاب التربیة فی‌الاسلام وکتاب معجم‌البلدان یاقوت که برای تهیهٔ مواد کتابش مدت سه‌سال کتابخانه‌های مرو و خوارزم و بخارا را زیرپا گذاشت، اشاره شده است که تا اواسط قرن چهارم هجری اکثر مکاتب، مدارس و مراکز علمی با

1. Kanka 2. Timbo 3. Musaidu

۴. ابوالفضل عزتی، آموزش و پرورش اسلامی، تبریز، انجمن علمی مذهبی آذرآبادگان، ۱۳۵۳، ص ۷۹.

عایدی موقوفات اداره می‌شد.

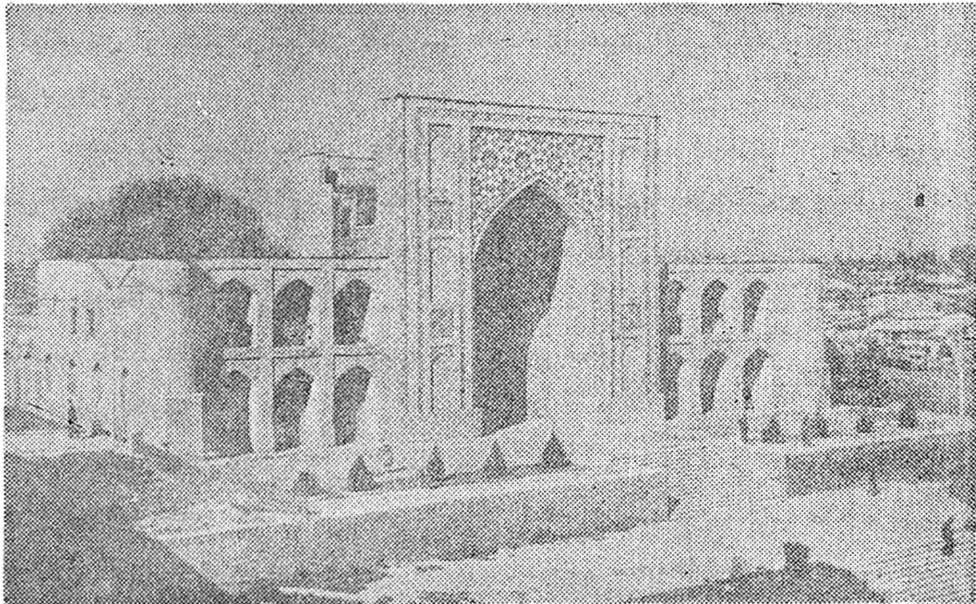
در سدهٔ نهم و دهم هجری سلطان محمد شیبانی در سمرقند به‌بازرسی مدارس و اصلاح وضعیت مالی مدرسین پرداخت و بعد از آنکه گزارشی را از قاضی سمرقند شنید دستور مرمت مدارس و خانقاهها را صادر کرد. فضل‌الله روزبهان خنجی که به درخواست سلطان وقایع آن زمان را می‌نوشت، در کتاب مهمان نامهٔ بخارا آورده است: «بعد از تحقیق و عرض در موقف جلال خانی، حکم همایون عز صدور یافت که مدارس و خوانق که از حادثات زمان روی در ویرانی نهاده، آبادان سازند و وظایف مدرسان و طلبه‌ها برمقادیر استحقاق و شروط واقفان رسانند و در خوانق و مزارات نذورات و صدقات که حاصل گردد در وجه اصناف ثمانیه که مستحقان زکاتند رسانند.»[۱] همچنین اوقاف سمرقند که به‌اصطلاح خنجی «در مسیر رسوم بدعت و جور» واقع شده بود تحول یافت. بدین ترتیب بازار علم که‌چندی بود از رونق افتاده بود حیاتی دوباره یافت و «متاع دانش و مدارج قدر علما و فضلا در میان خلایق بدان تربیتهای لایق و تمشیتهای موافق بلند پایه گشت.»[۲]

ب- مدارس بخارا در سال ۱۸۶۳:

در زمان حکومت امیر مظفرالدین، بخارا از درخشش مدارس علمیه‌اش برخود می‌بالید. شیفتگان تحصیل سرزمینهای دوردست، راههای صعب‌وریگزارهای خشن را پشت‌سر می‌نهادند و راهی این میعادگاه علم می‌شدند تا از خان بیدریغش توشه‌ای برگیرند. در سال ۱۸۶۳ م. بالغ برپنج هزار طلبه در مدارس علمیهٔ بخارا مشغول تحصیل بودند. گرچه با ایجاد مراکز و مدارس مهم در مصر، قسطنطنیه و سایر نقاط، بخارا دیگر آن جلوه پیشین را نداشت، ولی هنوز هم یکی از پایگاههای مهم علوم‌اسلامی محسوب می‌شد. طلابی که در این تاریخ راهی بخارا می‌شدند غالباً از نواحی آسیای مرکزی، هند، کشمیر، افغانستان، روسیه و چین می‌آمدند. طلاب بی‌بضاعت مستمری سالیانه دریافت می‌داشتند. در این مدارس بیشتر معارف‌اسلامی تدریس می‌شد. مواد درسی این مدارس عبارت از تعلیم قرآن و صرف و نحو عربی بود. دقتی که علما در این باب داشتند، گمان نمی‌رود حتی در کشورهای عربی

۱. فضل‌الله خنجی، مهمان‌نامهٔ بخارا، ص ۶. ۳.
۲. همان، ص ۷. ۳.

مصروف دارند. کتابهایی توسط اساتید ترکستان به‌زبان عربی تألیف شده که جوامع عرب زبان نیز آنها را در متون رسمی مدارس خود گنجانده‌اند. برسر فصل کتب صرف ونحو چنین می‌نویسند: «الصرف ام‌العلم والنحو ابوها».[۱]



مدرسهٔ کوکلاداش در تاشکند

آموزش زبان عربی در مدارس ترکستان باکتابی به‌نام بدان شروع می‌شود و با معزی و زنجانی ادامه می‌یابد و باکتاب مراح صرف به پایان می‌رسد. نحو با عوامل، اظهار و کافیه دنبال می‌شود و در آخر با کتاب ملا جامی خاتمه می‌یابد. فقه از مختصرالوقایه، یا قدوری آغاز شده و با شرح الوقایه و هدایه که نسبت به دیگر کتب فقهی دارای جامعیت و گسترش بیشتری است خاتمه می‌یابد. سپس طلبه گام در علم معانی و بیان می‌گذارد و فصاحت و بلاغت را فرا می‌گیرد و بعد ازکتاب تلخیص، کتاب مختصرالمعانی را می‌خواند. در سطوح پیشرفته است که اصول را می‌آموزد و حدیث رسول اکرم(ص) و عقاید را می‌گذراند. کتاب عقاید نسفیه که در مدارس تدریس می‌شود توسط نجم‌الدین عمرالنسفی (۴۲۱-۵۳۷ ه. ق) نوشته شده است. در ضمن اشتغال به‌موضوعات دیگر نظیر منطق باکتاب

۱. صرف مادر دانش ونحو پدر آن است.

منطق مقدمه‌گونهٔ ایساغوجی شروع می‌شود. شاخهٔ حکمت نیز مقامی والا در تحصیل علوم دارد.سطوح عالی با تفسیر قرآن و توضیح جامع مسائل اوج می‌گیرد و با صعود بربلندیهای معرفت امکان تقرب به‌حق فراهم می‌شود. افتخار یک طلبه در دریافت مجوز و یا «مجازشدن» است. پس ازصدور اجازه ازسوی استاد، طلبه با کوله‌باری از دانش و معرفت به‌سرزمین اجدادی خود بازمی‌گردد و به ارشاد خلق می‌پردازد.

درمورد تعداد مدارس بخارا اقوال متفاوت است. وامبری درسال ۱۸۶۳ می‌نویسد که تعداد مدارس باعث فخر و مباهات مردم بخاراست و ادعا می‌کنند که مدارس آنها همانند مساجدشان سیصد وشصت وپنج باب است. ولی وامبری خود در بخارا بیش از هشتاد مدرسه را مشاهده نکرده و هدایت نیز از دویست مدرسه یادکرده است[۱]. حال به‌مدارس مشهور بخارا در نیمهٔ دوم سدهٔ نوزدهم نظری می‌افکنیم:

ـ مدرسهٔ کوکلتاش: در تاریخ ۸۲۹ ه.ق = ۱۴۲۶ م. بنا شده و دارای یکصد وپنجاه حجره است. این حجره‌ها موقع افتتاح مدرسه بین طلاب تقسیم می‌شود ولی ساکنین بعدی موظفند مبلغی بپردازند. ارزش حجره‌ها به‌عواملی نظیر شهرت مدرسان ونظایر آن بستگی دارد. در مدرسهٔ کوکلتاش هر حجره‌صد تا صد وبیست تیلا ارزش دارد و حال آنکه طلاب درجهٔ اول این مدرسه هریک سالانه پنج تیلا مستمری دریافت می‌کنند. این‌مدرسه به‌نام مسجد کلان موسوم شده است. مسجد کلان در آسیای میانه بلندترین منار را داردکه ارتفاع آن به‌چهل وشش متر می‌رسد.

ـ مدرسهٔ میر عرب: در تاریخ ۹۳۵ ه. ق = ۱۵۲۹ م. تأسیس شده و دارای یکصد حجره بوده است که ارزش هرحجره هشتاد تا نود تیلا و منافع عایدی درحدود هفت درصد است.

ـ قوش مدرسه (مدرسهٔ مضاعف): از ساختمانهای عبدالله خان است که درسال ۱۳۷۲ تأسیس شده‌ودارای یکصد حجره است. این مدرسه‌اهمیت مدارس‌فوق‌الذکر را ندارد.

۱. هدایت، سفارتنامهٔ خوارزم، ص ۱۰۳.

— **مدرسهٔ جویبار:** در سال ۱۵۸۲ م. توسط یکی از نواده‌های دانشمندی به همین نام تأسیس شده‌و موقوفاتش قابل ملاحظه است. هرحجرهٔ آن بیست وپنج تیلا ارزش دارد و چون در حاشیه شهر واقع شده جای خالی در آن یافت می‌شود.

— **مدرسهٔ عبدالعزیز** و مدرسهٔ کلتاش (۹۷۶ هـ. ق = ۱۵۷۸م.) دو مدرسهٔ بزرگ و مشهور بخارا در آسیای میانه هستند.

— **مدرسهٔ تورزینجان:** طلاب این مدرسه برای هر حجره مبلغ پنج تیلا می‌پردازند.

— **مدرسهٔ آرنازار:** این مدرسه به‌امر ملکهٔ کاترین توسط سفیر روسیه بنا شده و دارای شصت حجره است و برای هر حجره سالانه سه تیلا پرداخت می‌شود.[1]

پ- مدارس خیوه در سال ۱۸۶۳:

— **مدامین خان مدرسه سی[2]:** در سال ۱۲۵۸ هـ. ق = ۱۸۴۲ م. توسط یک معمار ایرانی به‌اقتباس از یک کاروانسرای درجهٔ اول ساخته شده است. در سمت راست آن برج جسیمی برپا شده است که تقریباً از طبقهٔ دوم مدرسه قدری بلندتر است ولی به‌واسطهٔ فوت‌بانی آن ناتمام مانده است. این مدرسه دارای صدوسی حجره است و دویست وشصت طلبه می‌توانند در آنها ساکن شوند. عایدات طلاب بالغ بردوازده هزار من گندم — به‌وزن خیوه — و پنج هزار تیلا — ۲۵۰۰ لیرهٔ انگلیسی برابر با ۶۲،۰۰۰ فرانک — است.

— **الله‌قلی‌خان مدرسه‌سی:** دارای صدوبیست حجره است و عایدات سالیانهٔ طلاب پنجاه من گندم و دو تیلا — ۲۰ فرانک — است.

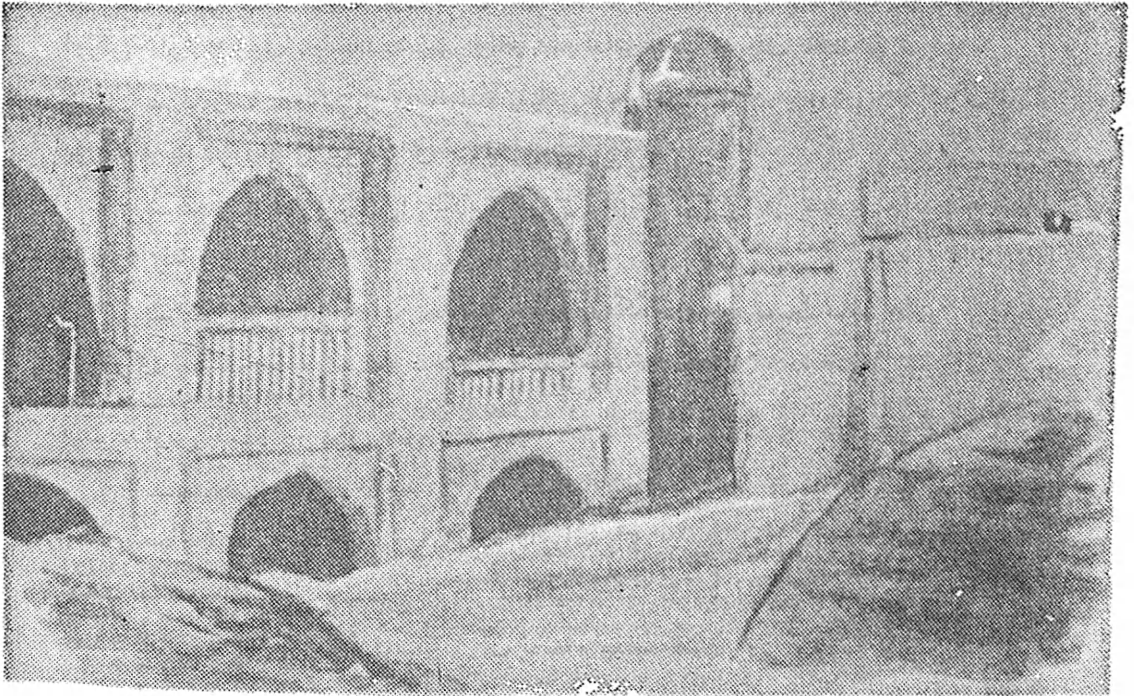
— **کتلق‌مراد ایناق مدرسه‌سی:** به هر حجره پنجاه من گندم و سه‌تیلا تعلق می‌گیرد.

— **عربخان مدرسه‌سی:** حجرهٔ زیادی ندارد ولی عایداتش سرشار است.

— **شیرغازی‌خان مدرسه سی:** این مدرسه رونق پیشین خود را ندارد، اما به‌دلیل آنکه استاد مختومقلی فراغی در همین مدرسه تحصیل کرده شهرت یافته

۱. وامبری پیشین، ص ۴۴۱.
۲. مدامین مخفف محمدامین است، محمد امین ایناق (۱۲۰۷-۱۲۱۵ هـ.ق - ۱۷۹۲ - ۱۸۰۰ م.) هم‌عصر نادرشاه بوده و مدت هشت سال حکومت کرده است. وی ازطایفهٔ ازبک و سرسلسلهٔ حاکمان وقت خیوه بوده است. سید محمود توره نهمین وارث همین شجره است.

است.



مدرسهٔ شیر غازی خان در خیوه

ضمناً بد نیست به‌افرادی که از عایدات مدرسه سهم می‌برده‌اند مختصراً اشاره شود. به‌عنوان مثال مدرسهٔ «مدامین‌خان» پنج مدرس، یک امام‌جماعت، یک مؤذن، دو خادم، یک سلمانی و دو بازرس داشته است که از کلیهٔ عایدات‌عشریه‌ای دریافت می‌کرده‌اند. سهمیه‌بندی عایدات از این قرار بوده است:

افراد	سهمیه سالانه‌گندم (من)	مستمری سالانه (تیلا)
مدرس	۳۰۰۰	۱۵۰
امام جماعت	۲۰۰۰	٤۰
مؤذن	۲۰۰	—
خادم	۲۰۰	—
سلمانی	۲۰۰	—
متولی (بازرس)	٦۰	٤
طلبه درجه یک	٦۰	٤

افراد	سهمیه سالانه گندم (من)	مستمری سالانه (تیلا)
طلبه درجه دو	۳۰	۲
طلبه درجه سه	۱۵	۱

ت- مدارس سمرقند در سال ۱۸۶۳:

مدارسی که در این تاریخ در سمرقند فعال و پررونق بوده بدین قرار است:

— **مدرسهٔ شیردار:** مدرسه‌ای است که با جدیت از آن مواظبت می‌شود و در حقیقت پس از دوران تیمور ساخته شده است.

— **مدرسهٔ طلاکاری:** در دوران تیمور احداث شده و نام آن به‌دلیل طلاکاریهای باارزشی است که زینت افزای آن گردیده است. تاریخ بنای آن به ۱۰۲۸ ه. ق = ۱۶۱۸ م. می‌رسد و توسط یک کالموک به‌نام «یلنک‌تش» که به‌دین اسلام مشرف شده بود ساخته شده است. قسمتی از بنا که به‌خانقاه معروف است چنان زیبا و مجلل ساخته شده که تنها باقسمت داخل حرم حضرت رضا(ع) قابل مقایسه است.

— **مدرسهٔ میرزا الغ‌بیگ:** این مدرسه روبروی دو مدرسهٔ فوق‌الذکر واقع است و به‌سال ۸۲۸ ه.ق = ۱۴۳۸ م. توسط نوادهٔ تیمور که علاقه مفرطی به‌نجوم داشته برپا گردیده است. از سال ۱۱۱۳ ه. ق = ۱۷۰۰ م. آثار خرابی در آن هویدا گشت ولی با وصف این، هنوز در سمرقند پابرجاست.[1]

تذکر این نکته ضروری است که در قسمتی از همین ساختمان، رصدخانهٔ معروف جهان در سال ۸۳۲ ه. ق = ۱۴۴۰ م. تحت سرپرستی سه تن از دانشمندان بزرگ موسوم به‌غیاث‌الدین جمشید، معین کاشانی و صلاح‌الدین بغدادی آغاز به‌کار کرد. اتمام این رصدخانهٔ پر آوازه در زمان علی قوشجی صورت گرفت. این دومین و در عین حال آخرین مرکز در نوع خود بود که در آسیای میانه برپا گردید. اولی در مراغه و در زمان هلاکو توسط نجم‌الدین تأسیس شد که‌از حیث تبحر زبانزد خاص و عام بود. این سه مدرسه — مدرسهٔ شیردار، طلاکاری ومیرزا الغ‌بیگ — در اطراف میدان عمده یا ریگستان سمرقند واقعند.

— **مدرسهٔ خانم:** هزینه بنای این مدرسه توسط همسر تیمور تأمین شده و گنجایش هزار طلبه را دارد. محل این مدرسه با دروازهٔ بخارا فاصله چندانی ندارد.

۱. حامدی، در تاریکیهای سرخ، ص ۶.

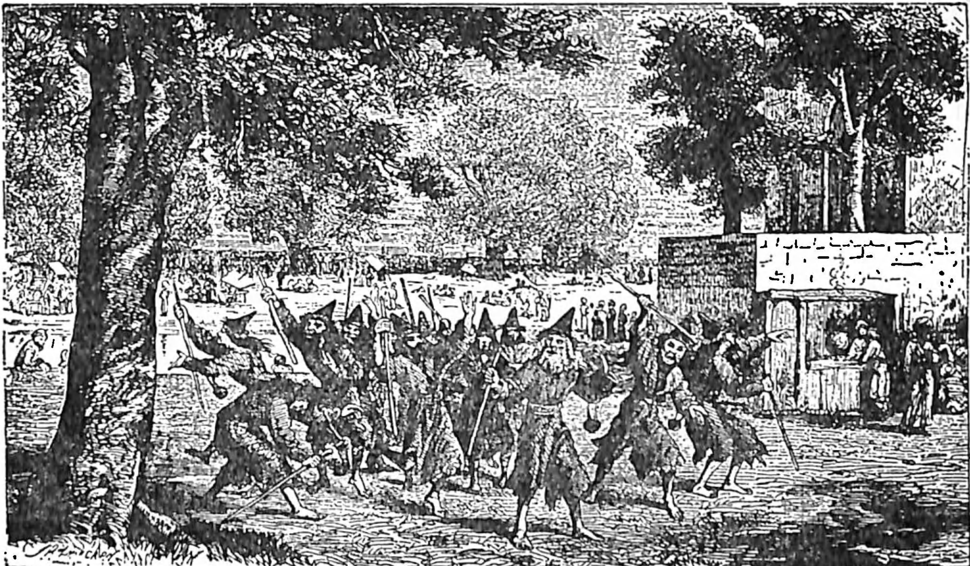
۳- برنامه‌های هنری در ملاء عام

الف- نقالی:

نقالی گاه در القای فرهنگ مذهبی و ایجاد روحیهٔ حماسی، نقش مهمی برعهده داشته است. وجود نقالانی که با تجدید خاطره حق‌طلبیها و شهادتها مردم را برمی‌انگیخته‌اند پیوسته مغتنم بوده است. در بخارا مسجد دیوان بیگی مرکز تجمع مردم و نقالان بوده است. در امتداد نمای مسجد در زیر درختان نقالها، درویشها و ملاها تک‌تک شرح پهلوانی و شجاعتهای پیغمبران و جنگجویان نامی را به‌نظم و نثر می‌خوانده‌اند و بازیگران از آنها تقلید می‌کرده‌اند. در این نمایشها که در فضای آزاد اجرا می‌شده مردم محلی و مسافران کنجکاو به‌تماشا می‌ایستاده‌اند.

ب- رقص خنجر:

درکنار حماسه‌سرایان، عده‌ای نیز به‌حرکات متهورانه و نوعی رقص



دراویش نقشبندی... از سفرنامه وامبری

می‌پردازند. وامبری اینها را دراویش نقشبندی می‌داند. در ترکستان نوعی رقص سنتی به‌نام رقص خنجر اجرا می‌شود که شباهتی به‌اعمال صوفیان دارد. از توصیفات

وامبری چنین برمی‌آید که امکان این‌گونه اعمال از سوی روحانیان فرقهٔ نقشبندی بعید است زیرا این فرقه برنامهٔ «ذکر» یا توجه را هفته‌ای دوبار اجرا می‌کنند وطی آن به‌یاد علما و صوفیان طریقت و ارتباط و استشفاء از طریق آنها می‌پردازند.[۱] به‌هرحال آنچه درکتاب خواجهٔ تاجدار و درویش دروغین آمده چنین است: «ناگهان دراویش نقشبندی را دیدیم که دستهٔ هفتگی خود را تشکیل داده و رژه می‌روند. اینها کلاههای نوک‌تیز و عصاهای بلند و موهای پریشان دارند. حلقه‌ای ساخته شروع به‌رقص کردند و در ضمن که مشغول رقص بودند دسته‌جمعی به‌صدای بلند سرود می‌خواندند. همیشه بیت اول را رئیس ریش‌خاکستری آنها شروع می‌کرد و بقیه دنبالش را می‌گرفتند.»[۲]

پ- بخشیها:

اینان دسته‌های آوازخوان دوره‌گرد هستند که درمجالس با خواندن ترانه، جوانان را به‌وجد می‌آورند. در خیوه بیش از بخارا از این گروه حمایت می‌شود. یکی از «خلیفه بخشیها» درجواب این‌سؤال که چرابخشیهای ترکمن ترانه‌هایشان آکنده از غم و اندوه است[۳] بلافاصله گفته بود: «زیرا ترکمنها پیوسته آماج‌تهاجمات بیگانگان بوده‌اند، ما چگونه شاد باشیم؟» این خنیاگران درسرودهایشان ازادیب بزرگ فراغی الهام گرفته‌اند. البته بعدها این گروه بتدریج نقش خود را فراموش کردند و به‌دامان گرم حکام سلطه‌گر درغلتیدند و به‌رسالت ملی خود پشت‌کردند.

۴- علمای اسلام

الف- اولین فقهای حنفی در بخارا:

در طول تاریخ در بخارا علمای اهل سنت حنفی مذهب نفوذ فراوانی داشته‌اند. از خواجه امام ابوحفص (متوفی ۲۶۲ هـ.ق=۸۷۷ م.) به‌عنوان عالمی

۱. رجوع شود به‌کتاب قدسیه تألیف خواجه محمدبن محمد پارسای بخارایی، ص ۲۵.
۲. وامبری، پیشین، ص ۲۲۶، و ژان‌گوره، خواجهٔ تاجدار، ص ۳۱۶.
۳. درکتاب جغرافیای نظامی‌قفقازو ترکستان و کنفرانس سرهنگ رزم‌آرا (۱۳۱۵) نیزبدین موضوع اشاره شده است که اصولاً سرودهای این اقوام غم‌انگیز و همراه با سوز و گداز است.

که مذهب حنفی را تفوق و ترویج داده نام می‌برند و احتمال داده‌اند که در زمان سامانیان که بخارا جزو مراکز مذهب حنفی بود؛ توسط شخص امام ابوحفص بنیانگذاری شده و رسمیت یافته باشد. اما اظهار نظر قاطع در مورد نقش امام ابوحفص این است که ایشان فقهای حنفی سدهٔ سوم هجری را به‌بخارا فراخواند و بتدریج آنجا محل تجمع علمای این مذهب گردید.

سمعانی درکتاب الانساب می‌نویسد که برجسته‌ترین شخصیت دینی دربار اسماعیل سامانی الاستاد نام داشت ونفوذ او از حدودامور دینی بسی‌فراتر می‌رفت. روحانیان در دعوت اسماعیل به‌بخارا رهبری مردم را به‌عهده داشتند و مدتی پس‌از انقراض سامانیان، از خاندان آل برهان پیشوایانی از مذهب حنفی ملقب به«صدر» یا «صدر جهان» قدرت روحانی و سیاسی بخارا را در دست‌گرفتند. معمولاً حدفاصل قرون اولیهٔ اسلامی تا حملهٔ مغول را دوران اوج شکوفایی علمی و هنری بخارا می‌دانند. و هم دراین عصر بود که چهره‌های سرشناس و ممتاز علمی غالباً درکنار امرا، بودند و منصبهای حکومتی داشتند.

ب- علما و حکومت:

درانتخاب میان منصب وشریعت، علما بی‌تردید برشریعت تکیه می‌کردند، علمایی بودند که گرچه مقامات عالیهٔ‌دولتی را احراز می‌کردند وستون دینی حکومت محسوب می‌شدند، ولی گام از حدود شریعت بیرون نمی‌نهادند. در عهد امیر مظفرالدین، حاکم بخارا، جنگ ۱۸۶۳ خقند (فراغنه) معروف است. طی این‌جنگ علمای فرغانه علیه مظفرالدین فتوا دادند و مردم را به‌مقاومت و مجاهدت دربرابر تجاوزات این امیرجوان برانگیختند. علما، متجاوز به‌وطن را کافر اعلام کرده و علیه وی فتوای «جهاد» یا جنگ مقدس دادند و اهالی یکسره اسلحه به‌دست‌گرفتند.[۱]

در باب روحانیت و رابطهٔ آن با حکومت دو نقطه نظر عمده وجود دارد: یکی مربوط به‌اعتقاد و بینش روحانیت است و دیگری در رابطه با مسألهٔ اقتصاد و تأمین زندگی است.

نوع نخست بستگی به‌کیفیت برداشت و استنباط عالم از دین دارد واینکه

۱. وامبری ، «درویش دروغین»، ص ۴۶۸.

تاچه پایه قادر باشد در قبال قدرت سیاسی ومناسب با آن به‌جهت‌گیری شرعی بپردازد. معمولاً حکم دین تنها ملاکی بود که به‌وسیله آن در مورد حکومت قضاوت می‌کردند، و با همین باور بود که برکرسی قضاوت می‌نشستند و یا از یک مقام دولتی کناره‌گیری می‌کردند. اما نوع دوم که چندان مورد عنایت قرار نگرفته و از نقش آن کمتر سخن رفته است، در رابطه با نیاز مادی است. نیاز به‌تأمین مایحتاج پیوسته مسأله‌ای گریزناپذیر بوده است. طبقه روحانی را از لحاظ تأمین مایحتاج زندگی در طول تاریخ می‌توان به‌دو گروه عمده تقسیم کرد:

۱ــ گروهی که شغلی در دستگاه دولتی داشته‌اند و معیشتشان از طریق آن دستگاه تأمین می‌شده است.

۲ــ گروهی که معاششان را مردم تأمین می‌نموده‌اند یا خود از طریق کارهای شخصی ارتزاق می‌کرده‌اند.

در گروه نخست همین وابستگی اقتصادی سبب نوعی التزام و تعهد در قبال حکومت می‌شد و روحانیان را وامی‌داشت تا بادستگاه رهبری سیاسی همگام شوند و برکلیه خط‌مشیها و تصمیم‌گیریهای دستگاه مهر تأیید زنند. درحقیقت دولت نوعی تکیه‌گاه مؤثر مادی محسوب می‌گشت که طبعاً برطرز رفتار، کیفیت تصمیم‌گیری و قضاوت تأثیر می‌گذاشت و گاه سبب می‌شد که مراجع بروفق مراد حکام دستخط می‌دادند و یا مهر قضاوت می‌نهادند. درنتیجه چنین روندی، عالم از استقلال رأی دور می‌شد و به‌سوی مصلحت‌اندیشی می‌لغزید.

اما در میان گروه دوم، یعنی روحانیانی که متکی به‌مردم بودند ظهور اندیشهٔ اصیل اسلامی، افشای حقایق‌پنهان و جسارت مذهبی زمینه مساعدتری داشت. این‌گروه معمولاً استقلال رأی و آزادی نظر خود را مرهون کمکهای مردم بودند که تحت عنوان نذورات، صدقات، اعانات و امثال آنها پرداخت می‌شد. بدین ترتیب، روحانی را دغدغه‌ای زیر مهمیز قدرت نمی‌برد و علاوه برآن ارتباط با تودهٔ مردم نیز حفظ می‌شد. آشنایی نزدیک با رنجهای تودهٔ مردم وچاره‌اندیشی برحال آنان زمینهٔ گسستگی از هیأتهای حاکم و گرایش به‌قضاوت شرعی را در علما می‌افزود. برای روشن شدن مطلب، اشاره به‌وضع روحانیت بخارا و خیوه خالی از فایده نیست. در حکومت خیوه «نقیب» مقام رسمی برجسته‌ای است و از مهره‌های اصلی نظام حکومت محسوب می‌گردد. «نقیب» که بالاترین مقام روحانی است و

ریاست روحانی خیوه را برعهده دارد رسماً از دولت خیوه مستمری دریافت می‌دارد. و سلسله مراتب تشکیلاتی روحانیت رسمی که زیرنظر وی عمل می‌کند چنین است:

۱— **قاضی کلان:** بالاترین قاضی و رئیس کل محاکم خانات است.

۲— **قاضی اردو:** که در زمان جنگ همراه شاهزاده حرکت می‌کند و شغل دژبان کل را دارد.

۳— **عالم:** رئیس پنج قاضی است.

٤— **رئیس:** تمام قوانین مربوط به‌مذهب را بازرسی می‌کند.

٥— **مفتی:** هرشهری که نسبتاً دارای اهمیت باشد مفتی مخصوص بخود دارد.

٦— **آخوند:** مدرس یا متصدی تعلیم علوم است.

همهٔ این مقامات درترتیب تشکیلات دولتی قرارمی‌گیرند و از دولت‌مستمری دریافت می‌دارند.

در ساخت تشکیلات حکومتی بخارا پست ویژه‌ای به‌نام «نقیب» وجود ندارد و از طرفی به‌تصریح آقای مورز، علما از سوی مردم وکشاورزان واحه‌ها تأمین می‌شوند. بنابراین اگر نتیجه بگیریم که پیوسته درترکستان علما دارای دوپایگاه طبقاتی بوده‌اند به‌خطا نرفته‌ایم. زیرا وجه غالب معیشت علمای خیوه بردولت و علمای بخارا برمردم متکی است. حال باید آثار و جلوه‌های این دو پایگاه را در اندیشه و رفتار این دوگروه جستجوکرد. اولاً علمای بخارا به‌تصریح وامبری‌نسبت به‌علمای خیوه ازسطح علمی بالاتری برخوردارند و دارای جسارت، اندیشهٔ مستقل و آزاد منشی هستند. ثانیاً هنگامی که علمای بخارا درمساجد و حتی خانه‌های خود برمسند قضا می‌نشستند بدون واهمه از قدرت حاکم رأی صادر می‌کردند و از این رهگذر است که گاه در برابر دولت از مردم حمایت می‌کردند. ثالثاً در دفاع از اسلام حتی تاحد استیضاح دولت نیز پیش می‌رفتند. روحانیون بخارا این استیضاح و یا گلایه و نارضایتی را در مجامع و محافل مختلف اظهار می‌کردند، تاحدی که مستشرقین زیرک از این جریان غافل نمانده‌اند و در مکتوباتشان به‌این امر اشاره دارند. عمده‌ترین حساسیت علمای بخارا نسبت به‌زنده‌ترین و حیاتی‌ترین مسألهٔ سیاسی عصر آنها بوده است:

— «چرا سلطان تمام فرنگیها راکه در قلمرو او زندگی می‌کنند تلف نمی‌سازد؟»

— «چرا آنها را تا حال از پرداخت جزیه (مالیات) معاف کرده است؟»
— «چرا هر سال علیه لامذهبها که سراسر مرزهای او را اشغال کرده‌اند اعلان جهاد نمی‌دهد.»[1]

احساس خطر نسبت به غلبهٔ تجاوزگران بیگانه و آگاهی برایدئولوژی اسلامی بازتابی عمیق در شم ژرف سیاسی روحانیون آن عصر داشته است. حضور در زمان، شناخت موقعیت سیاسی و اجتماعی و تحلیل روابط با دول خارجی سبب شده بود که علمای اسلامی بیش و پیش از دولت برماهیت و اهداف استعماری درازمدت قدرتهای همجوار آگاهی یابند.

در صفحات بعد کیفیت نفوذ و زمینه‌چینی برای فتح بخارا و سایر بلاد ترکستان را توضیح خواهیم داد. توصیه و تأکید علما بر کنترل مسافرین، تاجران وسیاحان در ترکستان نتایج چندانی‌در تصمیمات دربار نداشت و نتایج مهلک و غیرقابل جبران این بی‌التفاتی امیر را وقتی درمی‌یابیم که متوجه شویم بعد ازسپری شدن چند سال (۱۸۶۳ تا ۱۸۶۸) اکثر شهرهای ترکستان مانند بخارا، تاشکند و سمرقند به‌دست روسیه تسخیر می‌شود.

نتیجه اینکه علمای بخارا با تکیه برمردم مؤمن و صادق، در اظهار حقایق پیشقدم بودند و برامور داخلی و بین‌المللی تسلط داشتند. بدین ترتیب بود که آگاهی مذهبی به‌شکل توازن مایحتاج مادی و بی‌نیازی از نظامهای جور تجلی می‌کرد و در هیئت شخصیتی دردمند و آگاه تبلور می‌یافت. این است که مذهب و غنای مادی در شکل‌گیری و ظهور یک شخصیت نقش اساسی دارد. البته نباید نقش ایمان و خودآگاهی انقلابی راکه زیر بنای هر حرکتی است فراموش کرد. استقلال مادی تنها به‌عنوان عاملی از مجموعهٔ عوامل مختلف قابل توجه است.

پ- علما ومردم:

روحانیت درطول تاریخ ترکستان نقشی والاتر از هر طبقهٔ اجتماعی درزندگی و سمت‌گیری مردم داشته است. گرایش مردم پیوسته در جهت توسل به‌رهبران مذهبی و تقرب به‌تکیه‌گاهی معنوی بوده است. علما خود برخاسته از میان‌مردم

۱. وامبری، پیشین، ص ۲۴.

بودند و رنجها و مشکلات مردم را لمس می‌کردند. ریچارد،ن. فرای می‌نویسد: «نفوذی که رهبران مذهبی بخارا در دوران قرون وسطی برتودهٔ مردم داشتندمی‌توان به‌نفوذی تشبیه کرد که مجتهدین برمردم شیعی مذهب ایران کنونی دارند.»[1]

درواقع علمای اسلامی پشتیبانان صادق مردم در نبرد با ستم و مقابله با متجاسرین مسلط بودند و به‌عنوان نیرویی مردم‌جوش و مؤثر در جامعه، دربخش اعظم زندگی آنان راهنما، جهت بخش و مشوق نیکی و اخوت بودند. در مواقعی که مردم مورد ستم و جور قرار می‌گرفتند، بنابرحکم «کن‌للمظلوم عوناًوللظالم خصماً» درکنار مظلومین قرار می‌گرفتند، هرچند که به ناخشنودی حکام می‌انجامید. فرای می‌نویسد: «در دورهٔ سامانیان مردم کم کم پیشوایان روحانی را حامیانی در مقابل ظلم و جور حکومت تصور می‌کردند. هنگام شورشهای عمومی و تظاهرات مردم نیز حکومت وقت نمی‌توانست پیشوایان دینی را پشتیبانان مطمئنی برای خود تصورکند. اختیارات وسیعی که مؤسسات مذهبی از آن بهره‌مند بود موجب‌می‌گردید که روحانیون در بسیاری از فعالیتهای دولتی و در زمینه‌های مختلف به‌تفتیش و تحقیق بپردازند.»[2] روحانیت در سطوح مختلف جامعه و ابعاد گوناگون معنوی و مادی مردم نفوذ داشت. مردم علما را مظهر طمأنینه، سکینهٔ خاطر و متانت و تقوا می‌دانستند. این باور براعتقاد مردم و متقابلاً بررسوخ و گسترش دامنهٔ نفوذ روحانیت می‌افزود.

ت- مراتب اجتماعی علما:

علما در ادوار تاریخ در مناصب اجتماعی و سیاسی مختلف اشتغال داشتند. بعد از سقوط سامانیان در بخارا حاکمیت سیاسی نیز برعهدهٔ روحانیت افتاد، گرچه نمی‌توان صراحتاً ادعا کرد که آغاز دست‌یازی علمای بخارا به‌قدرت سیاسی از این دوره بوده است. روحانیت خود از لحاظ اعتبار وسلسله مراتب اجتماعی به‌ترتیب زیر بوده است:

۱- مدرسین مدارس علمیهٔ بزرگ، شاغل یا بازنشسته، که به‌عنوان ناظر مدرسه ویامقام‌بالاومقدس‌حوزه شناخته می‌شوند. معمولاً این‌گونه‌اساتید را با عنوان

۱. فرای، بخارا، ص ۷۵.
۲. فرای، بخارا، ص ۱۱۰.

«تقصیر» یاد می‌کنند که به‌معنای اظهار فروتنی و تواضع در برابر استاد است. امیرمظفرالدین نیز بواسطهٔ اینکه مقامی روحانی کسب کرده بود، از سوی علما تقصیر خطاب می‌شد. از میان این روحانیون و اساتید مدارس که درواقع پایگاه روحانیت و سرچشمهٔ پرورش دینی بشمار می‌روند، گاه عالمی برجسته و ممتاز می‌درخشد که قبول عام می‌یابد و مردم نقاط مختلف به‌مریدی او مباهات می‌کنند، به‌زیارت وی می‌شتابند و با اشتیاق در برابر مراد و تقصیر خود خشوع می‌کنند.

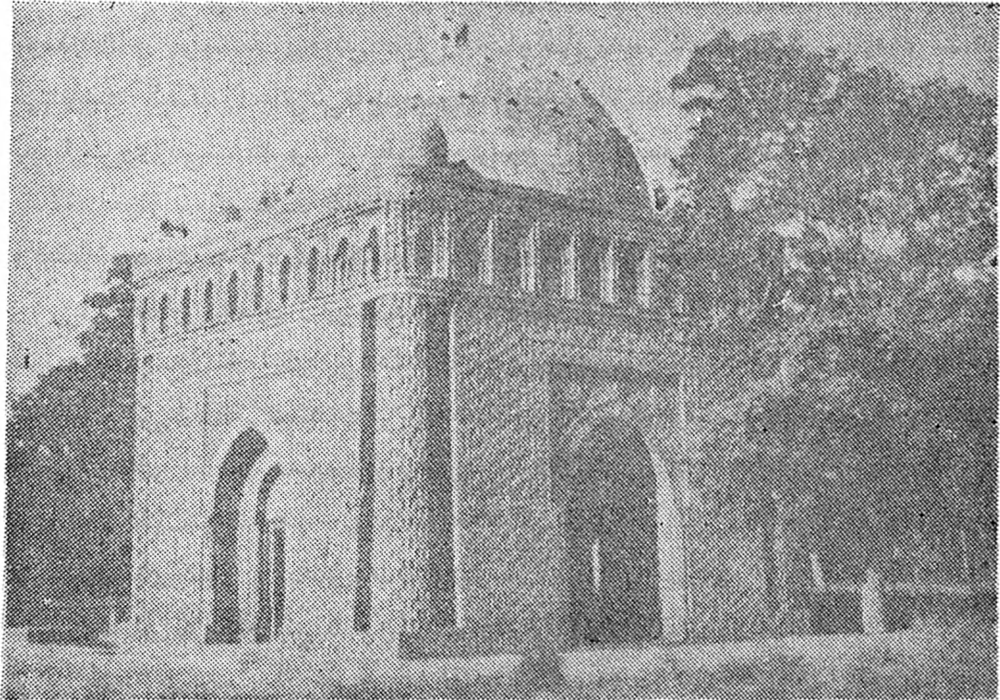
احراز این منصب غالباً از میان گروههای مقدسی چون «خوجه»، «ایشان» و «عطا» صورت می‌گیرد. «خوجه» یا «ایشان» از چهره‌های محبوب عموم مردم‌است.

اینان را منتسب به‌رسول خدا و اولاد پیامبر (ص) می‌دانند و دارای مقام قدسی می‌باشند. مقبولیت این علما را وامبری در حادثه‌ای که در گمش‌تپه بوقوع پیوسته چنین بیان می‌دارد: وقتی که شخصی اقدام به‌سرقت اموال مؤمنی می‌کند، ایشان که از زیارت مکه به‌طرف عمق ترکستان برمی‌گشتند در مقابل مسألهٔ سرقت حساسیت نشان می‌دهند. «ایشان» اعلام می‌دارد هرکس که اموال را برده باشد اگر پس نیاورد او را دعای بد خواهم کرد. مؤلف اروپایی متعجبانه می‌بیند که سارق بعد از اندک مدتی با اموال مسروقه و کفارهٔ آن برمی‌گردد.[1]

مردم نسبت به‌این گروه علاقه و محبت خالصانه‌ای دارند. اهالی قرا در موسم حج بیصبرانه در مسیر کاروان انتظار دیدن علما را می‌کشند تا بدانها منزل ومأوی دهند، و درواقع برسر میهمان کردن خوجه‌و یا شیخ مجادله می‌شود. قابل توجه اینکه مردم ترکستان برای اظهار شوق و عشق به‌اولاد پیامبر از هیچ ایثاری دریغ ندارند. بدین جهت بنابر عادت، آنانی که تمکن دارند، پیشکش تقدیم می‌کنند، وچون امتناع از قبول هدیه موجب ملال خاطر و رنجش معتقدین و مؤمنین می‌گردد علما هدایا را با گشاده‌رویی می‌پذیرند. وامبری می‌گوید «یک نفر ملا وقتی داخل چادر یک ترکمن می‌شود مثل این که به‌خانهٔ خود وارد شده باشد مالک الرقاب همه‌چیز است. حتی در اردوگاههای ایلات دشمن هم نه‌تنها ملاحظه او را می‌کنند بلکه هرگز بدون دریافت تحفه و هدایا از آنجا خارج نمی‌شود. من هم که مرید او معرفی شده بودم بالتبع‌از محبوبیت عالمگیراو برخوردار

۱. وامبری، پیشین، ص ۸۱.

می‌شدم و هرگز در عطایایی که به‌او می‌دادند مرا از قلم نمی‌انداختند و آن عبارت بود از یک نمازلق (جانمازی) با یک لبادهٔ ترکمنی با یک شبکلاه بزرگ نمدی.»[۱]



آرامگاه امیر اسماعیل سامانی در بخارا

روحانیون خوجه و عطا از تکیه‌گاه توده‌ای وسیع برخوردارند و مردم از آنان استمداد و طلب شفاعت می‌کنند. اینان گرچه در خدمت دولت نیستند، اما حکومتها سعی دارند از وجههٔ اجتماعی آنان بهره‌سند گردند، و به همین‌دلیل در جهت جذب روحانیت به‌سمت دستگاه می‌کوشند.

۲ــ روحانیت شاغل در دستگاههای دولتی که چهره مشخص آن «نقیب» یا درواقع رئیس رسمی مذهبی در خیوه است. تفاوت عمده روحانیت دستهٔ اول و این دسته درکیفیت اشتغالشان و نتیجتاً تأمین اقتصادی آنها است. گروه اخیر از دولت حقوق ومستمری دریافت می‌کنند ودر دستگاه حکومتی به‌عنوان وزنهٔ مذهبی تلقی می‌گردند. در این میان آنچه درنگ می‌طلبد این است که از میان همین علما که

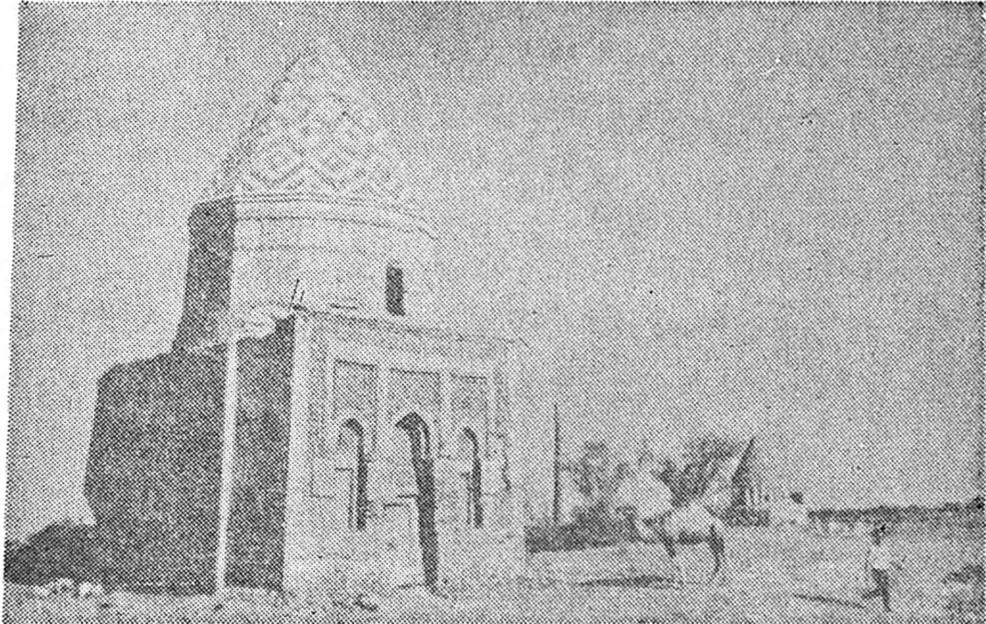
۱. وامبری، پیشین، ص ۸۱.

نیروی خویش را مصروف حکومت می‌کردند چهره‌های برجسته‌ای در علم وتألیف پدید آمدند و شهرهٔ زمان گشتند. دلیل این امر را شاید بتوان وجود کتابخانه‌های پربار دولتی دانست که دامنهٔ مطالعات کسانی را که تشنهٔ تفحص و کاوش علمی بودند گسترش می‌داد. زیرا امکان گردآوری و تهیهٔ آثار علمی برای همه مقدور نبود وناگزیر به‌سوی کتابخانه‌های سلطنتی روی می‌آوردند. نمونهٔ برجسته از این نوع ابوعلی سینا فرزند بخاراست. وقتی وی به‌عنوان آخرین معالج نوح‌بن منصور به‌قصر فرا خوانده می‌شود، ضمن اینکه به‌معالجه سلطان اقدام می‌کند، به‌علاج ناآراسیهای ذهنی خویش نیز نایل می‌آید. در مقابل خودکتابخانه‌ای عظیم با هزاران متن ارزشمند می‌یابد که بعد بزرگترین منبع اطلاعاتی وی می‌گردد. از سوی دیگر تشویق حکام به‌مطالعات علمی و حتی سرمایه‌گذاری فراوان و ایجاد مراکز و محافل تجمع اندیشمندان و هنرپروران که به‌دلایل و مقاصد مختلف توسط‌حکومتها بنیاد می‌گشت، ازجمله عوامل دیگری بود که به‌ظهور چهره‌های علمی منجر می‌شد. مجموعهٔ این عوامل موجبات دربار گزینی دانشمندان وکاتبان صاحب ارج و فضیلت بوده است.

۳ــ روحانیون شاغل در مدارس محلی، این گروه از علما تدریس و ادارهٔ مدارس روستاها و قصبات را برعهده دارند و به‌هستهٔ مرکزی مدارس بخارا و خیوه که اکثراً خود از آنها فارغ‌التحصیل شده‌اند وابسته‌اند و جزو فرمانبرداران صادق اساتید مرکز محسوب می‌گردند. این گروه گاه به‌زیارت علمای اعلام که زمانی با آنها «شریک» (همدرس و همدوره) بوده‌اند، یا نسبت به‌یکدیگر سمت «دام‌الله» (نایب و خلیفهٔ استاد) یا مقام «تقصیر» (استاد بزرگ) را داشته‌اند و سالیانی دراز درمحضرش تلمذکرده‌اند می‌شتابند. همین مراودات سبب ارتباط گروههای پراکندهٔ روحانیت با مرکز می‌شده است. در نتیجه روحانیت ساکن صحاری دور، از همین طریق از مسائل لازم داخلی و خارجی مطلع می‌شده است. مدارس این دسته از علما توسط مردم محلی اداره می‌گردید و با توجه به‌تعداد اندک طلاب سرمایه‌گذاری برای چنین حوزه‌هایی چندان سنگین نبود.

٤ــ روحانیت شاغل در امور زندگی خانوادگی، این گروه از روحانیان با اینکه از سطح علمی متوسطی برخوردارند در پی ادارهٔ خانواده و بار سنگین معاش هستند. و به‌همین جهت جذب مزارع می‌شوند و یا در بازار صاحب دکه و دکان

می‌گردند و بتدریج بین بازاریان به‌عنوان معتمد صنف و یا محل اشتهار می‌یابند. «آق‌سقل بازار» که نظارت بربازار داشته‌اند ازمیان همین جماعت برگزیده‌می‌شده‌اند. حال اگر برهمین تعداد قلیل، عدهٔ زیادی از ملاهایی راکه مدتی اندک در حوزه بوده‌اند مع‌الوصف ظاهر و هیئت طلاب را حفظ‌کرده‌اند بیفزاییم؛ رقم بالایی از زارعین، کسبه و بازاریان را دربرمی‌گیرد.



آرامگاه فخرالدین رازی در اورگنج

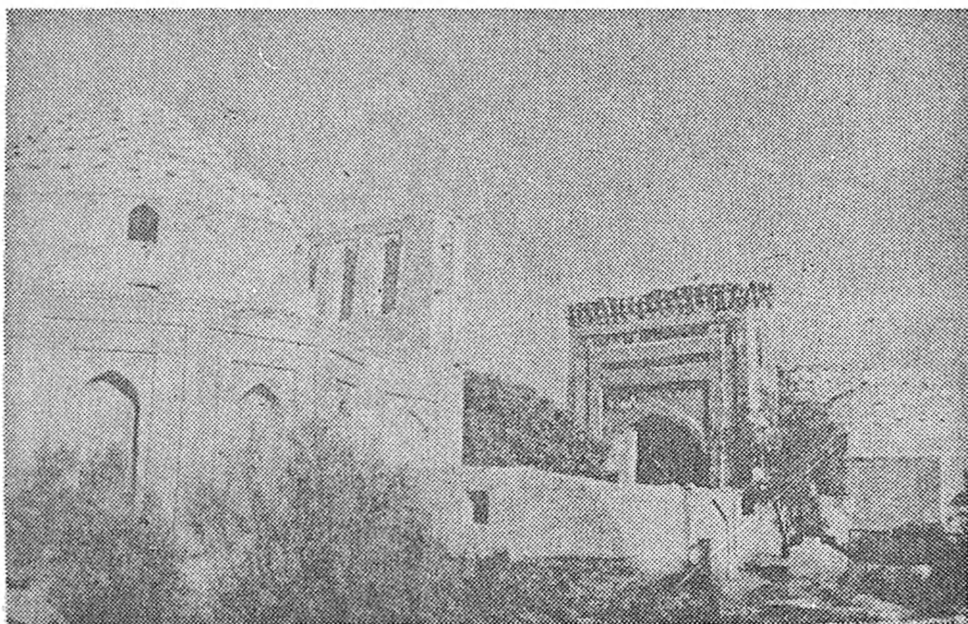
ث- ترکستان مهد علمای اسلامی:

ترکستان پرورشگاه اندیشمندان بزرگ وجایگاه نبوغ و ابتکارات عظیم بوده و تاریخ اسلام آکنده از شواهدی است‌که براین عظمت علمی و متفکرین آن صحه می‌گذارند. دراینجا به‌اسامی بعضی علمای مشهور وآثارشان اشاره می‌کنیم:

۱- حافظ ابوسعید هیثم‌بن کلیب (۳۲۵ ه.ق): در تاشکند سکونت‌داشت.

۲- امام الهدی ابوالیث نصربن محمدالسمرقندی (۳۷۳ ه. ق): آثار او نوازالعیون، الفتوی، خزانةالفقه و شرح جامع صغیر است.

۳- ابوزید وبوسی سمرقندی (۴۳۰ ه. ق): از آثار او اسرار، نظم‌فی‌الفتاوی و تقویم‌الاوله.



آرامگاه نجم‌الدین کبیر در اورگنج

٤ــ حافظ رجا: بیشتر عمرش در سمرقند گذشت.

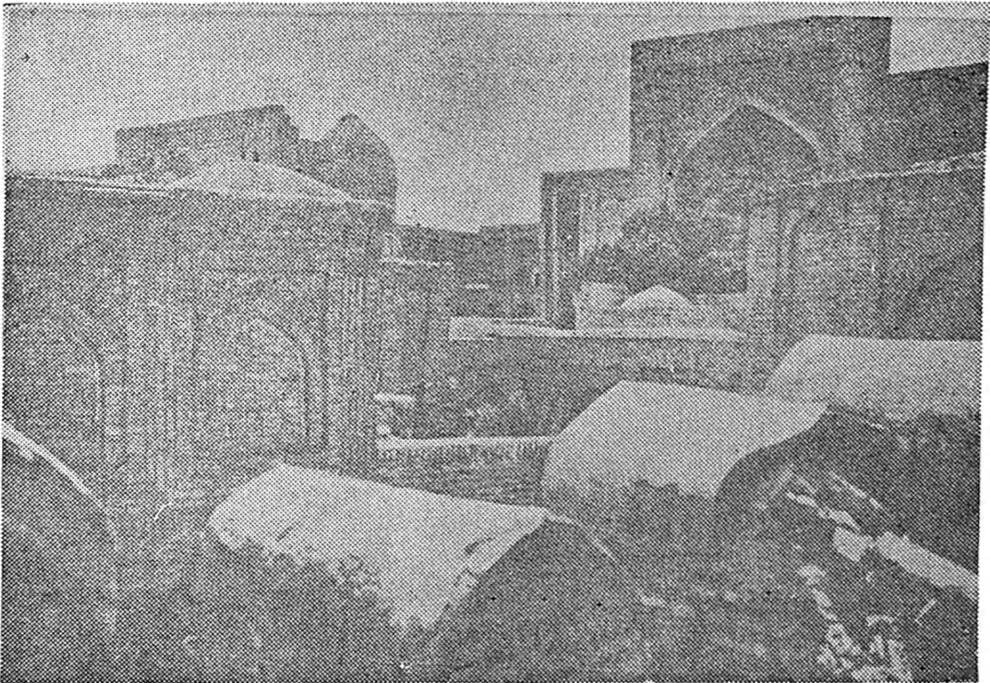
٥ــ امام ابوداود (متوفی ۲۷٥ هـ. ق) و ابن‌ماجه (متوفی ۲۷۳ هـ. ق): از جمله شاگردان حافظ رجا بوده‌اند و صاحبان سنن بزرگ و آثاری بنام در علم‌الحدیث از خود برجای گذارده‌اند. کتب اینان ازجمله **صحاح ستة** است که از منابع معتبر اهل سنت بشمار می‌آید.

٦ــ علاءالدین محمدبن احمد سمرقندی: صاحب کتاب **تحفة‌الفقها** در سمرقند بوده است.

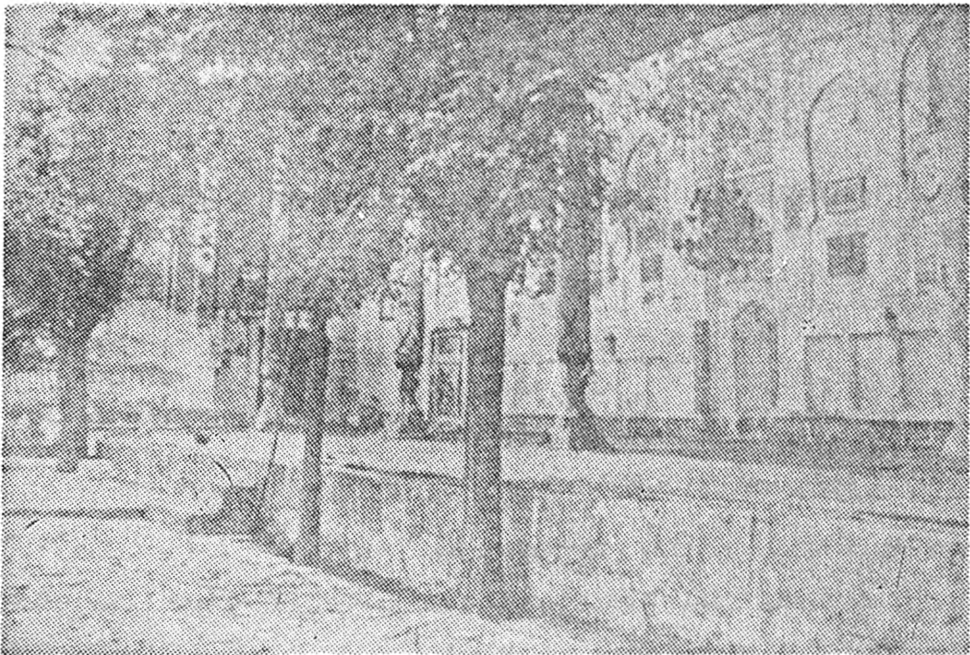
۷ــ ابومنصور ماتریدی: امام بزرگ اهل سنت و از نخبگان علم کلام بوده و در زمینهٔ اصول عقاید اهل سنت و معاندت با معتزله تألیفاتی دارد. او در ماترید، نزدیک سمرقند، زندگی می‌کرده است.

۸ــ خواجه بهاءالدین نقشبندی (۷۱۷-۷۹۱ هـ.ق): مؤسس فرقهٔ نقشبندیه که بخاراییان او را بهاءالدین بلاگردان می‌نامند. ازجمله آثار او دلیل عاشقین، **تحفة‌الطالبین** و **هدیة‌السالکین** است. وی در نزدیکی بخارا مدفون است.

۹ــ امام محمدبن اسماعیل بخاری (۱۹٦-۲٥٦ هـ.ق): بزرگترین محدث



مزار بهاءالدین نقشبند (مجموعهٔ مسجد و مقبره)



مزار بهاءالدین نقشبند (ایوان مسجد)

اسلامی و صاحب الجامع الصحیح که مهمترین منبع حدیث اهل سنت است.

۱۰ــ محمدبن عبدالله هندوانی فقیه، از ائمهٔ بلخ که درسال ۳۶۳ ه.ق در بخارا وفات یافت.

۱۱ــ امام بزرگ ماوراالنهر، ابوبکر، خواهرزادهٔ محمدبن حسین از ساکنین بخارا بود و تألیفات متعددی داشت. وی درسال ۴۳۳ ه. ق وفات یافت.

۱۲ــ بنی موسی: اهل خوارزم بودند و در هندسه و علم حیل (مکانیک) تحقیقاتی کردنـد و اندازهٔ محیط کرهٔ زمین را بدست آوردند و کتاب حیل یکی از آثار آنهاست.

۱۳ــ عبدالعزیزبن احمدالحلوانی: وی را امام‌اهل بخارا خطاب‌می‌کنند و کتاب مبسوط وی مرجع اهل علم و معرفت است.

۱۴ــ ابوعلی حسن‌بن علی قطان مروزی از دانشمندان بزرگ عهد خود ودر طب، ریاضیات، علوم ادبی و دینی استاد بود. وی درسال ۴۶۵ ه.ق در مرو ولادت یافت و به‌سال ۵۴۸ ه.ق در فتنهٔ غزها کشته شد. آثار متعددی در علوم مختلف داشت که مهمترین آنها کتاب کیهان شناخت درعـلم هیئت است.

۱۵ــ ابواسحاق ابراهیم‌بن اسماعیل الصفار استاد قاضی‌خان از خانواده‌ای دانشمند و فقیه برخاست. درسال ۵۷۴ ه.ق وفات یافته است.

۱۶ــ امام طاهربن‌احمدبن عبدالرشیدصاحب فضل وکرم و اهل بخاراست.

۱۷ــ ابـوالقاسم محمود زمخشری خوارزمی معروف به‌جارالله زمخشری در لغت، صرف، نحو، تفسیر، حدیث، فقه، معانی و بیان استاد بود. تولدش در قریهٔ زمخشر خوارزم به‌سال ۴۶۷ ه.ق و وفاتش در شهر جرجانیهٔ خوارزم به‌سال ۵۳۸ ه. ق اتفاق افتاد. از جمله تألیفات فراوان وی کتاب الکشاف است.

۱۸ــ حافظ علی‌بن ابـوبکر بن‌عبدالجلیل، مصنف هدایه اثر مشهور و معتبر فقه حنفی از قصبهٔ مرغینان از توابـع خقند (فرغانه) می‌باشد. کتاب هدایه به‌زبان انگلیسی توسط هلتون ترجمه شده است. حافظ علی درسال ۵۹۳ ه.ق وفات یافت.

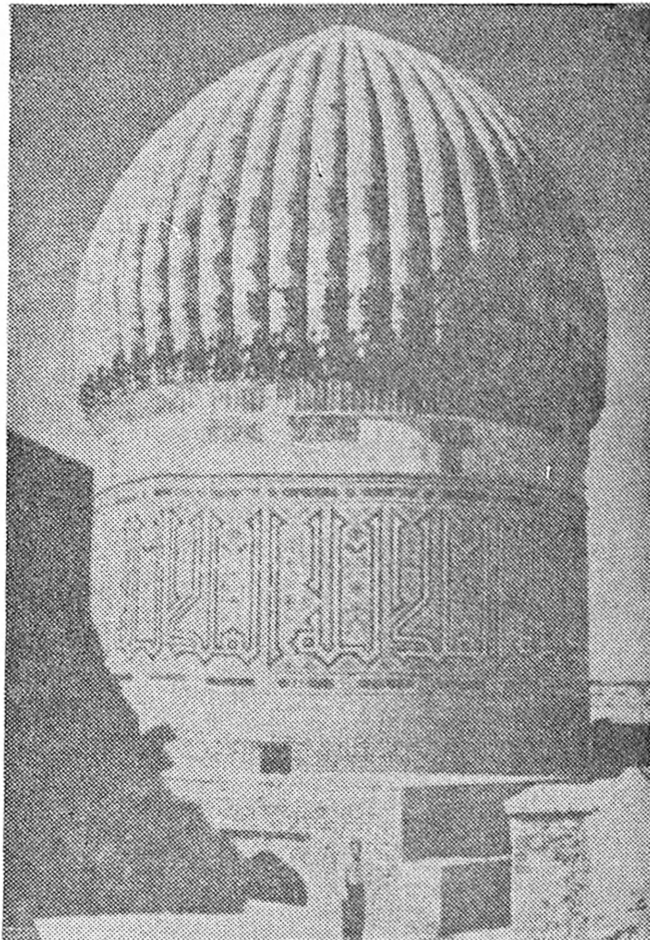
۱۹ــ فخرالدین حسن‌بن منصور معروف به‌قاضی‌خان و تألیفاتش: فتاوی، امالی، محاضر، شرح ادب القضات حضاف، زیادات و جامع صغیر است. قاضی خان درسال ۵۹۲ ه.ق وفات یافت.

۲۰ــ محمدبن احمد السرخسی در فرغانه زندگی می‌کرده است و کتاب

مبسوط وی که شرح حاکم شهید کیکانی است دایرة‌المعارف حنفی محسوب می‌شود. شمس‌الائمه محمدبن احمدالسرخسی در حال اسارت در قلعهٔ اوزجند در اواخر قرن پنجم هجری وفات یافت.

۲۱— محمدبن محمد خوارزمی محدث مشهور در خیوه زندگی می‌کرد و در سال ٦٦٥ ه.ق وفات یافت.

۲۲— ابوبکر خوارزمی نویسنده و شاعر مشهور اسلامی در خیوه بدنیا آمد. در دوران سامانیان زندگی می‌کرد و کتاب معروف مفاتیح‌العلوم را که پیرامون علم کلام، طب، ریاضی و فلکیات است تقدیم یکی از وزرای نوح ثانی کرد، او کتب فراوانی از یونانی ترجمه کرده است.



گنبد خانقاه و کتابخانهٔ خواجه احمد یاسوی در ترکستان

۲۳— محمدبن محمود اهل خیوه ومحدثی گرانمایه‌بوده و درسال ۶۶۰ه.ق وفات یافته است.

۲۴— حکیم ابونصرفارابی از اکابر فلسفه و حکمای اسلامی قرن چهارم هجری است و به‌استادالفلاسفه مشهور است. وی از بسیاری علوم مانند منطق، فلسفه، طب، ریاضیات و نجوم بهره داشت و به‌سبب شرح آثار ارسطو و وسعت معلومات معلم ثانی لقب گرفت. وی درسال ۲۵۹ ه. ق= ۸۷۳ م. در فاراب بدنیا آمد و درسال ۳۳۹ ه. ق= ۹۵۰ م. در دمشق وفات یافت. از آثار فراوان وی احصاءالعلوم، آراء اهل‌المدینة الفاضلة، العقل و المعقول، فصوص‌الحکم و اغراض ما بعدالطبیعه است.

۲۵— بریدة‌بن حصیب (رض) صحابی پیامبر اسلام(ص) بوده و در مرو زندگی می‌کرده است. بعدها یحیی‌بن یعمرو افرادی چند از تابعین عبدالله‌بن بریده در این مرز و بوم بسر برده‌اند. سپس حسین‌بن واقد، ابوحمزه سکری، ابن‌المبارك، فضل‌بن موسی، ابوشمیله، علی‌بن‌الحسن‌بن شفیق و عبدالله‌بن عثمان از شاگردانش بودند.

۲۶— حافظ محمدبن غیلان سرسلسلهٔ محدثین مروکه تمام اصحاب صحاح سته، جز امام داود، از وی تلمذ کرده‌اند.

۲۷— ابودرداء مروزی متوفی در ۳۶۷ ه. ق.

۲۸— هدیه‌بن عبدالوهاب مروزی متوفی در ۲۴۱ ه. ق.

۲۹— محدث اسحاق‌بن راهویه متوفی در ۲۳۸ ه. ق.

۳۰— عباس‌بن معصب نویسندهٔ تاریخ مرو.

۳۱— فقیه ابراهیم‌بن رستم مروزی متوفی در ۲۱۱ ه. ق.

۳۲— ابواسحاق ابراهیم‌بن احمد مروزی که امام فتوی و تدریس عصر خویش و استاد شیوخ نیشابور بوده است. از تألیفات او الجامع می‌باشد. وی در سال ۳۶۲ ه. ق وفات یافت.

۳۳— ابوریحان‌بیرونی که در «بیرون» حوالی خوارزم به‌سال ۳۶۲ ه. ق متولد شده و درسال ۴۴۰ ه. ق در غزنه فوت کرده است. اوکه از مفاخر جهان دانش و اسلام است آثار فراوانی دارد از جمله: آثارالباقیه عن‌القرون الخالیه که درسال ۳۹۱ ه. ق به‌نام شمس‌المعالی قابوس‌وشمگیر دربارهٔ تاریخ و تقویم ایران

قدیم و ملل همجوار به‌زبان عربی نوشت. قانون مسعودی در علم نجوم، تحقیق ماللهند در عادات و اخلاق هندیان، الجماهر فی معرفةالجواهر در شناخت انواع سنگهای گرانبها و التفهیم لاوائل صناعةالتنجیم در حساب وهندسه و نجوم.

۳٤— ابوعلی‌سینا، حسین‌بن عبداللّه‌سینا، که در سال ۳۷۰ ه. ق در قریهٔ خرمیثن از توابع بخارا بدنیا آمد و قرآن، ادبیات، فقه و حساب را نزد پدر و منطق و هندسه را نزد ابوعبداللّه ناتلی آموخت اما بزودی از استاد خویش پیشی گرفت. در مسیر مطالعه و تحقیقاتش ازکتابخانهٔ سامانیان در بخارا استفاده‌های فراوان برد. از آثار اوکتاب شفا به‌عربی که مجموعه‌ای است جامع و مفصل در تمام رشته‌های فلسفه از منطق، ریاضی، طبیعی و الهیات؛ کتاب نجات که در واقع خلاصه‌ای ازکتاب شفاست، کتاب اشارات و تنبیهات به‌عربی که محتوای فلسفی دارد، کتاب حکمةالمشرقیه، دانشنامهٔ علایی به‌فارسی شامل منطق و حکمت طبیعی و الهی است وکتاب قانون به‌عربی که مهمترین کتاب طب است. ابن‌سینا در سال ٤۲۸ ه. ق رخت از این جهان بربست و در همدان مدفون است.

۳٥— شیخ احمد یساوی از شاگردان خواجه‌بهاءالدین نقشبندی و صاحب آثاری چون: مشرب و حکمت می‌باشد.

۳٦— مختومقلی‌فراغی، اندیشمند مسلمان و آزاد مرد انقلاب که در میان بحر خزر و جیحون نغمه‌های آگاهی می‌سرود. او مدتی در مدرسهٔ شیرغازی تحصیل می‌کرده است و به‌مباحث اجتماعی و سیاسی علاقه‌مند بود و از نوادر اندیشمندانی است که در چنین زمینه‌ها و مقولات حساسیت داشته است. آرمانهای والای او در دیوان معروفش که به‌زبان ترکمنی است منعکس می‌باشد. وی در سال ۱۲۰٤ ه. ق= ۱۷۹۰ م. وفات یافت. آرامگاه فراغی در نوار مرزی ایران و شوروی و در داخل خاك ایران در روستایی به‌نام «آق‌طوقی» واقع است.

۳۷— امام ابوبکرمحمدبن اسماعیل ابن‌قفال شاشی، فقیه زبدهٔ عصر خویش بوده و محدث مشهور حاکم نیشابور (٤۰٥ ه. ق)، ابوعبدالرحمن سلمی، حافظ‌ابن‌مفده (۳۹٥ ه. ق)، ابن‌نصروعمربن قطانه از جمله شاگردان وی بوده‌اند. او در میان فقهای شافعی ماوراءالنهر مقامی شامخ دارد. شرحی که بر رسالهٔ امام شافعی نوشت سبب شد که فقه شافعی براساس آن در ماوراءالنهر انتشار یابد. وی در سال

۳٦٥ ه. ق در شاش (تاشکند) چشم از جهان پوشید.



مختومقلی فراغی

۳۸— قاضی ابوحامد احمدبن بشر اهل مرو و شاگرد ابواسحاق بوده است و اثرش الجامع است. وی در سال ۳٦۲ ه. ق وفات یافت.

۳۹— سراج‌الدین علی‌الحنفی ملقب به‌امام‌الحرمین که اهل اوش بود. از تألیفاتش لامیه است که علمای زیادی بر آن شرح نوشته‌اند. وی در سال ٥٦۹ ه. ق چشم از جهان فرو بست.

٤۰— علامه سیدشریف جرجانی (۷٤۰-۸۱٦ ه. ق) ادیب و دانشمند شهیر حنفی مذهب تا سال ۷۸۹ که سال تسلط امیرتیمور بر فارس است در دیار

سعدی و حافظ توطن داشته و در این سال به‌دستور تیمور به‌سمرقند رفته و آنجا اقامت گزیده است. او تا مرگ تیمور در سال ۸۰۷ یعنی مدت ۱۸ سال در سمرقند زیسته و تألیفات زیادی از خود برجای گذاشته است. وی در شیراز بدرود حیات گفت. الاصول المنطقیه، تعریفات العلوم و تحدیدات الرسوم، رساله در فن اصول حدیث، صرف میر به‌فارسی و حواشی و شروح مختلف مجموعه آثار گرانبهای او را تشکیل می‌دهد.

۴۱— خواجه عبدالخالق غجدوانی، از مشایخ نامی ماوراءالنهر و سلسلهٔ خواجگان منسوب به اوست. هشت اصل از اصول یازده‌گانهٔ طریقهٔ نقشبندیه را تدوین کرده است. در سن بیست‌ودو سالگی به‌هنگام اقامت خواجه‌یوسف همدانی (۴۴۰ - ۵۳۵ ه. ق) در بخارا، از وی طریقت می‌گیرد و سپس به‌ریاضت و خلوت و مجاهدت می‌نشیند و پس از چندی به‌ارشاد می‌پردازد. در ۵۷۵ مرگش فرا-می‌رسد و در مولدش قریهٔ «غجدوان» به‌خاک کش می‌سپرند.

۴۲— عمربن محمدبن احمد نسفی سمرقندی حنفی (متولد ۴۶۱ و متوفی ۵۳۷ ه. ق) ملقب به‌نجم‌الدین و مکنی به‌ابوحفص، عالمی متکلم، اصولی، فقیه، مفسر و محدث بود. قریب یکصد رساله در مباحثات فقهی و جز آن تصنیف کرده است. آثار وی عبارتند از: اکمل الاطول، و التیسیر فی التفسیر، العقائدالنسفیه، طلبة الطلبه، تاریخ سمرقند و جزآن.

۴۳— سعدالدین مسعودبن عمر تفتازانی (متولد تفتازان در ۷۲۲، وفات سرخس در ۷۹۱ یا ۷۹۷ ه. ق) از شانزده سالگی به‌تصنیف کتب پرداخت. از آثار اوست: شرح العضد، شرحا التلخیص المطول والمختصر، شرح القسم الثالث من المختاج والتلویح فی اصول الفقه، والمقاصد، شرح عقایدالنسفیه در علم کلام، شرح الشمسیه، شرح التصریف والارشاد در علم ادبیات عرب، حاشیهٔ علی الکشاف و کتب دیگر. وی مورد احترام امیرتیمور بود و به‌دعوت وی به‌سمرقند رفت.

۵- طبابت در ترکستان

طبابت و مداوا در ترکستان چون دیگر نقاط به‌شکل سنتی مرسوم بوده است و گیاهان مواد دارویی مهمی بشمار می‌رفته‌اند. افراد متبحر و کاردان فن

طبابت در تلاش بوده‌اند که با ترکیبات مواد گیاهی و تحصیل معجونی از چند مادهٔ طبیعی، هنگام بروز بیماریها قدم مثبتی بردارند. این اکسیر یا داروی شفابخش کاربرد فراوانی داشته است. گرچه در نیمهٔ دوم سدهٔ نوزدهم کار طبابت در بخارا از اعتبار زیادی برخوردار بوده، ولی گاه لغزشهایی نیز داشته است. در مورد شیوع نوعی بیماری و طرز معالجهٔ آن، سیاحانی چون وامبری و هنری‌مورز توضیحاتی بدین شرح داده‌اند:

این بیماری را وامبری «رشته» و مورز «برص» نامیده‌اند. برص نوعی کرم است که در اینجا موسوم به ریستا است و طول آن به ده متر می‌رسد و علقه و مضغهٔ آن در آب است. رود زرافشان کانون رشد این نوع کرم است. هرگاه شخصی یک استکان از آب زرافشان بنوشد کافی خواهد بود تا دچار این کرم (رشته) گردد. اولین علامت بروز آن خارشی است که در پا و سایر قسمتهای بدن احساس می‌شود و پس از آن لکه‌ای ظاهر شده و کرمی به‌ضخامت یک نخ از آن محل سر بیرون می‌آورد که طول آن بنابر قول وامبری غالباً به‌یک «اون» بالغ می‌شود. در موقع بروز نزدیک به‌یک‌دهم جمعیت را مبتلا می‌سازد. این مرض در بندرعباس ایران هم بیداد می‌کرده است. گاهی دو تابستان متوالی در بدن شخص واحد ظاهر می‌شود.

طرز معالجه: در ظرف چند روز باید کرم سرزده از بدن را به‌دور آلتی نظیر آنچه تار ابریشم را به‌دور آن می‌پیچند یا یک میخ چوبی کلاف کرد. این طرز معالجه معمولی است که در حین مداوا هیچ درد محسوسی ندارد. ولی اگر درضمن پیچاندن، کرم قطع شود، اطراف موضع فوراً متورم می‌گردد و به‌جای یک انگل هشت تا ده عدد سر برمی‌آورد و بیمار باید لااقل یک هفته بستری شود و درد فوق‌العاده‌ای را تحمل کند. اشخاص پردل و بردبار در همان موقع بروز امیدوارند «رشته» را ریشه کن کنند. سلمانیهای بخارا در این کار به‌اندازه‌ای مهارت دارند که در این‌گونه موارد می‌توانند جای جراح را بگیرند و در یک لحظه آن قسمت از گوشت را که به‌خارش افتاده بردارند. پس از آنکه با این عمل مختصر کرم بیرون آمد، جای زخم خودبخود در مدت کمی معالجه می‌شود.

این شیوهٔ مداوای امراض در اکثر نقاط ترکستان معمول و منطبق بر کتب و رسالات اطباء و صاحب‌نظران در علم طب بوده که تا آن زمان وجود داشته

است[۱]. جالب این است که شخصی چون دکتر ولف که مسافرتهای او به ترکستان (آسیای میانه) موجب شهرتش شده بود در مراجعت به‌انگلستان همین بیماری را با خود سوغات می‌برد و برای رهایی از این بیماری به‌خبره‌ترین جراح انگلستان به‌نام «سربنژامن بروری» رجوع می‌کند و پزشک معالج دستوری را می‌دهد که سلمانیهای شرق بکار می‌بردند.[۲]

ظاهراً چنین پیشامدی برای هنری‌سورزکه در سال ۱۸۷۱ م. تحت عنوان تاتار و در هیئت تاتاران وارد بخارا شده بود رخ می‌دهد، و در شهر «میلان» کرمها را از بدنش خارج ساخته معالجه‌اش می‌کنند. حقیقت این است که مسلمین و ترکستانیان سابقه‌ای تاریخی در علم طب دارند. کتاب قانون ابوعلی‌سینا که در علم پزشکی است، مدت پانصد سال در دانشگاههای اروپا تدریس و به‌عنوان کتاب معتبر طبی شناخته می‌شد. سخن درباب سابقهٔ علم طب در اسلام بسیار است. ولی پرداختن به‌این موضوع درحوصلهٔ این متن نیست.

۱. به‌عنوان نمونه می‌توان از جلال‌الدین خوارزمی (امیر جوان و شجاع ترکمن، فرزند سلطان محمد خوارزمشاه که نبردهایش با مغولان معروف است) یادکرد. او برای مداوای یک اسیرکه مبتلا به‌مرض «رشته» بوده از طبیبی (حکیم الزمان) استمداد می‌طلبد و طبیب روغن شفافی روی سینهٔ بیمار می‌ریزد و با میلی استخوانی به‌کندن کرمهایی که بسان دانه‌های برنج برزخمهای خشکیده فرورفته بودند پرداخته ومی‌گوید:
کرم گذاشته است... ولی قرآن مجید می‌گوید: «خداوند به‌شمار بیمارها برای درمان آنها دارو آفریده است.» وقتی از زخمها خون جاری شد طبیب روی آنها را با پنبهٔ آغشته به مرهم پوشانده و دستور داد تمام بدنش را نوارپیچ کنند.
نقل از: واسیلی‌یان، چنگیزخان، ص ۹۸.

۲. واسبری، پیشین، ص ۲۳۸.

فصل پنجم

۱ـ تشکیلات حکومتی بخارا

«الخلافة تکون باجماع المؤمنین و مشورتهم»
امام اعظم ابوحنیفه

تشکیلات حکومتی بخارا از قدرت کنترل و نظارت قاطعی برخوردار بود. امیرمظفرالدین در رأس آن قرار داشت و به‌قول وامبری «امیر هم فرمانده کل قوا، هم شاهزاده و هم روحانی بزرگ محسوب می‌گردید.» کارمندان عمدهٔ دولت اعم از لشکری و کشوری به‌سه طبقه تقسیم می‌شدند: «کته سپاهی»، «ارته سپاهی» و «آشاقی سپاهی». بنابر یک قاعدهٔ رسمی غیر از عروق‌دارها (صاحبان خانواده) کسی را در دونوع اول نمی‌توان پذیرفت. ملاك پذیرش و راه یافتن یرلیق، بلیق (نشان و علامت)، کاردانی و غیره بوده است.

سلسله مراتب حکومتی:

سه طبقه‌ای که ستونهای حکومتی بخارا را تشکیل می‌داده‌اند عبارتند از:

الف ـ کته سپاهی:

۱ــ **آتالیق:** آتالیقـها در حکومت خیوه نقش «مشاورین دولت» را داشتند. در بخارا نیز اصولاً نقش آتالیق چنین باید باشد. تعداد آنها را خود امیر تعیین می‌کرده و بیشتر از ازبکها پذیرفته می‌شده‌اند.

۲ــ **دیوان‌بیگی:** در بخارا به‌منشی دولت اطلاق می‌شده است.

۳ــ **پروانه‌جی:** از ایـن جهت بدین نام خوانده می‌شده که امیر وقت او را برای رساندن پیغامهای اساسی به‌جهات مختلف اعزام می‌داشته است.

ب ـ ارته سپاهی:

۱ــ **طوق‌سابای:** و اگر صحیح‌تر بگوییم «طوق صاحبی»، کسی بوده که به‌جای پرچم یک «طوق» در دست داشته است.

۲ــ **ایناق:** ایناقها در خیوه در رأس تشکیلات حکومتی بعد از امیر قرار داشته و عدهٔ آنها چهار نفر بوده است که از خویشاوندان امیر و با او همخون بوده‌اند.

۳ــ **میاخور:** که محاسب بوده است.

پ ـ آشاقی سپاهی:

۱ــ **چورآقاسی:** یا اگر صحیح‌تر بگوییم «چهرهٔ آقاسی» یعنی مرد روبرو، از این جهت بدین نام خوانده می‌شده کـه در پذیراییهای رسمی روبروی امیر می‌ایستاده است.

۲ــ **میرزاباشی:** منشی عمده.

۳ــ **یساول‌بیگی و قره‌قول‌بیگی.**

٤ــ **یوزباشی:** فرمانده صدسوار.

٥ــ **پنجه‌باشی:** فرمانده پنجاه سوار.

٦ــ **اون باشی:** فرمانده ده سوار.

علاوه بر اینها باید از افسران دربار نیز نام برد، چه دارای مرتبهٔ بلنـد بوده‌اند.

۱ــ **قوش بیگی:** سمت وزیر و یا صدراعظم حکومت را برعهده داشته و عزل و نصب وی به‌میل و اختیار امیر بوده است.

۲ــ **مهتر:** مهتر عنوان وزیرکشور بوده که علاوه بر امورکشوری، امور داخلی دربار را نیز برعهده داشته و باید همیشه از نسل «سارت» (از نسل ایرانیان) می‌بوده است.

۳ــ **دستور خانجی:** سمت ناظر را داشته است.

۴— **زقیاتچی:** که مأمور گمرک بوده و شغل وزارت دارایی را داشته و لذا ریاست در خانهٔ امیر هم با او بوده است.

۵— **محرمها:** که توضیحش در جای دیگر آمده پیشخدمتهای مخصوص بوده‌اند که برای امور اداری گماشته می‌شده‌اند و اکثراً برای تهیهٔ گزارش و اخذ اطلاعات به‌نقاط مختلف اعزام می‌گردیده‌اند. مشاغل دیگری نیز مانند: آداجی (دربان کاخ)، بقال (متصدی آذوقه) و قبلاً سلام قاضی (یعنی کسی که به‌جای امیر جواب سلام مردم را می‌داده) نیز وجود داشته که امیر منسوخ کرده است. چنین مراتب حکومتی را تقریباً در کلیهٔ نقاط آسیای میانه با اندک تفاوتی می‌توان یافت.

در سال ۱۸۶۳ م. سلسله مراتب تشکیلات خیوه، پس از امیر که «پدر ملت» خوانده می‌شد بدین ترتیب بود:

۱— **ایناقها:**

۲— **نقیب:** مقام و ریاست روحانی را داشت و از بین «سادات» (اولاد پیغمبر) انتخاب می‌شد.

۳— **بی:** وظیفهٔ حفاظت امیر را داشته و در سمت راست امیر می‌جنگیده است.

۴— **آتالیق:** مشاور دولت.

۵— **قوش بیگی:** صدراعظم.

۶— **مهتر:** وزیر کشور و دربار.

۷— **یساول‌باشی:** رئیس تشریفات.

۸— **محرم:** بواسطهٔ نفوذی که در سلطان خیوه داشته جزو ارکان اصلی تشکیلات اداری محسوب می‌شده است.

۹— **مین‌باشی:** فرمانده هزار سوار.

۱۰— **یوزباشی:** فرمانده صد سوار.

۱۱— **اون‌باشی:** فرمانده ده سوار.

همانطور که مشاهده شد شکل حکومت و نوع مشاغل و انتصابات بجز در مورد «نقیب» تقریباً مشابه بوده که توضیح آن در فصل چهارم آمده است.

۲- امیر بخارا

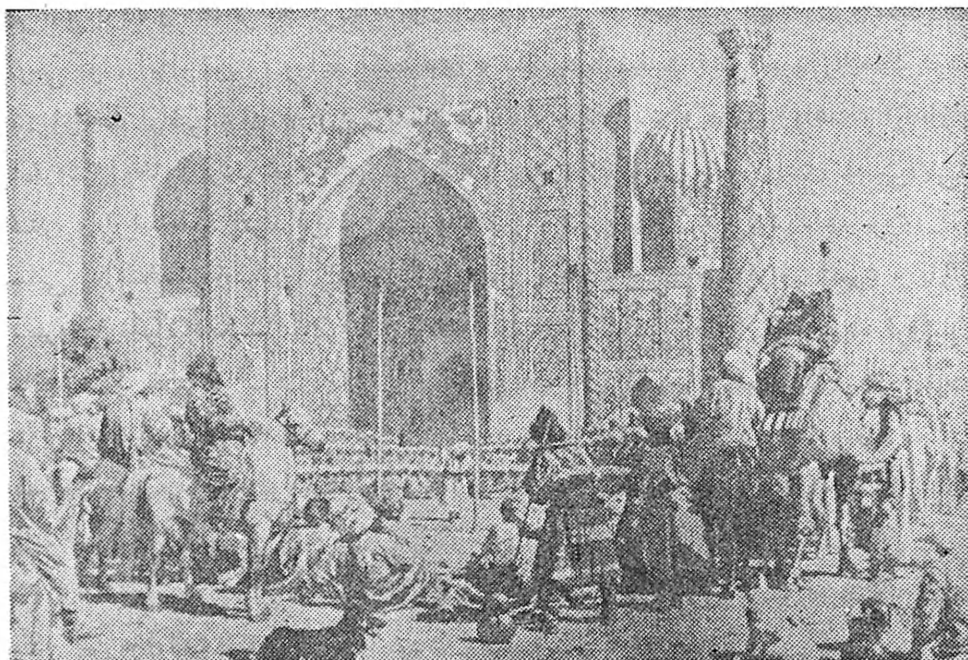
الف- نگاهی به‌موضع‌گیری سیاسی-اجتماعی امیر:

حاکم بخارا که اصطلاحاً امیر نامیده می‌شود، مظفرالدین بخارایی است. او پس از پدر بر مسند حکومت نشست. پدرش امیرنصرالله بود که بنابر قول مشهور شخصی مستبد و سبکسر بوده است. امیرمظفرالدین از نژاد ازبک بود و مدتهای مدید در مدارس ترکستان به‌کسب علم اشتغال داشت و چنین برمی‌آید که امیر فعلی و ملای دیروز، از فرهنگ طبقه‌اش (علما) متأثر گردیده بود. وی به‌اجرای احکام مذهبی تأکید داشت، خود در مساجد حضور می‌یافت و گاه بر سر قبر «حضرت بأوالدین»[1] حاضر می‌شده و نماز می‌گزارد.

وی سنتهای شرق اسلامی را حفظ می‌کرد و غذا را با دستان خود می‌خورد و علاقهٔ چندانی به‌آزار مردم نشان نمی‌داد. اما در مقابل پدیدهٔ دأب و عادات شکل گرفته و رایج اجتماعی مدارا و تساهل نشان می‌داد و درواقع در قبال بافت اجتماعی جامعه مقاومت نمی‌کرد. بیشتر بر حفظ مناسبات موروثی جامعه تأکید داشت تا تغییر و اصلاح ساختار نظام پرسابقه وکهنهٔ موجود. انطباق «قوانین سنتی مرسوم» با «اعتقادات اسلامی» معضلی بود که در نهایت دست امیر را می‌بست و وادار به‌خضوع و تسلیم در برابر هنجارهای اجتماعی می‌کرد. امیرمظفرالدین بیشتر به‌تحکیم، اقتدار و ثبات می‌اندیشید تا تحولی ریشه‌ای و بنیادین. «بافت سنتی موروثی» محور فعالیتها، روابط و مناسبات اجتماعی و اقتصادی بود.

در مجموع می‌توان گفت که الگوها و انگاره‌های امیر تلفیقی از فرهنگ و ارزشهای متداول اسلامی و رسوم و عرف حاکمان و حکمرانان در طول تاریخ بود. وقتی که قدرت سیاسی بخارا را بدست گرفت، بعضی از رسوم را که تناسب با

۱. بهاءالدین نقشبند، صوفی و تارک دنیا بوده و مراحل والای طریقت و تصوف را طی کرده است. او به‌بنیانگذار فرقهٔ نقشبندیه معروف است. در ترکستان شهرت بسزایی یافته است و مردم و زوار او راخواجه بأوالدین بلاگردان لقب داده‌اند. وی در سال ۷۱۷ ه.ق در شهر بخارا درده قصرعرفان متولد و در سال ۷۹۱ ه.ق وفات یافت. صومعه و مسجد و مقبرهٔ او که در نزدیکی بخارا برپاست، درحدود ۹۱۰ ه.ق به‌امر عبدالعزیز خان بنا شده است.



امیر بخارا در جشن شکرگزاری پیروزی بر روسها

باورهای مذهبی نداشت حذف کرد. مثلاً ممانعت از احداث قصر گرانبها توسط شاهرخ که از ایران متواری گشته و به‌بخارا پناهنده شده بود و یا تشویق به‌ساده زیستن و دوری از تجمل. این رویه را امیر خیوه (محمدامین) نیز در پیش گرفت مثلاً غلیان را تحت نام مبارزه با انواع بدعتها ممنوع اعلام کرد.[1]

شدت عمل و نظارت وی بروضعیت کارمندان و صاحب منصبان حکومتی گاهی در جهت نزدیکی هرچه بیشتر با احکام مذهبی بود و البته این گونه نظارتها و دقتها بروجههٔ مذهبی امیر مظفرالدین می‌افزود. اما از طرفی در برابر عادات و آدابی که مذهب مجاز نمی‌شمرد نیز گذشت می‌کرد البته اگر دستگاه حکومتی بخارا برشالوده‌های اسلامی تأکید می‌کرد، در برابر رفتارهای سنتی که با اسلام مباینت داشت ساکت نمی‌ماند.

وی چندین محل اقامت را از امرای قبلی به‌ارث برده بود. از قبیل «قصر ارک» در بخارا که شهرت تاریخی دارد و قصر «شرن بودن» که اقاستگاه خارج از

۱. هدایت، سفارتنامهٔ خوارزم، ص ۷۱.

شهر امیر بود، و مظاهر تجدد به‌اندرون آن راه یافته و باب طبع مهمانان و مأموران خارجی بود. ابزار تولید، روابط اقتصادی و مالکیت، کیفیت قبلی خود را حفظ کرده بود. زراعت اراضی عمده بخارا به‌دست مالکان زمین بود و برای زراعت، از بازار برده‌فروشی بخارا برده خریداری می‌شد. گرچه برده‌ها بتدریج آزادی نسبی می‌یافتند، ولی استعداد افراد قربانی مطامع و بهره کشی مالکان می‌گردید و نیروی کار انسانی به‌استخدام زمینداران در می‌آمد. امیر برده فروشی را جایز می‌شمرد و بازار برده‌فروشی چون دیگر اصناف بازار علناً رایج بود. در بخارا بازار برده فروشان همانند دیگر نقاط ترکستان، ایران[1]، افغانستان و... طبیعی جلوه می کرد. طبقات متمایز اقتصادی نیز کماکان وجود داشت. بدین ترتیب حفظ روابط زیان بخش اجتماعی، دأب و ساختار کهنه که مخالف با روح اسلام بود، از جمله نقاط ضعف امیر محسوب می‌شد.

آرمینیوس وامبری در سال ۱۸۶۳ میلادی در بازگشت امیر از جنگ خقند — که بین بخارا و خقند در گرفته بود — در سمرقند با او ملاقات می کند. امیر به خاطر پیروزی برخقند مراسم جشن و سرور برپا داشته بود و مردم سمرقند به‌مهمانی (صدقه) دعوت شده بودند. در چنین زمانی نویسندهٔ اروپایی او را چنین توصیف کرده است: «من امیر را در سمرقند ملاقات کرده‌ام، سن او چهل‌ودوسال است و قامتی متوسط و ظاهراً تمایل به‌چاقی دارد. چشمهایش مشکی و ریشهایش تنک و رویهمرفته قیافه‌اش بسیار دلپسند است. خوشبختانه مظفرالدین‌خان، امیر فعلی، برخلاف پدر خود در حفظ آداب مذهبی و اخلاق بسیار سختگیر است و هیچ جنایتی را به‌او نمی‌توان نسبت داد وسر تجلیل واحترامی که ازطرف زیردستان نسبت به‌او به‌عمل می‌آید در همین است.

هنری مورز نویسندهٔ سوئیسی امیر مظفرالدین را شخصی آرام و با وقار می‌داند که چشمانش را سرمه می کند و عمامهٔ سفید و یا سبز کشمیری ممتاز برسر می‌گذارد. مورز می‌نویسد: «درمهمانیها جبه‌های شال می‌پوشید که در یراق

۱. ناصرالدین شاه قاجار برده‌داری را حمایت و تشویق می کرد. شاه قاجار در مقابل هراسیر ترکمن پنج اسب و به‌ازای هرسر ترکمن که پیشکش حضورش می کردند، یک‌صد ریال می‌پرداخت. در تهران بازار برده فروشان رونق داشت و زنهای تکهٔ ترکمن را به‌مبلغ گزاف می‌فروختند. نقل از هنری مورز، سفرنامهٔ ترکستان و ایران، ص ۱۹۳.

حاشیهٔ آنها سنگهای گرانبها نصب شده بود. روزی لباس رسمی او از مخمل قرمز بود که تا زانوهای او می‌رسید و روی سینه‌اش به‌وضع مخصوصی یراق دوزی شده و قدری پایینتر از سینه نشان بخارا که عبارت از یک ستاره است نصب شده بود. بالای آن در یمین و یسار نشانهای سنت آستانیس لاس و سنت اندره مکلل به الماس که امپراتور روس برای او فرستاده بود بچشم می‌خورد. قدری بالاتر نزدیک گردن نمونهٔ ثانی از نشان بخارا بود که یک الماس در مرکز آن نصب شده و بزرگی الماس به‌قدر یک تخم کبوتر بود. بعضی نشانهای دیگر نیز داشت که مکلل به‌سنگهای گرانبها بود.»

به‌هرحال فرهنگ علما و باورهای اسلامی در تکوین شخصیت امیر بی‌تأثیر نبود. بسیاری از احکام و دستورات برمبنایِ ارزشهای اسلامی پی‌ریزی شده بود و در حقیقت آیین اسلام در نحوهٔ ادارهٔ مملکت و زندگی خصوصی وی دارای نقش عمده‌ای بود و در اکثر تشکیلات حکومتی و شخصی امیر رسوخ داشت. وی را از لحاظ فردی و اجتماعی شخصی متدین و شخصیتی مذهبی در ردیف علما دانسته‌اند. مؤید این نظر اطلاعاتی است که در منابع مختلف آمده و شاید بتوان گفت که شخصیت علمی و مذهبی او برشخصیت حکومتی‌اش غلبه داشته است.

نشان طبقه‌ای: دو نوع نمود طبقه‌ای را در زندگی امیر مظفرالدین می‌توان یافت. یکی مربوط به‌حیات علمی امیر و دیگری شخصیت حکومتی اوست. در واقع سابقهٔ روحانیت او زمینه‌ساز جلوس وی برمسند حکومت بشمار می‌آید زیرا حکام در طول تاریخ معمولاً از چند طبقهٔ مشخص شاهزادگان، ملاکین، سپاهیان و روحانیان بوده‌اند.

در واقع تنظیم و ربط ارزشهای دوران تحصیل علوم دینی با دوران حکومت معضلی بوده که امیربخارا تلاش می‌کرده است تا در رفع آن توفیق یابد.

نشان حکومتی: هرگروه، ایل، نژاد، ملت، دولت و حکومت برای خود نشانه و علامت خاصی دارد که کارشناسایی را تسهیل می‌کند. این نشانها ممکن است برحسب آرمانها به‌صور مختلف ظاهر شوند، نشان حکومتی امیرمظفرالدین «الحکم بالعدل» بوده است. این‌شعار ریشه در یک جریان عمیق فرهنگی دارد و در اندیشهٔ اسلام و تاریخ اسلام نهفته است. دردین اسلام عدالت و قسط معنایی ویژه و وسیع دارد که ناظر برکلیهٔ اعمال انسانها و کیفیت روابط اجتماعی است.

عدالت و قسط هریک به‌ترتیب در قرآن ۲۶ و ۲۷ بار آمده است.



ورود امیر به سمرقند

آنچه وامبری در بارهٔ مهر امیر آورده چنین است: «وقتی زمام قدرت را در دست گرفت مهر معنی داری با مضمون «حکومت با عدالت» برای خود ترتیب داد و تاکنون هم به‌مفهوم آن وفادار مانده است و هزاران شایعه‌ای که در این باب در جریان است انسان را وادار به‌قبول آن می‌کند و خود او هم سعی دارد زندگانیش را با این شایعات وفق دهد. البته اگر بخواهیم موضوع را از نقطه نظر اروپایی نگاه کنیم، به‌این شدت عمل امیر نمی‌توان نام عدالت داد زیرا مهتر، یعنی شخصیت دوم مملکت را به‌علت اینکه نگاهی مشکوک به‌یکی از کنیزان او انداخته به‌دست جلاد سپرده بود.»[1]

ب- تدابیر امیر برای تعادل:

امیر بخارا نسبت به‌بزرگان و صاحب منصبان دربارش نهایت سختگیری را مبذول می‌داشت و ممکن بود آنها را برای کوچکترین اهانت به‌مرگ محکوم

۱. به‌ظن قوی تنها این عمل، دلیل صدور حکم قتل نبوده است. با توجه به‌پانویس مؤلف این خبر با شک و گمان آمده نه به‌ضرس قاطع.

کند، ولی در مجازات مردم محروم چندان افراط نمی‌کرد. مردم این تفاوت رفتار با قدرتمندان و مردم عادی را بسیار می‌پسندیدند و به‌همین دلیل او را «کشندهٔ فیل (مظهر قدرت) و حامی موش (مظهر ضعف)» می‌نامیدند[1]. وی با تجمل و هرچه که به‌سادگی و اعتدال زندگی فعلی زیردستانش زیان می‌رساند جداً مخالفت می‌کرد. ورود اشیاء زائد و مخصوصاً کالاهای گرانبها به‌هیچ عنوان مجاز نبود. قوانینی وجود داشت که بکار بردن هرگونه تجمل در مسکن و لباس را محدود می‌کرد و ناقض قانون بدون مراعات شخصیت و مرتبه به‌مجازات مقرر می‌رسید.

افزون طلبی را مجاز نمی‌شمرد. شاهرخ‌خان فرمانده کل قوا یا «سردار کل» امیر که از نوادگان خانوادهٔ سلطنتی قاجاریه بود؛ پس‌از آنکه از حکومت استرآباد (گرگان) دست کشید به‌بخارا پناهنده شد و در آنجا مدت چندین سال با عزت و احترامی که درخور اصل و نسبش بود زندگی کرد ولی چون می‌خواست به‌رسم کشور خود رفتار کند با هزینهٔ بسیار خانه‌ای مانند خانه‌های تهران یعنی دوطبقه بنا کرد و لوازم غیر عادی نظیر پنجره‌های شیشه‌ای در آن عمارت بکار برد و این بنا گویا جمعاً پانزده‌هزار تیلا[2] که در نظر بخاراییها مبلغ گزافی بود تمام شد. ارتفاع آن به‌اندازه‌ای بود که قصر امیر را تحت‌الشعاع قرار می‌داد. امیر که از ابتدا از جزئیات کار اطلاع داشت منتظر ماند تا ساختمان به‌پایان رسید و سپس شاهرخ‌خان به‌اتهام ارتکاب بعضی اعمال خلاف شرع، نخست محبوس و سپس تبعید شد. خانه‌اش توقیف گردید و به‌تصرف امیر درآمد. پیشنهاد کردند خانه را به‌مبلغی بیش‌از آنچه تمام شده بود بخرند ولی امیر نپذیرفت و فرمان داد تا آن را خراب کنند و چون خرابه‌های آن هم تا حدی جلال و شکوه خود را حفظ کرده بود، دستور داد آن را با خاک یکسان و همسطح زمین ساختند و تنها چوب‌بندی آن را به‌مبلغ دویست تیلا به‌یک نانوا فروختند. این عمل برای آنهایی که شیفتهٔ جلال و هزینهٔ هنگفت آن ساختمان شده بودند پاسخی تمسخرآمیز محسوب می‌شد[3]. این اعمال تحت نام مبارزه با بدعت صورت می‌گرفت، کما اینکه امیر خیوه نیز سخت با این گونه اعمال مخالف بود، و دیدیم که استعمال غلیان را بی‌فایده و

۱. وامبری، پیشین، ص ۲۴۴.
۲. هرتیلا برابر با سیزده فرانک و چند سانتیم بوده است.
۳. وامبری، پیشین، ص ۲۴۵.

بدعت دانست و ممنوع کرد

پ- دادخواهی مردم

دادگستری و دادخواهی از جمله اموری است که پیوسته ذهن مردم بویژه محرومان و رنجبران را بیدار و امیدوار داشته است. دولتها نه‌تنها به‌دادخواهی و فریاد تظلم مردم وقعی ننهاده‌اند بل دادخواهان را نیز به‌اسارت گرفته‌اند. در تاریخ اسلام نیزکمتر افراد صالح به‌قضاوت نشسته‌اند و تا به‌حال نیز تنها سست اعتقادان پاسدار این سنت بوده‌اند. قضات که مسؤول صدور حکم و قضاوت اسلامی بوده‌اند، همیشه در برابر احکام شریعت، قدرتهای حاکم را تحمل کرده‌اند. دولتها نیز بنا به‌اقتضای مشی سیاسی یا منافع خود عمل می‌کرده‌اند و برآن بوده‌اند که قضاوتها را در راه تأیید این مشی و اسلوب به‌خدمت بگیرند و علما را به‌عنوان مهر تأیید و شرعی جلوه دادن استخدام کنند و وسیلهٔ توجیه جنایات و تحکیم قدرت قرار دهند. نخستین موج مخالفت با چنین سیاستی از ابوحنیفه آغاز می‌گردد. وی با رد مقام «قاضی کلان» برای همیشه بر موج خون خویش می‌نشیند و شهید شاهدی می‌شود برجنایت منصوریان تاریخ[1] و نهیب به‌متفکرین و علمای هرزمان که استقلال و اعتقاد گواراتر از مقام کلان و تکیه زدن برتخت جور است.

بعد از آن تاریخ زیدیان، علویان، امام احمد حنبل و بسیاری علمای متعهد این راه سرخ را پیمودند، تا اینکه در سده سوم «عدم دخالت در حکومت جور» به صورت یک جریان مهم در بین علمای اسلام ظهور کرد. ریچارد،ن. فرای می‌نویسد: «بسیاری از علمای دینی رغبتی به‌منصب قضا نشان نمی‌دادند و حتی وقتی به‌چنین مقاماتی که انتصاب به‌آن از طرف مقامات غیر روحانی (دولتی) بعمل می‌آمد منصوب می‌شدند؛ از قبول آن عذر می‌خواستند.[2]

دادگستری در بخارا: در بخارای سدهٔ نوزدهم دستگاه قضایی توسط روحانیون و علمای برجسته اداره می‌شد و قضات در مقابل دولت از استقلال نسبی برخوردار بودند. البته قضات هیچ‌گاه در برابر دولت قد علم نمی‌کردند زیرا امیر

۱. ابوجعفرمنصور اول، خلیفهٔ عباسی که امام اعظم، ابوحنیفه به‌دست او شهید شد.
۲. فرای، بخارا، ص ۱۱۱.

زندگی خود را طوری ترتیب داده بود که خوشایند علما نیز باشد. شکل دیگر دادگستری حل وفصل و قضاوتی بود که امیر شخصاً انجام می‌داد. بدین ترتیب که هرصاحب حقی مجاز بود که به‌دربار برود و شخصاً به‌حضور امیر شکایت ببرد. اگر تحقیقات وکسب اطلاع برای صدور رأی امیر لازم بود، مأمورانی (محرم) را به‌محل می‌فرستاد و بعد ازگزارش کامل واستحصال، حکم صادر می‌گردید. قابل‌توجه این است که شاکی می‌توانست حتی از مقامات محلی، اگر مرتکب تعدی شده بودند، نزد امیر بخارا دادخواهی کند. در این خصوص وامبری می‌نویسد:

«هریک از رعایا که از حاکم محل ناراضی باشد، یا تصورکند اهانتی به او وارد شده می‌تواند به‌شاه شکایت کند. در چنین مواردی یک نفر محرم[1] معین می‌کند که با او به‌ولایتش برمی‌گردد و موضوع را رسیدگی کرده گزارشی ترتیب می‌دهد که امیر طبق آن، تصمیم نهایی را اتخاذ می‌کند.»[2] البته این گونه تشکیلات قضایی در سایر نقاط ترکستان به‌صورت‌رسم وجود داشته است. امیرخیوه منظم‌ترین دستگاه دادگستری را ترتیب داده بود. عمل قضاوت در مساجد صورت می‌گرفت، یا در اتاق مخصوص قضاوت که گاه متصل به‌خانهٔ مسکونی قاضی بود و یا در اتاقی از خانهٔ وی انجام می‌شد. وظیفهٔ امیر خیوه نیز نظیر امیر بخارا دایر کردن بار عام بود تا مردم بتوانند احقاق حق کنند. وامبری می‌نویسد: «در خیوه هر کس می‌تواند شکایات خود را نزد حاکم ایالت یا شهر ببرد که در این صورت مطلب مطابق «عرف» حل و فصل می‌شود. یک نفر حاکم هر کس که باشد حتی خود خان موظف است هرروز بار عامی که مدت آن از چهار ساعت کمتر نیست ترتیب دهد و جز در مواقع بیماری به هیچ وجه نمی‌تواند از انجام این وظیفه شانه خالی کندو چون احدی را نمی‌توان از این جلسات روزانه طرد کرد، لذا شاهزاده مجبور است غالباً کوچکترین شکایات را شخصاً گوش بدهد.»[3]

احتمال می‌رود که مهارت قضات گرچه به‌کار مردم محروم می‌آمد ولی قادر

۱. پیشخدمتهای مخصوص امیر که تعدادشان برحسب مقتضیات تغییر می‌کرده و در مواقع لزوم به‌عنوان نمایندهٔ سلطان به‌ولایات اعزام می‌شده‌اند. همچنین سایر وظایف درباری چون پذیرایی از مهمانان خارجی را نیز برعهده داشته‌اند.
۲. وامبری، پیشین، ص ۴۵.
۳. همان، ص ۴۱۴.

به‌سمت‌گیری انقلابی و تغییرات اصولی در تاروپود اجتماع و طبقات مختلف نبود زیرا کنترل عام را هم دولت به‌رأی خویش منوط کرده بود.

در طراحی برنامه‌های دادگستری صرف نظر از محتوا، روش قضاوت و بار عام را باید ستود. رویه‌ای که در ترکستان رایج بوده و امیر مظفرالدین نیز پیشهٔ قضاوت ساخته بود، تا حدودی فاصلهٔ بین مردم و حاکمان را تقلیل می‌داد و همین ارتباط مستقیم و اظهار تظلم، از شکاف و تنافر جبری میان حکومت و مردم می‌کاست. امیر بخارا اینگونه امور را که ملهم از مذهبش بود احیا کرد و برارزشهای کهن تاخت. رسم «سلام قاضی» راکـه مدتها قبل سلاطین و حکام از جمله سلطان نصرالله (پدر امیرمظفرالدین) پایبند آن بوده و در نظام ارزشی جامعه وارد کرده بودند از بین برد. رسم «سلام قاضی» سنتی بود که سلاطین پیشین در بازدیدهای خود از مجامع و اجتماعات و بازدیدهای عمومی بکار می‌بردند و سلام ومحبتهای مردم را یک نفر گماشته و مأمور در کنار سلطان به‌جای او جواب می‌گفت، و شاه خود را از شر جواب و لب‌گشودن خلاص می‌کرد. امیرمظفرالدین این دأب نابجای کهن را حذف کرد.

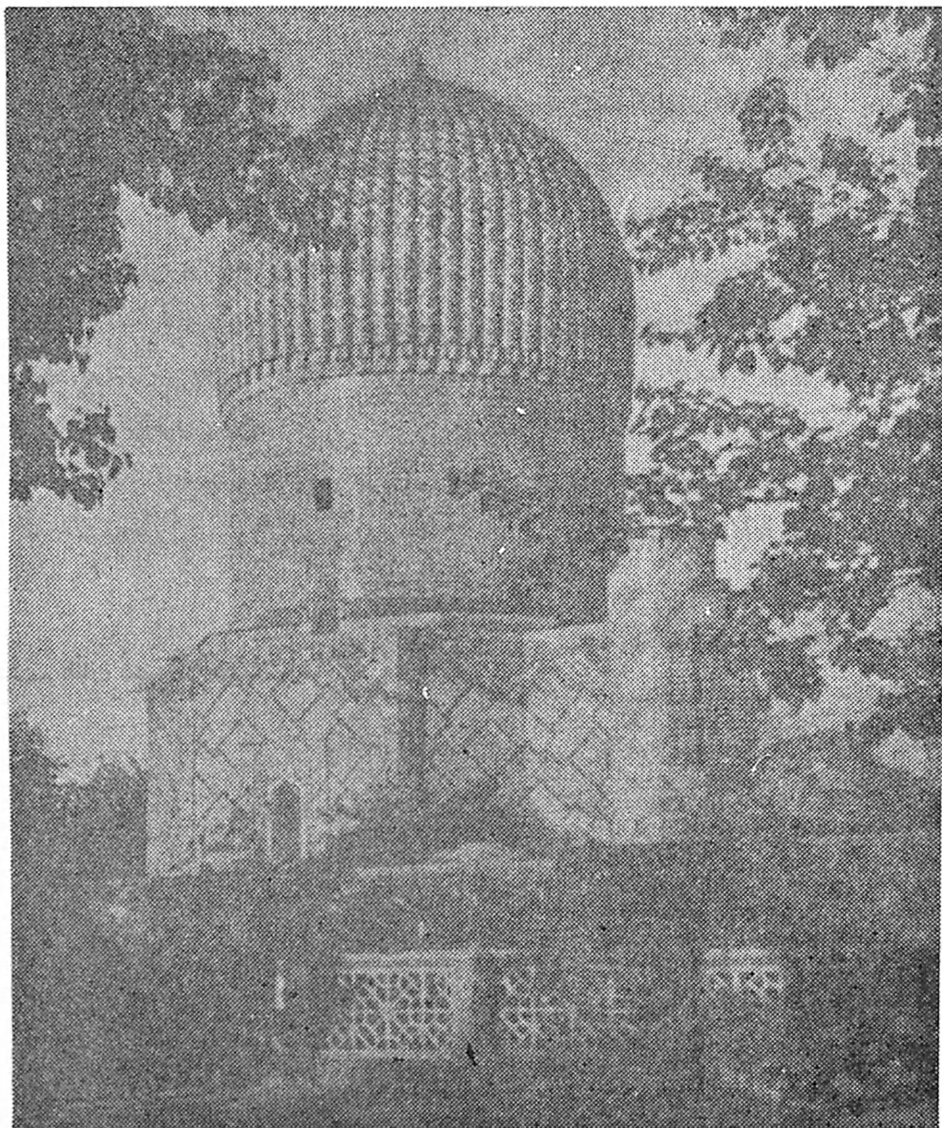
ت- زندگی خصوصی امیر:

نگاهی به‌زندگی خصوصی امیر در شناخت دقیق و نتیجتاً قضاوت واقع‌بینانه دربارهٔ او مؤثر خواهد بود. برآیند اطلاعاتی که در این خصوص موجود است‌گرچه همه‌جانبه و مکفی نیست، بدین قرار است:

امیرمظفرالدین که سخت پایبند آداب مذهبی بوده، چهار زن عقدی و در حدود بیست خادمهٔ زر خرید درحرم خود داشته است. زنان عقدی در بخارا متولد شده‌اند و خادمه‌ها اسیر جنگی بوده‌اند که امیر برای تنظیم و رسیدگی به‌وضعیت خانوادگی به‌استخدام درآورده است. وظیفهٔ خادمه‌ها فقط مواظبت از بچه‌های امیر بوده است. امیر، بنابر قول وامبری، بالغ برشانزده فرزند داشته است. ده‌تن از فرزندان او دختر و شش تن پسر (یاتوره) بوده‌اند. دو دختر ارشد وی زوجهٔ حکمران «سرپل» و «آخچه» بودند ولی چون این دو شهر به‌تصرف افغانها درآمد دامادهای امیر که درحقیقت شاه بی‌تاج و تخت بودند، میهمان پدرزن خود گردیدند.

مسؤولیت ادارهٔ حرمسرا نیز برعهدهٔ دو زن بوده است. مادر شاه که سابقاً

جزو اسرای ایرانی (و اهل قدمگاه نیشابور) بود و مادر بزرگش «حکیم آئیم» نظم



نمای آرامگاه تیمور لنگ در سمرقند

کاملی در حرمسرا برقرار کردند بطوری که شهرت عفت و عصمت آن در همه جا ورد زبان بود. ورود به‌حرمسرا برای اشخاص غیر روحانی بکلی ممنوع و مجازات آن اعدام بود. هرگونه نگاه و خیالی هم که نسبت به‌آن مکان مقدس می‌شد از

جرایم اساسی بشمار می‌آمد. فقط شیخ و ملایی که به‌انفاس قدسیه مشهور بود در آنجا پذیرفته می‌شد.

بنای خرج سفره و تزیینات و سایر احتیاجات روزانه در حرم برصرفه‌جویی کامل قرار داشت. زنهای امیر نه‌تنها لباس خود بلکه لباس امیر را نیز می‌دوختند و امیر تمام کارها را از نزدیک بررسی می‌کرد. می‌گویند تمام مخارج آشپزخانهٔ قصر والاحضرت از روزی پانزده تا بیست تنقه (تقریباً ۷۰ سانتیم) تجاوز نمی‌کرد. احتمال می‌رود این مطلب درست باشد زیرا در سفرهٔ معمولی شاهزاده هیچ گونه غذای کمیاب دیده نمی‌شده و به‌برنجی که با چربی گوسفند طبخ گردیده قناعت می‌شده است.

در سرزمینی چون بخارا که از ریاست فایقهٔ آن گرفته تا فقیرترین زارع به یک نوع غذا قانع هستند دیگر عبارت «سفرهٔ سلطنتی» مفهومی ندارد.[1]

۳- پلیس بخارا

الف- عنان شهر در دست پلیس:

پلیس بخارا نقشهای متنوع و گسترده‌ای در حفظ امنیت داخلی شهر بازی می‌کرد. در جوامع توسعه نیافته و فقر زده، سطح نابرابر وضعیت معیشتی طبقات اجتماعی و عوامل ناشی از آن طبعاً برتشنج و هرج‌ومرج اجتماعی می‌افزاید. در حکومت امیرمظفرالدین، پلیس از قدرت وسیعی برخوردار بود. پلیس بخارا در حفاظت و پاسداری امنیت داخلی شهر تلاش می‌کرد، از بروز اختلافات جلوگیری بعمل می‌آورد، احتمالاً به‌گشودن گره و معضل نه چندان مهم اجتماعی مبادرت می‌ورزید و افراد خاطی و تبهکار را دستگیر کرده به‌مراجع قضایی می‌سپرد. پلیس که تحت نظر امیر عمل می‌کرد و اوامر او را تنها حکم قابل اجرا می‌دانست، تثبیت وضع موجود، آرامش داخلی و انتظام امور شهر را برعهده داشت. این وظیفه چندان سهل نبود، خصوصاً اگر توجه داشته باشیم که هجوم اقوام مختلف، تردد تیره‌ها و قبایل متفاوت و خصومتهای نژادی ریشه‌دار احتمال برخوردهای

۱. وامبری، «درویش دروغین»، ص ۲۴۶. شیوهٔ امیر خیوه نیز در زندگی خصوصی چنین بوده است. رجوع شود به‌سفارتنامهٔ خوارزم، ص ۸۷.

تند را شدت می‌بخشید. طبیعت خشمگین و متفاوت این مسافرین، ناسازگاری و عدم تحمل محیط وسایر عوامل برانتظام شهر صدمه زده و خطر ستیز و مناقشهٔ خشن را فراهم می‌ساخت. بنابراین وجود پلیسی که شهر را برپایهٔ اصول و مقرراتی حفظ کند موجه می‌نمود. بخش اعظم دستورات دریافتی پلیس مبتنی براجرای احکام و مسائل مذهبی بود. امیر بخارا که خود جزو علمای بارز بشمار می‌رفت، نیروی پلیس بخارا را برای نظارت اعمال ظاهری که دین‌اسلام ضروری دانسته بسیج می‌کرد و از تظاهر به‌حرام و منافی عفت و استنکاف از دأب اجتماعی باز می‌داشت. خطر عمده‌ای که دستاویز پلیس بخارا گشته و این نهاد را به‌سوی شدت عمل سوق می‌داد پدیدار شدن خلقیات متفاوت، تجمع بینشها و فرهنگهای متنوع، خطر ترویج فرهنگ بیگانه در برابر فرهنگ مذهبی و تداخل آن با ارزشهای موجود بود و لذا پلیس تدابیرقاطعتری را اعمال می کرد. بدین گونه وجود افراد خارجی و اثرگذاری آنها برفرهنگ مردم ایجاب می کرد که نیروهای امنیتی در مسؤولیتهایشان حساس و دقیق باشند.

تشخیص حضور جاسوسها و خبر چینان بلاد بیگانه و شناخت آنها و تمیز ماهیت پنهان مأمورین اجانب که با رخنه و دست یازیدن به‌اطلاعات مهم بخارا ممکن بود در آتیه سبب ایجاد دردسرهایی بشوند عمدتاً برعهدهٔ پلیس بود. بی‌جهت نیست که «رحمت بی»افسر ارشد پلیس بخارا به‌وامبری که ملبس به‌لباس صوفیان وارد شهر بخارا می‌شود ظنین گردید. وامبری می‌نویسد «رحمت‌بی افسر عمدهٔ امیر که مأموریت داشت بخارا را از لحاظ امنیتی اداره کند، همان روز امر داده بود در مورد من از حاجیهای همراهم استنطاق کامل بعمل آید.»[۱] دو نفر انگلیسی به‌نام «کنگی» و «ستودارت» نیز که مأموریت جاسوسی و کسب اطلاعات از بخارا و نواحی و قبایل آن را داشتند توسط مأموران دولتی دستگیر شده بودند. برای دولت بخارا این گونه کنترلها در اتخاذ مشی مناسب خارجی نقش مؤثری داشت. بخارا طعمهٔ چرب و لذیذی بود که از هرسو طمع رخنه در آن داشتند. امپراطوری انگلستان، روسیهٔ تزاری و دولت قاجاریهٔ ایران هر کدام مترصد تصرف آن سرزمین بودند. از قدرتهای رقیب، قدرتی فایق می‌آمد که می‌توانست در بخارا

۱. وامبری، پیشین، ص ۲۲.

بیشتر نفوذ کند. بدین جهت است که این امر در بخارا از تمام شهرهای آسیا که تاحال شناخته شده، جدیتر بوده است. رئیس پلیس همه‌روزه‌شخصاً در تمام بازارها و اماکن عمومی که قبلاً جاسوسها و مأمورین زبردست خود را در آنجا پراکنده بود گردش می‌کرد.[۱]

ب- پلیس بخاراو آرمینیوس وامبری:

برای اینکه به‌شیوه‌ها و شگردهایی که پلیس بخارا برای تعیین هویت اصلی و شناخت‌ماهیت مزدوران بیگانه‌بکار می‌بست آگاه شویم؛ به‌تجسسهایی که رحمت‌بی رئیس پلیس بخارا جهت شناخت چهرهٔ اصلی درویش دروغین، وامبری، بعمل آورده دقت می‌کنیم (گرچه «رحمت‌بی» توفیق ارائهٔ ادلهٔ محکم نیافت و قبا، ردا، اطوار وادای صوفیانهٔ وامبری جانش را نجات داد).

وامبری می‌نویسد: «اما دولت را به‌این آسانی نمی‌شد فریب داد. رحمت‌بی که ذکرش گذشت چون نمی‌توانست با من علناً تماس حاصل کند، جاسوسهایی در اطرافم گماشته بود. اینها همیشه در ضمن بحث از موضوعهای مختلف تعمداً صحبت فرنگستان را به‌میان می‌آوردند و امید داشتند ندانسته چندکلمه از روی بی‌احتیاطی از دهانم خارج شده سرضمیرم را فاش سازم.»[۲]

این مأمورین مخفی دولت غالباً حاجیهایی بودندکه مدت زیادی در قسطنطنیه اقامت داشتند و می‌توانستند تشخیص بدهندکه وامبری زبان و عادات آنجا را داشته است یا نه؟ وامبری می‌نویسد: «هنگامی‌که حرفهای آنها را بدون ابرازکم حوصلگی مدتی گوش می‌دادم، معمولاً حالت تنفر و انزجار به‌خود می‌گرفتم و از آنها خواهش می‌کردم راجع به‌چنین موضوعی این همه گفتگو نکنند و می‌گفتم: من مخصوصاً قسطنطنیه را ترک کردم که در میان فرنگیهای جهنمی که گویا فهم و شعور خود را مدیون اهریمن هستند دیگر زندگانی نکنم و حالا که به خواست خداوند در بخارای شریف هستم دیگر نمی‌خواهم تلخی خاطرات گذشته را با سعادت فعلی بیامیزم....» این نمونه‌ای از شگرد برخورد و موضع‌گیری مأمورین

۱. وامبری، پیشین، ص ۴۴۳.
۲. وامبری، پیشین، ص ۲۳.

دول استعماری است. مقدستر و کاتولیک‌تر از پاپ و مؤمن و متعصب‌تر از شیوخ بخارا!! «وقتی رحمت‌بی دریافت که از طریق شهادت مأمورین خود نمی‌تواند هیچ گونه اتهامی برمن وارد سازد، درصدد احضارم برآمد. بدیهی است این عمل را به‌این صورت انجام داد تا مرا به‌صرف یک «پلو» عمومی دعوت کند و در مجلسی که نوعی دادگاه بنظر می‌آمد در حضور علمای بخارا بار یافتم. هنوز به‌آستانه در نرسیده بودم که فهمیدم با آزمایش سختی روبرو خواهم شد، و حقیقتاً هم این‌مجلس امتحانی بود که در آن می‌خواستند با سؤالات پیچ در پیچ پرده از روی ناشناس بودن من بردارند. خوشبختانه به‌موقع ملتفت این خطر شدم و برای اینکه غافلگیر نشوم، به جای آنها خودم شروع به کسب اطلاعات گوناگون از آنها نمودم. به‌عوض جواب دادن سؤال می‌کردم و به‌عوض دفاع، حمله می‌نمودم و آن فقها مجبور بودند تفاوت بین بعضی دستورات مذهبی از قبیل «فرض»، «سنت»، «واجب و «مستحب» را برای من شرح بدهند. حدتی که بخرج دادم اثر مساعد داشت و بزودی مباحثهٔ گرمی راجع به‌بخشهایی از هدایه و شرح وقایه[1] و رسالات نظیر آنها درگرفت. با کمال دقت شروع به‌تمجید کرده و اظهار داشتم علمای بخارا نه‌تنها نسبت به‌من بلکه نسبت به‌تمام علمای قسطنطنیه هم برتری دارند. همین‌قدر کافی است که بگویم از این امتحان علوم الهی صحیح وسالم بدر رفتم و ملاهای همکارم — منظور ملاهای همسفر و راهنماست — با ایما و اشاره به‌رحمت‌بی حالی کردند که خبرگزار او دچار اشتباه سختی شده است و اگر نخواهد مرا یک نفر از برجسته‌ترین‌ملاها بداند، لااقل باید یک بارقهٔ ناگهانی بشمارد که مأموریت دارد نور الهی را برای روح مؤمنین واقعی به‌ارمغان ببرد.»[2]

در بخارا نظارت بر قوانین تحدید رفت و آمد توسط پلیس صورت می‌گرفت و مقررات منع عبور و مرور و تجمع در شب به‌مرحلهٔ اجرا در می‌آمد. امیر مظفرالدین اعلام داشته بود که «میرشبها (مستحفظین شب) حق دارند حتی خود او را اگر درساعات ممنوعه درحال گردش ببینند توقیف کنند.»

این مقررات به‌قول وامبری دو ساعت بعد از غروب آفتاب به‌مرحلهٔ اجرا

۱. درحال حاضر نیز هر دو ازکتب درسی بعضی مدارس اهل سنت است. موضوع این کتابها مسائل فقهی است و علمای حاضر مجلس اساتید این رشته بوده‌اند.

۲. وامبری، پیشین، ص ۲۳۴.

در می‌آمد. این اقدام ممکن بود به‌چند دلیل صورت بگیرد:

۱ — کنترل و نظارت بیشتر بر شهر و جلوگیری از دزدی، سرقت و تعدی افراد که در شب به‌مراتب امکان عملی بیشتری دارد.

۲ — مذهب در برپایی چنین مقرراتی سهیم بوده است. سنت «زودخوابی» به‌وسیلهٔ مذهب توصیه می‌شود. بیدارشدن در صبح صادق و برپاداشتن نماز صبح مورد تأکید قرار گرفته و حتی خوابیدن در طلوع فجر مکروه شمرده می‌شود.

با همهٔ این تفاصیل از کمیت و کل تشکیلات پلیس بخارا اطلاعی دردست نداریم و مشخص نیست که کنترل شدید پلیس تا چه میزان بر گردهٔ طبقات محروم جامعه سنگینی می‌کرده است. اما آنچه مسلم است فشار و سرکوب متوجه اقشار پایین جامعه بوده است.

۴- ارتش بخارا

الف- ارتش قبل از سقوط:

در سرزمینهای کوچکی چون بخارا و خیوه ارتش در تعیین و تثبیت نوع حکومتها و تحولات سیاسی نقشی اساسی داشت. کودتاهای داخلی و یا تهاجمات خانیه‌ها نسبت به‌حکومت خیلی تند و ضربتی و با فاصلهٔ زمانی کوتاه صورت‌می‌گرفت. دولتهای ترکستان هیچ‌گاه از ارتشی نیرومند برخوردار نبوده‌اند و کودتاهای پی‌درپی دلیل وجود ارتشی نامنضبط و نابسامان بوده است. در عین حال ارتش بخارا منسجم‌ترین و مقتدرترین نیروی نظامی در ترکستان محسوب می‌شد، ولی از لحاظ تجهیزات نظامی عقب مانده و فاقد وسایل جدید رزمی بود.

تعداد عراده‌های توپ و مسلسل در واقع از حد تعدادی که به‌غنیمت‌گرفته شده بود تجاوز نمی‌کرد. در سال ۱۸۶۳ م. در بخارا فقط چهارده توپ مفرغی —ابتدائی و بی‌اندازه بلند — وجود داشت که امیر در لشکرکشی فاتحانهٔ خقند به‌عنوان غنیمت به‌پایتخت خود آورده بود. دولت بخارا خود رسماً از هیچ یک از کشورهای صنعتی جهان محموله‌های پیشرفتهٔ نظامی وارد نمی‌کرد. روسیه که بالاترین رقم مبادلات با بخارا را داشت، مایل نبود مواد صنعتی و یا تجهیزات جدید نظامی در اختیار بخارا قرار دهد.

قوای ارتش بخارا را بالغ بر چهل‌هزار تخمین زده‌اند. این تعداد قوای‌دائمی ارتش محسوب می‌شد و مردم آن سامان ادعا داشتند که تا شصت‌هزار نفر قابل افزایش بوده است. واسبری خود شاهد سی‌هزار نفر از ارتشیان بوده که به‌سوی نبرد با خقند می‌رفته‌اند. قسمت اعظم این نیرو از مردم بخارا که به‌شجاعت معروف بودند و از کارشی تأمین می‌شده است. افراد نظامی در زمان صلح در واقع حقوقی دریافت نمی‌داشتند ولی عنوان و منصب سپاهیگری در بخارا امتیاز خاصی‌محسوب می‌شد. و سپاهیان از احترام ویژه، شغل و حیثیت عالی برخوردار بودند. با بروز جنگ مزد افراد به‌بیست تنقه — تقریباً ۱۰ فرانک — در ماه بالغ‌می‌شد و سواره‌نظام مجبور بود مخارج مرکبهای خود را نیز از این حقوق بپردازد. ارتش بخارا در مواقع ضروری متوسل به‌ولایات خراج‌گزار می‌شد و سرباز جمع می‌کرد یا مزدور موقتی تهیه می‌دید.

سربازان مزدور معمولاً از میان طبقات فقیر و پایین جامعه برگزیده می‌شدند و در مقابل بازوان قوی و اندام ورزیده و کارآزمودهٔ جنگی آنان وجه ناچیزی پرداخت می‌شد. در جنگ خقند، در ارتش بخارا بیش از هزار نفر مزدور که ازمیان طوایف ترکمن انتخاب شده بودند وجود داشت.

ب- ارتش بعد از سقوط:

در تسخیر سمرقند ارتش بخارا فعالانه جنگید زیرا که نتیجه جنگ سمرقند سرنوشت حکومت مستقل بخارا را تعیین می‌کرد. قشون پیاده نظام روس پس از عبور از رود زرافشان به‌نبرد با سربازان ترکستانی پرداخت و عاقبت، بخارا نیز چون سمرقند، درسال ۱۸۶۸ بر قلمرو امپراتوری روس افزوده شد.

ارتش بخارا بعد از سقوط از بین نرفت و روسیه نیز در اندیشهٔ فشار بر بخاراییان نبود. همین اندازه که از دیدگاه سیاسی مسلط شده بود، برای مدتها کفایت می‌کرد. هر روز صبح موزیک نظامی به‌صدا در می‌آمد تا برنامه‌های تمرینی آغاز شود. در ۲۲ اکتبر ۱۸۸۴ میلادی طبق تعلیمات امیر مظفرالدین، توپچی باشی که سرکردهٔ کل نیز بود به‌همراه قشون در مقابل مهمانان و سفرای روس رژه رفتند. برای توجه بیشتر به‌وضعیت ارتش بخارا پس از اشغال بد نیست گزارشی را که خبرنگار سوئیسی از جریان بازدید و سان ارتش به‌روزنامه‌های ژنو

فرستاد مرور کنیم[1]: «روز بیست و دوم اکتبر به‌موجب تعلیمات حضرت امیر، توپچی‌باشی که عبارت از سرکردهٔ کل باشد به همراه قشونی به‌ما سان خواهدداد. واقعاً خیلی طالب بودم که سربازان بخارا را که در اقامت اول من اسباب‌تماشا و مشغولیت من بودند مجدداً تماشا نمایم. در آن وقت همه روز وقت صبح صدای موزیک نظامی آنها را می‌شنیدم و چون بر بالای بام کاروانسرا که محل اقامت من بود می‌رفتم؛ حرکت قشون را که به‌وضع غریب بود تماشا می‌کردم. لباس آنها بواسطهٔ اختلافی که داشت خالی از غرابت نبود. بعضی از آنها قبای قرمز پوشیده بودند که تکمه‌های زرد انگلیسی بر آن دوخته شده بود و برخی لباس قدیم روسی را دربرکرده بودند. بعضی بواسطهٔ عدم بضاعت لباس بلندی دربر کرده و گاهی از اوقات دامنهای لباس بالا می‌رفت و پاهای آنان نمایان می‌گردید. اما در باب اسلحه. اسلحهٔ آنها مشتمل بود بر تفنگهای فتیله‌ای که هر کدام یک‌پایهٔ دو شاخه برای تکیه‌دادن تفنگ داشت. صاحب منصبان جزء یراق قدیم روسی را زده و شجاعترین آنها برای نشان‌دادن خدمات خود دناتهای نقره بر سینهٔ خود دوخته بودند. مدتی اهتمام نمودم که جهت مشق هر صبح را ملتفت شوم. همینکه شیپورچی شیپور خود را می‌نواخت همهٔ سربازان به‌حالت دویدن حاضر می‌شدند و بعد به‌علامت دیگر جمیع سربازان به‌روی زمین خوابیده و پاهای خود را به‌هوا بلند می‌کردند. بعد یک نفر صاحب منصب روس که در تسخیر سمرقند حضور داشت این حرکت غریب را به‌من توضیح نمود و گفت: وقتی که قشون پیاده‌نظام روس پیاده از رودخانهٔ زرافشان عبور نمود که بر قشون بخارا که سمت دیگررودخانه را در تصرف داشت حمله نماید؛ چکمه‌های بزرگ سربازان مملو از آب شده بود و همینکه به‌سواحل رودخانه رسیدند محض آنکه به‌سهولت راه بروند معجلاً ازقفا بر زمین خوابیدند که آب از چکمه‌های آنها بیرون آید و سربازان بخارا این‌حرکت را که از طرف سربازان روس مشاهده نمودند یک نوع مشق تصور کردند و چون شکست خوردند این نوع مشق را بسیار مشق خوبی پنداشته و آن را در میان مشقهای خود متداول نمودند. چنان که ملتفت شدم آنها این مشق را به‌کمال خوبی می‌نمودند. در ساعت ده از مهمانخانه عازم شدیم که به‌میدان مشق که در

۱. مورز، سفرنامهٔ ترکستان و ایران، ص ۱۰۱.

خارج شهر واقع بود برویم و همینکه نزدیک شدیم توپچی‌باشی پیاده به‌اتفاق‌عدهٔ کثیری از جانب صاحب‌منصبان جزء که لباس سفید دربر کرده بودند و اسلحهٔ‌آنها چوبهای بلند بود به‌استقبال ما آمدند. آجودانهای او ضمناً خدمات پلیس را نموده و با چوبهای خود مانع بودند از اینکه مردم که به‌جهت تماشا آمده بودند خیلی نزدیک شوند. سرکردهٔ آنها یک نفر ازبک جوان لاغر و خیلی با قوت بود. لباس رسمی او مانند لباس توپچی باشی مخمل ولی کمتر یراق دوزی شده بود. او مانند پادشاه خود، آپولت قدیم روس را برشانه‌های خود داشت و یک نشان طلای بخارایی برسینه و نشانهـای دیگر از طلا و نقره پایینتر زده بود. کلاه بزرگ مدور از پوست برسر گذارده و چوب بلندی در دست گرفته بود و یک نفر شیپورچی متصلاً همراه او بود. او همواره دستور می‌داد و قشون بخارا به‌جهت دستور شیپور می‌زدند. اگر سربازان بواسطهٔ شیپور دستور را ملتفت نشوند، شیپورچی با دست و پای خود اشاره می‌نماید که سربازان به‌چه قسم باید حرکت نمایند. در وسط میدان چادرهای بزرگ ابریشمی زده و آنها را از یک سمت باز نموده بودند و ما میان چادرهای مزبور روی صندلیهای دسته‌دار نشسته و جلوی ما میزی قرار داده بودند. سرکردهٔ کل پس‌از ادای رسوم معموله از ما دور شده و به‌حکم او قشون به‌حرکت افتاد. در اینجا بیست باطالیان بود که در حقیقت هرکدام به‌جای یک کمپانی صدوپنجاه نفره بود. از مسافت بعیده وضع مشق آنها بسیار خوب بود و سربازان قبای قرمز در برکرده و یک شلوار گشاد که از چرم زرد بود به‌پای کرده بودند. یک کمربند چرمی زرد برکمر بسته و یک کلاه مدور پوست سیاه حاجی‌ترخانی برسر گذارده بودند. لباس رسمی صاحب منصبان جزء آبی رنگ بود. آنها از جلو می‌رفتند و هر دسته یک نفر صاحب منصب داشت. این صاحب منصبان با لباس بلند خود بی‌تماشا نبودند و آنچه بیشتر اسباب تعجب ما بود، این بود که رنگ لباس هریک مختلف بود. رنگهایی که ملاحظه می‌شد آبی‌آسمانی، زرد، نارنجی، قرمز، تیره‌رنگ، بنفش‌رنگ و غیره بـود. شلوار آنها قرمز از ماهوت یا از چرم بود که گل و بوته به‌روی آن افکنده بودند. آنها همگی یک کلاه حاجی‌ترخانی خیلی بلند بر سرگذارده و کلچه های کوچک برپا کرده بودند که پاشنهٔ آنها خیلی بلند و پنجهٔ آنها تیز بود. موزیک را در مقابل ما قرار دادند. پنج طبل بزرگ، پنج طبل کوچک، ده شیپور و بعضی چیزهای دیگر بود. طبلهای بزرگ همواره زده می‌شد ولی‌طبلهای

کوچک و شیپورها را مدت یک ساعت که این تماشا طول کشید به‌نوبت می‌نواختند. همینکه ما وارد شدیم به‌مسافت سه پا فاصله از یکدیگر وضع صف تغییر کرده و بسیار خوب از عهدهٔ حرکت برآمدند. حرکات و گردش و تشکیل مربع خیلی به‌قاعده بعمل آمد و ما نیز به‌سرکردهٔ قشون به‌واسطهٔ این مشق خوب‌تبریک گفته و او از تعریف ما خیلی خوشوقت بود. خلاصهٔ کلام وضع قشون داری آن بود که من تصور می‌کردم، ولی با وجود این تفصیل، نمی‌توان گفت که برای جنگ مفید باشد. اسلحه آنها قابل نبود و می‌توان گفت که از لباس آنها بدتر بود. مشق اسلحه نیز بواسطهٔ شیپور بود. سه‌هزار نفر قشونی که حضور داشت قدم می‌زدند و وقت قدم زدن به‌زبان روسی یک، دو، سه می‌گفتند. باطالیان به‌طور قدم در آخر مشق از جلوی مادفیله کردند. دو قسم قدم مختلف بود. یکی از آنها تقریباً شبیه به‌قدم مشق ما بود و دیگری قدم خیلی ملایم بود.

پس‌از آنکه سان تمام شد سرکردهٔ قشون که ما از او تجسس کردیم به‌ما اطلاع داد که سربازان او مانند اطفال علامات را که تخمیناً به‌قدر صدوپنجاه عدد می‌شود می‌آموزند. از پانزده الی بیست‌وپنج سال مانند سربازان داوطلب اجیر هستند، اما در باب آنها او به‌ما گفت هرسربازی در سال مبلغ صدوبیست‌وپنج منات با خوراک خود دریافت می‌نماید و به‌علاوه منزل نیز به‌آنها داده می‌شود. خیاطی که برای من لباس می‌دوخت برخلاف این مطلب به‌من گفت که این سربازان به هیچ وجه مواجب دریافت نمی‌نمایند و همین قدر خوراک و منزل به‌آنها داده می‌شود، ولی چون سمت سربازی دارند به‌این واسطه یک نوع اعتبار داشته و می‌توانند در همهٔ اوقات، وقتی تکالیف نظامی نداشته باشند برای خود مشاغل با منفعت پیدا کنند.»

۵ـ زندان

«تورما» زندانی است که در ترکستان بدین عنوان می‌شناسند. آن گونه که متوالیاً درکتب تاریخی مربوط به‌آسیای میانه نقل می‌کنند، «تورما» مخوفترین بخش دستگاه حکومتی بوده است. زندانیان در پشت حلقه‌های آهنین و اتاق بی‌نور سالیان متمادی در اسارت بسر می‌بردند تا آنکه از بی‌غذایی به‌صورت اسکلت در-

می‌آمدند و سپس از میان می‌رفتند. نوعی از این گونه زندانها «برج قصاص» و یا «برج فراموشخانه» نام داشت[۱]. این زندان غالباً جایگاه مغضوبین دربار، مخالفان حکومت، گستاخان و یا باتورهای نامور[۲] بوده است. کسانی که به‌زندان برج محکوم می‌شدند دیگر از زندگی آزاد بهره‌ای نداشتند و غالباً مادام‌العمر در آنجا ماندگار می‌شدند. در قسمتهای دیگر برج قصاص، محکومین را از پله‌های مارپیچ آن بالا می‌بردند و آنها را از زیر سقف می‌آویختند. در زیر پای زندانیان چاه ژرف و تاریکی وجود داشت که انباشته از استخوانهای زندانیان پیشین بود و غرش سگهای آدمخوار که انتظار فروغلتیدن زندانی را داشتند موبرتن راست می‌کرد، و زندانی پس از اندک مدتی توان از دست می‌داد و روانهٔ سیاهچال و طعمهٔ سگهای خون‌آشام می‌شد.

مورز در مورد تورمای بخارا چنین می‌گوید: «تورما بنای بسیار بزرگی است که محبوسین را در اتاقهای مخصوص آن با غل و زنجیر می‌بندند. اغلب آنها برهنه هستند و سالهای متوالی زیر این زنجیرها ناله می‌کنند و نیروی حرکت ندارند. آن تاتار — که مدتی در زندان بسر برده — می‌گوید: یک نفر از محبوسین را دیده که مدت هشت سال در محبس مزبور بوده و گوشتی بربدن او نمانده است. در حقیقت غذایی به‌آنها داده نمی‌شود و در آنجا جز ناله چیز دیگر استماع نمی‌گردد. در وسط اتاقها سوراخهای تاریکی است که اگر بخواهند کسی را به هلاکت رسانند در آنها می‌اندازند و ابداً غذایی نمی‌دهند تا هلاک شود. بوی عفونتی که از این سوراخها متصاعد می‌شود به‌قسمی است که متحمل نمی‌توان شد. آن شخص حتی به‌من گفت که گرسنگی بعضی از اوقات طوری برمحبوسین اثر می‌کند که می‌خواهند یکدیگر را بخورند.»[۳]

اطراف زندان در حصار مأمورین است بطوری که نفوذ در آنها قابل تصور نیست. وضع خوراک و پوشاک در نارواترین وضع است. مشهور است که میرزا یوسف واقعه نویس سلطان محمد خوارزمشاه چون درکتابش نسبت به‌ترکان‌

۱. درکتاب چنگیزخان نوشتهٔ یان، ص ۲۸۰ به‌تفصیل از برج فراموشخانهٔ ملکه ترکان خاتون، مادر سلطان محمدخوارزمشاه سخن رفته است.
۲. فرد ورزیدهٔ چالاك و شجاع. قهرمان ملی را نیز باتور می‌گفته‌اند.
۳. هنری‌مورز، پیشین، ص ۱۱۹.

خاتون اهانت روا داشته بود، در برج فراموشخانه حبس می‌شود. یکی از بستگان میرزا یوسف هرروز در شهر می‌گردد و صدقه جمع می‌کند و به‌زندان برایش غذا می‌برد. زندان بخارا در انتهای میدان ارک، قصر مستحکم امیر، در محل شیب‌داری واقع است و ساعت بزرگی نیز در بالای آن نصب گردیده است. وامبری می‌نویسد: «هردفعه که از مقابل این آشیانهٔ ظلم و ستم که شاید مسافرین سلف من (اروپاییان) در آنجا تلف شده باشند عبور می‌کردم برخود می‌لرزیدم. همین لحظه هم سه‌نفر بدبخت از فرزندان اروپا در آن محبوس هستند.»[1] منظور وامبری سه نفر ایتالیایی به نامهای «لیگا»، «گاوازی» و «مازا» است که به‌مدت یازده‌ماه در زندان بودند و طبق گزارشی مستند با دخالت و تهدیدات دولت روسیه آزاد شدند. البته حساب اینگونه افراد را که غالباً مأموریت سیاسی داشتند و برای جاسوسی بدین مناطق گسیل می‌شدند از حساب توده مردمی که به‌دلایل موجه به‌احقاق حقوق خود می‌پرداختند و درعوض دیوارهای تنگ زندان نصیبشان می‌شد، باید جدا کرد.

برآیند اطلاعات در مورد تورما حاکی است که مراجع ذی‌صلاحیت برای تعیین جرم و مجازات منحصراً به‌احکام شرعیه متوسل نمی‌شدند بلکه احکام قراردادی نیز مرسوم و از اعتبار و قدرت عمل برخوردار بوده است. این احکام قراردادی و یا عرفی ارتباطی به‌احکام مذهبی نداشته است.

توهین به‌امیر، خاندان دربار، مأموران حکومتی و یا ارتکاب اعمالی که خلاف دأب و عادات و آداب بود از عواملی محسوب می‌شد که پای فرد را به درون زندان می‌کشید. گذشته از این شکل این گونه زندانها با هیچ یک از آیینهای متعالی و اصول انسانی سازگاری نداشت و با اعتقادات عالیهٔ اسلامی منطبق نبود. نفس زندان و اعمال ظالمانهٔ آن، ابتکار نظامهای غدار و آزادی‌کشی بوده که برمرکب حکومت چهار نعل می‌تاخته‌اند.

۱. وامبری، پیشین، ص ۲۳۵.

بخش سوم

سقوط ترکستان

فصل ششم

۱ـ موقعیت ترکستان در آستانهٔ سقوط

در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم ترکستان میدان تحولات سریع و مهم بود. حیات سیاسی ترکستان در معرض انهدام و از هم پاشیدگی قرار گرفته و قدرتهای خارجی درکشمکش تسخیر مراکز عمدهٔ ترکستان از جمله بخارا به‌جدال افتاده بودند. کشورهای انگلیس، ایران و روس برای تصرف بخارا دندان تیزکرده و دیگر قدرتها نیز ناظر صحنه مانده بودند.

الف ـ انگلستان:

امپراتوری انگلیس، هندوستان را مدتها قبل قبضه‌کرده ولی به‌عنوان یک ابرقدرت سلطه‌جو قانع به‌اشغال سرزمین وسیعی چون هندوستان نبود. لذا از هر فرصتی برای استعمار سایر سرزمینها سود می‌جست. قشون مسلط انگلیس با اشغال افغانستان در مرزهای ترکستان مستقر شد. به‌هرات حمله‌کرد و از طریق کارگزاران محلی خود درکابل و قندهار برآنجا مسلط گردید. پادشاه قاجار، بی‌درنگ والی خراسان را مأمور سرکوب مهاجمین‌کرد و نیروهای ایران پس‌از هشت‌ماه محاصره، دوباره هرات را پس گرفتند. از حدود ۱۸۶۰م. انگلستان با حضور در مرزهای بخارا، اشغال نظامی ترکستان را مدنظر داشت و دربارهٔ بخارا اقدام به تهیهٔ گزارش و خبر می‌کرد. در نقاط مرزی دست به‌تحریکات نظامی زده و اسباب آزار و اذیت مسلمانان محدودهٔ بخارا را فراهم می‌ساخت. تجاوزات و دست‌اندازیهای استعمار انگلیس موجب شده بود که امیر بخارا تبلیغات ضدانگلیسی را

تشدید کند. فتوای معروف مبنی بر «ارتداد انگلیس» اقدامی از این نوع بود. فتوا حکایت از آن داشت که انگلستان کافر است و با حکومت کافر باید به‌روش اسلامی برخورد کرد. بدین ترتیب تحریک احساسات مذهبی علیه انگلیس تشدید یافته و هرمسلمانی سرشار از کینه و تعصب دینی علیه استعمار انگلیس بود. آرمینیوس وامبری محقق اروپایی در آخرین فصل کتابش از انگلیس جداً می‌خواهد تا فرصت باقی است پیش‌از رقیب —روسیه —اقدام به‌دخالت در ترکستان کند. وی گوشزد می‌کند: «همینکه روسیه این سرزمین —ترکستان —را به‌تصرف در آورد، آیا دچار وسوسه نخواهد شد که خود یا نمایندگانش تا افغانستان و هند شمالی پیش بروند؟...»[۱]

آخرین سیاستی که بریتانیای کبیر در مورد ترکستان اتخاذ کرد جالب است. امپراتوری انگلیس و روسیه که دائماً در تلاش انضمام کشورهای دیگر و افزودن دامنهٔ مستعمرات بوده‌اند برسر ترکستان به‌توافق و تفاهم منصفانه می‌رسند؛ یعنی از روش «تقسیم عادلانهٔ مستعمرات» استفاده می‌کنند. بدین ترتیب که در مقابل اشغال افغانستان توسط بریتانیا، ترکستان در اختیار روس قرار گیرد. و لذا فریادهای وامبری برای متمدن کردن وحشیهای ترکستان و استخلاص از توحش توسط امپریالیزم بریتانیا عقیم می‌ماند. اما آخرین نظر مأیوسانهٔ محقق مجار که «شیر بریتانیا و خرس روسیه این طعمهٔ مشترک را به‌شیوه‌ای مسالمت‌آمیز بین خود تقسیم کنند.»[۲]، عملی می‌گردد. ظاهراً امپریالیزم انگلیس ناظر برجریان باقی می‌ماند و بزاق طمعش را ناچار فرو می‌بلعد تا دولت اهریمنی دیگر آسوده خاطر به سرزمین یادگارهای اسلامی زنجیر اسارت بیفکند.

ب- ترکیه:

رابطهٔ ترکستان با دولت عثمانی بسیار صمیمانه بود. از میان دول مختلف تنها کشوری که رابطهٔ خالصانهٔ مذهبی و سیاسی با ترکستان داشته ترکیه بوده است. این تجانس نتیجهٔ طبیعی دخالت یک سلسله عوامل و عناصر از جمله اشتراک مذهب، زبان و تاریخ بوده است.

۱. وامبری، پیشین، ص ۵۱۶.
۲. وامبری، پیشین، ص ۵۱۷.

دولتها و مردم ترکستان ارادت عجیبی به‌دولت عثمانی (ترکیه) داشتند و تفوق آنها را برخود براحتی می‌پذیرفتند، زیرا سلطان قسطنطنیه را رئیس مذهب و خلیفهٔ خود می‌دانستند. امیران ترکستان هنگام جلوس براریکهٔ سلطنت، خود را موظف می‌دانستند که سفیر فوق‌العاده‌ای به‌استانبول بفرستند و از سلطان قسطنطنیه تقاضا کنند که به‌عنوان احترام به‌یکی از مناصب دربار قسطنطنیه نائل آیند. انگیزهٔ این عمل رابطهٔ سیاسی و مذهبی امرای ترکستان با خلیفهٔ بغداد بود. در قرون وسطی امرای ترکستان خلیفهٔ بغداد را مالک الرقاب خود می‌دانستند و لذا افتخار می‌کردند که به‌یکی از مقامهای بزرگ دربار منصوب شوند. این رسم قدیمی کماکان باقی بود، و به‌همین دلیل هریک از امیران ترکستان دارای عناوین خاصی از سوی سلطان ترکیه بودند. «امیر بخارا عنوان «رئیس» (نگهبان مذهب)، امیر خیوه عنوان «ساقی کبیر» و امیرفرغانه (خقند) عنوان «حسابدار» را دارا بودند.[۱] البته این عناوین تنها جنبهٔ تشریفاتی داشت و آنها را برای انجام عملی خاص مقید نمی‌کرد. امرا دیگر اعتنایی جدی به‌این گونه منصبها نداشتند و اگر اعتقادات عوام ترکستان که حتی «اجازهٔ نماز» امیر را از طرف سلطان ضروری می‌دانستند نبود، شاید هرگز زیر بار چنین روابطی نمی‌رفتند. مع‌الوصف جنبهٔ ظاهری قضیه حکم می‌کرد که امرای ترکستان با دیدهٔ تقدس برترکیه بنگرند و در برابر آن خاضع باشند.

بنابراین گمان می‌رود در روابط ترکیه و ترکستان بیش‌از آنکه جنبهٔ سیاسی مدنظر باشد، جنبهٔ مذهبی و فرهنگی حاکم بود. حکومتهای ترکستان سفرایی در ترکیه داشتند. «نور مهدی» سفیر دولت بخارا در قسطنطنیه بود و «شکرالله بیک» نیز به‌مدت ده سال درآنجا نمایندگی حکومت خیوه را داشت و سفیر دولت فرغانه (خقند) در زمان امیر ملاخان شخصی به‌نام «میرزاخان» بود. مخارج همهٔ سفرای ترکستان برعهدهٔ دولت عثمانی بود و این اقدام به‌منزلهٔ اثبات سلطهٔ روحانی او برسراسر آسیا تلقی می‌شد.

اگر آل‌عثمان به‌عنوان یک خاندان سلطنتی ترک، در پی تشکیل امپراتوری بود مسلماً برای سیادت بر ترکستان بهتر از هرقدرت دیگری از جمله خانوادهٔ

۱. وامبری، پیشین، ص ۵۰۹.

رومانف در روسیه، می‌توانست اعمال نفوذ کند. دولت عثمانی بنابه دلایلی از مبادرت به‌این کار قبیح خودداری کرد و شاید انجام این گونه اعمال را به‌مصلحت نمی‌دید. گرچه سکوت آن و عدم حمایت از اسرای ترکستان در قبال تهاجمات روسیه و اشغال ترکستان به‌مذاق مردم ساده‌دل و خوش بین این سامان خوش نیامد.

پ-ایران:

دولت نالایق ناصرالدین شاه که قسمتهای مختلفی از ایران را تسلیم بریتانیا و روسیه کرده بود، جریاناتی را که در ترکستان می‌گذشت با تشویش و اضطراب دنبال می‌کرد و گاه به‌برخی اقدامات عجولانه دست می‌زد. مترجمین مخصوص شاه قاجار هرمطلب جدید و یا کهنه در مورد ترکستان را ترجمه می‌کردند.

مسافرین و سیاحان و یا محققین مزدوری که از نقاط مختلف آسیای میانه برمی‌گشتند، روی به‌دربار می‌آوردند و اطلاعات مفصل خود را با عنایات شاهانه مبادله می‌کردند. وامبری می‌نویسد: «شاه [ناصرالدین] راجع به‌مسافرتم کمی خود را متعجب نشان داد و به‌عنوان التفات مخصوص نشان شیروخورشید —حمایل درجهٔ چهار— را به‌من اعطا کرد و مجبور شدم درعوض خلاصه‌ای از کتاب درویش دروغین را برای او تهیه و به‌او تقدیم کنم»[۱]. همچنین کتاب سفرنامهٔ ترکستان و ایران تألیف هنری موزر را مترجم ناصرالدین‌شاه ترجمه کرد و خود موزر در قصر شاهی مورد تفقد قرار گرفت و اخبار سرزمین ترکستان را گزارش داد. این همه حکایت از حساسیت دولت ایران نسبت به‌ترکستان و طراحی حملات قطعی برای تصرف مناطقی از این سرزمین داشت.

بزرگترین حرکت نظامی ناصرالدین شاه که شاید خامترین و پراغتشاش‌ترین عملیات او باشد، لشکرکشی وی به‌مرو است که به‌جنگ ترکمن معروف گشته است و در سالهای ۱۲۷۴ - ۱۲۷۸ ه.ق =۱۸۵۶ - ۱۸۶۱م. صورت گرفت. مقدمات این جنگ با دسیسه‌ای که سلطان مراد میرزا فرمانرمای کل خراسان چیده بود، فراهم شد. هشتاد تن از سران ترکمن برای شرکت در کنفرانسی به‌مشهد

۱. وامبری، پیشین، ص ۳۶۲.

دعوت شدند ولی همگی آنها با خدعه و فریب دستگیر و زندانی گردیدند[۱]. بعداز آن دولت ناصرالدین‌شاه فرمان یورش به‌مرو را که جزو خاک ترکستان بود صادر کرد و ستونهای منظم نظامی برای از بین بردن نسل ترکمن به‌حرکت درآمدند.[۲]

ناصرالدین‌شاه با علم به‌اینکه فتح مرو مقدمه فتوحات آینده در خاک ترکستان است خسارت چنین حملهٔ پرخرجی را تقبل کرد. این جنگ نابرابر به رهبری حشمت و قوام‌الدوله صورت گرفت. در هفده ذیحجه برسر راه خود یک «اوبهٔ»[۳] ترکمن —چهارهزار خانوار ترکمن —را مشاهده کردند و به‌قول سرهنگ یحیی‌شهیدی (وقایع نویس جنگ) «نواب حشمت‌الدوله و قوام‌الدوله میل کردند اظهار جلادتی از خود و قشون دولتی کرده باشند و چشم زخمی به‌ترکمانیه زده باشند. به‌سربازان فوج اردبیل ومشکین حکم یورش دادند و در این یورش ساکنان بی‌دفاع مورد غارت و چپاول وکشتار قرار گرفتند. اما زنهای ترکمن خاک بر چشم سربازان می‌پاشیدند و با چوب چادرها سربازان را از اوبه می‌راندند. سرانجام پنجاه‌تن از اهالی کشته شدند.»[۴]

در مسیر هجوم قشون ایران به‌طرف مرو، ترکمانان باتور لحظه‌ای از مقابله غافل نمی‌ماندند. تاکتیک ترکمنها همان «ضربه بزن و در رو» و به‌اصطلاح معروف ترکمنی «قاچه اروش» بود. شبیخون ترکمنها، ارتش ایران را بکلی مستأصل کرده بود. سپاهیان توانایی لازم را نداشتند و سرکردگان جرأت پا نهادن در دشت وسیع وحتی بیرون آمدن از خیمه را از دست داده بودند. روز هفدهم ربیع‌الاول ارتش ایران فرمان عقب‌نشینی به‌سوی سرحدات مرزی را صادرکرد و ناصرالدین شاه غضبناک فریاد برآورد: «قوام! قوام! هنگهای مرا به‌من رد کن.»[۵] بدین گونه

۱. سرپرسی سایکس، تاریخ ایران، ص ۵۱۵.
۲. کنت‌دوگوبینو، جنگ ترکمن، ص ۶۲.
۳. «اوبه» کلمه‌ای ترکی است و معادل فارسی آن روستاست.
۴. گوبینو، پیشین، ص ۱۲۸.
۵. ناصرالدین‌شاه با همه فریادهایش، نه‌تنها فرماندهان بزدلش را معزول نکرد بلکه با دریافت مبلغ ۲۴۰،۰۰۰ دوکا که فرماندهان به‌عنوان رشوه و پیشکش تقدیمش کردند به‌مشاغل بسیار مهمی نیز دست یافتند. اسیران ترکمن را نیز ناصرالدین‌شاه به‌ازای نفری ده تومان مسترد داشت.

قشون شکست خوردهٔ ایران با سرافکندگی مراجعت کرد.

شکست ناصرالدین‌شاه در این یورش، به‌قول سرهنگ یحیی شهیدی دردناکترین واقعهٔ تاریخ ایران به‌دوران حکومت قاجارها بود، ولی با طمعی که شاه‌قاجار برای تسلط بربخشهایی از ترکستان داشت اگر امکان می‌یافت تا قلب ترکستان (بخارا) نیز پیش می‌رفت. وامبری می‌نویسد: «اردوکشی خانه خراب کن مرو در حقیقت علیه بخارا انجام گرفته است. بلند پروازیهای شاه قاجار بی‌فایده بود و نیروی مضمحل او تاب تحمل جنگهای پی‌درپی و سخت صحرایی را نداشت، ولی وی اصرار داشت که تخم در شوره‌زار بیفشاند»[1] مؤلف مجار می‌نویسد: «ایران که قاعدتاً بایستی ترکستان را با مزایای تمدن جدید آشنا سازد، کوچکترین نفوذی در این کشور ندارد و حتی قادر نیست سرحدات خود را در مقابل ترکمنها حفظ کند و در نتیجهٔ شکست ننگینی که در مواقع اردوکشی علیه بخارا در مرو متحمل شده بکلی اعتبار خود را از دست داده است.»[2]

مشی دولت ناصرالدین‌شاه در قبال حکومتهای بخارا، خیوه و خقند خصمانه وکینه‌توزانه بود ولی نه جرأت برکرسی نشاندن آرزوهایش را داشت و نه‌لشکری جرار آماده داشت. و به‌تعبیری شیر پیر بی‌دندانی بیش نبود. در قرن نوزدهم ترکستان در ایران سفیر و سفارتخانهٔ دائمی مانند سفارتخانهٔ بخارا در عثمانیه نداشت[3]. علت این امر از یک طرف به‌اختلافات طولانی مذهبی مربوط می‌شد و از سوی دیگر تشنجات دائمی و تلافیهای ناگوار طرفین بردشمنیها وکینه‌ها می‌افزود. در ضمن فرمانداران استرآباد و خراسان مأموران باجگیر دولتی بودندکه هرسال جهت اخذ مالیات به مناطق ترکمن‌نشین گسیل می‌شدند و به‌اخاذی می‌پرداختند. این عمل دولت ایران ستمی آشکار برمردم محروم بومی بود.

ترکمنها وقتی زندگی اسارت‌بار را دشوار و فشار حکومت ایران را بیش‌از حد می‌یافتند ناگزیرکوچ و آواره شدن در صحرا را ترجیح می‌دادند.

دولت وقت ایران گرچه از تحریکات و پیشرفتهای روسیه در ترکستان که تهدید آنی خاک ایران را نیز در برداشت چندان خشنود نبود، ولی چاره‌ای‌نداشت

۱. وامبری، پیشین، ص ۳۶۲.
۲. وامبری، پیشین، ص ۵۱۰.
۳. نورمهدی سفیر دولت بخارا درعثمانیه بود.

جز آنکه مضطرب در کناری به‌نظاره بایستد.

ت- روسیه:

روسیهٔ تزاری گرچه از آغاز قرن نوزدهم همسایهٔ مزاحمش ترکستان را مد نظر داشت، اما الکساندر اول (۱۸۰۱-۱۸۲۵م.) به‌علت هجوم نیروهای فرانسوی به‌رهبری ناپلئون در سال ۱۸۱۲ فرصت اخلال در نوار مرزی ترکستان را نداشت. تردیدی نیست که این اشتغال سبب چشم‌پوشی همیشگی روس را فراهم نمی‌آورد. حتی، شکستهای پیاپی در عملیات تعرضی نیز امپراتور روس را از تسخیر ترکستان باز نمی‌داشت. راههای پرخطر و صعب‌العبور و بیابانهای طولانی وخشک تنها موانعی بود که سالها قدرت اهریمنی امپراتور را درهم می‌شکست. براستی چرا روسیه در اشغال ترکستان چنین حرارت بخرج می‌داد؟ ترکستان لم یزرع که نیمی از سال گرم و سوزان و بی‌آب و علف و نیمی دیگر سرد و یخبندان بود برای امپریالیزم مهاجم چه سودی داشت؟ نیاز اساسی روس رسیدن به‌آبهای گرم دریای هند بود، چه بهترین راه تجارتی راه دریایی بود که توسعه و عظمت امپراتوری را تضمین می کرد. پالمر در خصوص این اهداف روسیه می‌نویسد: «در حدود ۱۸۵۰ روسها مجدداً به‌طرف اراضی داخل آسیا فشار آوردند. امپریالیزم روس به‌طور کلی در آن خطه نه احتیاج مبرم به‌ایجاد بازار داشت، نه مواد خام و نه بکار انداختن سرمایه در ممالک خارجی. در این قبیل مسائل روسیه خود در مقام مقایسه با ممالک غربی اروپا حکم شبه مستملکات را داشت. روسها هم مانند غربیان به‌فکر آن بودند که تمدن خود را به‌اطراف پراکنده سازند روسیه سرزمینی بود که بنادر آن چندین ماه متمادی منجمد بود و آرزوی «بنادر آب گرم» را داشت. «امپراتوری وسیعی بود که از همه طرف با خشکی محاط می‌شد.»[1]

بدین ترتیب اهمیت سیادت روسیه برترکستان که سهلترین طریق دستیابی به‌دریای هند بود مشخص می‌شود. البته آرزوی رسیدن به‌دریای هند تا حال بردل روسیهٔ شوروی مانده است زیرا بعداز اشغال ترکستان، انگلیسیها با عقد قراردادی مانع پیشرفت و عبور روسیه از سرحد هند شدند.

۱. رابرت روزول پالمر، تاریخ جهان نو، جلد دوم، ص ۳۰۸.

ث- توافق امپریالیستها و تقسیم عادلانه:

در زمان سلطنت نیکلای اول (۱۸۲۵-۱۸۵۵م.) که از سلسلهٔ حکام خانواده رومانف بود، ترکستان به‌صحنهٔ جدال بدل‌گشته بود و جنگ معروف این زمان در نواحی خقند در سال ۱۸۳۰م. روی داد. جشن تاجگذاری الکساندر دوم در سال ۱۸۵۵ نوای شوم و نامأنوس دیگری بود که گوش ترکستان را می‌آزرد. از طرفی انگلیس هیچ‌گاه میدان استعمار را برای رقیب خالی نمی‌گذاشت و به‌انحاء مختلف حضور خود را در قبال روس اعلام می‌داشت. کشمکش بین امپریالیزم انگلیس و روس در سالهای اول نشان می‌داد که هردو قدرت جهانخوار نه‌تنها به بخارا بلکه به‌تمام سرزمین ترکستان می‌اندیشیدند. طرفین چندین بار چنگالهای تیز خود را به‌یکدیگر نشان داده و برسر تصرف منابع و ذخایر ایران، افغانستان و ترکستان شدیداً رقابت می‌کردند. سرانجام از عناد و رقابت دست‌کشیدند و چاره را در تقسیم عادلانه! ممالک شرق یافتند.

آلبرماله در کتاب **تاریخ قرن نوزدهم و معاصر** نوشته است: «دو دولت رقیب بالاخره فهمیدند که فواید یک فتح هیچ‌گاه با زیانهای کشمکش برابری نمی‌کند و مخالف منافع آنها در شرق آن قدر زیاد و قوی نیست که مانع عقد اتحاد بشود.»[1]

این بود که در اشغال گام به‌گام ترکستان توسط روس هیچ واکنش‌عمده‌ای از طرف بریتانیا بروز نکرد. قزاقهای روس قدم به‌قدم چکمه برخون رزمندگان ترکستان می‌نهادند و پیروزمندانه ریگهای ترکستان را پیموده و شهرهای کهن را مسخر نیروی خویش می‌ساختند و قدرتهای بزرگی چون فرانسه، بریتانیا و عثمانی مهر سکوت برلب داشتند.

نکتهٔ شگفت‌آور در تداوم اهداف استعماری مهاجمین، تقسیم‌بندیهای مجامع امپریالیستی بود. در این امر کارشناسان و نویسندگان و متخصصان فن، چراغ راهنمای دولتها بودند و علم علما در خدمت اهداف استعماری قرار داشت. آلبرماله در **تاریخ قرن نوزدهم**[2] آشکارا به تقسیم‌بندی استعماری آسیا مبادرت می‌کند. او فصل بیست‌ودوم کتابش را به‌آسیا اختصاص داده و تحت عنوان «دول

۱. آلبرماله، **تاریخ قرن نوزدهم و معاصر**، ص ۹۹۹.
۲. همان، ص ۹۷۵.

اروپایی در آسیا»، آسیا را به‌نام سه‌قدرت اروپایی به‌ثبت می‌رساند :«آسیای روس، آسیای انگلیس و آسیای فرانسه». این همان تقسیم‌بندی است که فقط از دست پروردگان استعمار ساخته است. طبق این تقسیم‌بندی، دیگر آسیا قاره‌ای جداگانه نیست بلکه پاره‌های متعدد و منفکی است که اروپای متمدن و صنعتی محق است به‌میل خود با آنها رفتار کند. قبل‌از فتح ترکستان و در ادامهٔ غارت، همهٔ قلم‌بدستان و خطیبان جیره‌خوار امپریالیسم، این فرمول را پیوسته تکرار می‌کردند که «ما منادیان تمدنیم تا دور دستهای آسیای وحشی». این شعاری بود که استعمار برای آغاز غارت و چپاول ممالک جهان سوم بکار می‌برد.[۱]

در سال ۱۸۶۰ نیز روسیه برای آغاز تصرف ترکستان که با اشغال تاشکند همراه بود، همین شعار استعماری را نجوا می‌کرد. به‌هرحال نیروهای استکباری برای تخصیص و تقسیم سرزمینها بین خوددارای وحدت عمل بوده‌اند.[۲]

۲ـ دورهٔ سیاه ترکستان

الف- بخارا در غرقاب سقوط:

دولت روسیه پس‌از اشغال تاشکند که پایگاه مهم علمی ترکستان بود، مصمم شد که دیگر در آسیای میانه سرزمینی به‌نام ترکستان آزاد وجود نداشته باشد و تحقق آرمان خیالپردازان روس نظیر واسیلویچ — در قرن پانزدهم میلادی — را سربازان روس با تسخیر تاشکند (در سال ۱۸۶۰) اعلام داشتند و برای پیشرفت به‌طرف بخارا در حمایت توپخانه‌های کوبندهٔ خود مصمم شدند. اما فرماندهان نظامی روس از تجارب تلخ قزاقهای روس که قبلاً طعمهٔ سرزمین تفتیدهٔ ترکستان شده و یا در صحرای خشک و یخ زده تلف گشته بودند هراس داشتند. علاوه براین ارتش روس هنوز این توانایی را که به‌قلب ترکستان یعنی بخارا

۱. بنیانگذار اسرائیل، سکان‌دار کشتی صهیونیسم در توجیه پیاده کردن یهودیها در خاك فلسطین و تبدیل آن به کشور صهیونیستی وقیحانه می‌گفت: «ما پیش‌قراولان تمدنیم علیه توحش».

۲. قرارداد مشترك و سه‌جانبهٔ روس، انگلیس و فرانسه درسال ۱۹۰۷ م. حائز اهمیت است. رجوع شود به کتاب نگاهی به‌تاریخ جهان، تألیف نهرو، جلد ۲، ص ۱۱۶۵.

یورش آورد در خود نمی‌دید. شکستی که چندین بار ارتش بخارا به‌قوای روس وارد کرده بود نیز روس را از حرکت طولانی صحرایی و حملهٔ حساب نشده برحذر می‌داشت. از روزی که تاشکند از اندام ترکستان جدا گشت، برق حرص و آز در چشمان روس درخشیدن گرفت و نغمه‌های فتح بخارا گستاختر بیان شد. نویسندگان روس می‌نوشتند: پیشروی ارتش روس در اعماق ترکستان و برقرار ساختن امنیت آن مناطق خدمت بزرگی به‌تمدن بشریت است و دیگر تجار و بازرگانان کشورهای مختلف در امان دولت روس در ترکستان به‌مبادلات تجارتی مبادرت خواهند کرد. بدین جهت لازم است روس هرچه زودتر بیرق تمدن و انسانیت را در آسیای میانهٔ بی‌پروا و وحشی برافرازد و مردمان را از شربیابانگردان و صحرانشینان بیرحم رها سازد. این توجیه روس برای تصرف بخارا بود. بعداً نقاط دیگری چون خیوه درسال ۱۸۷۳ م. و خقند درسال ۱۸۷۶ م. طوق اسارت را پذیرا شدند.

اما تشکل نیروهای ترکستان بر چه منوال بوده است؟ قطعاً در شرایطی که نیروی استعمار حاکم است، نیروهای مدافع ترکستانی می‌باید به‌فکر راه چاره باشند. اتفاق و اتحاد ضرورتی حیاتی داشت که البته بین حکمرانان و امرای محلی صورت می‌گرفت. الله‌قلی (۱۸۲۶ - ۱۸٤۱ م.)، امیر خیوه، اولین کسی بود که طرح تفاهم و همکاری نظامی و عملیاتی ترکستانیان را ریخت. مانع بزرگ این‌مشارکت اختلافاتی بود که بین خانیه‌ها وجود داشت. درتشدید این اختلافات عملاً عوامل روس نقش داشتند. در زمان حکومت امیر نصرالله و بعداً فرزندش امیر مظفرالدین، ترکستان صحنهٔ نبردهای داخلی فراوان بود و مشاجرات و انتقامجوئیهای هولناک، ترکستان را از درون پوسانده بود. در سال ۱۸٦۵ بخارا سعی بر اتحاد تدافعی داشت زیرا که عملاً در برابر تجاوز و تسخر قطعی دولت روس قرار گرفته بود. با اینکه اختلافات داخلی در اوج خود بود، بخارا در اتحاد و یکپارچگی تأکید داشت، هرچند برخی مورخان این اتحاد را جدی نگرفتند. وامبری می‌نویسد: «فرضیهٔ اتحاد تدافعی اساسی ندارد و بخارا هرگز چنین نقشه‌ای در سر نپرورانده و اردوکشیهای امیر مظفرالدین همه تاخت‌وتازی بیش نیست منتها با مقیاس بزرگتر، و من یقین دارم اگر روسیه برای عملی کردن نقشه‌های خود به‌عجله به‌آسیای میانه حرکت کند، هر سه خانات به‌عوض اینکه برای جلوگیری از خطر به‌یکدیگر کمک

کنند، در نتیجهٔ نفاق داخلی خودشان وسیلهٔ اضمحلال خود خواهند بود.»[1]

اما بنابر شواهد فراوان کوششی که در سال ۱۸۶۵ برای انسجام خانیه‌ها صورت گرفت مؤثر بود، گرچه هنوز آثار اختلافات ریشه‌دار داخلی کاملاً ازمیان نرفته بود. نمونهٔ این اتحاد را در مبارزه علیه اشغال خقند در سال ۱۸۶۵ می‌توان یافت. روسها که خقند را متصرف شده بودند پس از مدتی در برابر عزم آهنین جنگاوران ترکستان عقب نشینی کردند. مترجم کتاب «درویش دروغین» به‌نقل از روزنامه‌های آن زمان می‌نویسد: «طبق آخرین اخبار، جنگی بزرگ واقع شده که روسها منافع حاصله از چند جنگ پیشین را هم در آن از دست داده‌اند. اکنون — ژانویه ۱۸۶۵ میلادی — برای ما اینطور نمایش می‌دهند که آنها پس ازدادن تلفات سنگین مجبور به‌عقب‌نشینی بوده‌اند.»[2] اتحاد تدافعی بین سالهای ۱۸۶۵ و ۱۸۶۸ بتدریج جای خود را به‌تفرقه داد. در ماه مه و ژوئن ۱۸۶۵ م. نیروهای خقندی و بخارایی در پی سنگین‌ترین مقاومتها مانع پیشرفت قشون روس گشتند. در پی تقاضای قوای کمکی از طرف فرمانروای خقند، بخارا سربازانش را برای کمک به‌او در مقابل روس اعزام داشت و نتیجهٔ آن گرچه به‌نفع ترکستانیها تمام شد ولی این پیروزیها پایدار نماند. امکانات نظامی، تسلیحاتی و مالی روس و تجدید قوا و نفرات هرگونه تلفات آنهارا جبران می‌کرد. اگر استقرار نیروهای‌روس در تاشکند را یکی از عوامل پیروزی نظامی روس در ترکستان بدانیم راه اغراق نپیموده‌ایم. بدین لحاظ روسیه باتجمع‌قوای کافی در ترکستان‌می‌توانست نیرومندتر از پیش به‌اشغال ادامه دهد. بعلاوه بعد از تسلیم تاشکند بخش اعظم راه‌طولانی و دشوار ترکستان طی شده بود و ارتش روس به‌فاصلهٔ سه‌سال پس از اشغال تاشکند اندوخته‌های نظامی، تجهیزات رزمی و پایگاه عظیم تدارکاتی و تسلیحاتی خود را فراهم کرده بود. در طی این مدت روسیه، تاشکند را انبار مهمات جنگی خود کرده و مترصد حملهٔ نهایی به‌بخارا بود تا بدین وسیله به‌آرزوی دیرینهٔ خود جامه عمل بپوشاند.

۱. وامبری، پیشین، ص ۶۰۵.

۲. وامبری، پیشین، ص ۴۶۹.



پیشرفتهای روسیه در آسیای مرکزی در قرن نوزدهم

ولی مشکل عمدهٔ روس در این بود که قبل از دست‌یافتن به‌بخارا، شهر مهم و تاریخی سمرقند را برسر راه داشت. لذا روس نخست تدارک حمله به‌سمرقند را دید. حملهٔ نهایی بعداز مدتها انتظار انجام گرفت. یورشی عظیم چون سیلی بنیان برانداز آغاز شد، و همچون مغولان برشهر کهنسال سمرقند تاختند. در سوی دیگر نیز دلاوران مسلمان و ترکستانیان دلیر چون کوه مقاومت می کردند. سال ۱۸۶۸ میلادی سال تعیین سرنوشت نبردهای طرفین بود و ملت ترکستان می‌بایست ازآرمان خویش دفاع می کرد. بین ارتش روس و ارتش و ملت بخارا رود زرافشان فاصله انداخته بود. در یک طرف قشونی که تصمیم برقیادت برعالم اسلام گرفته

بود و در صفی دیگر، در این سوی رود زرافشان، پاک باختگان مسلمان در دفاع از استقلال خویش پای می‌فشردند. دفاع از ترکستان به‌هر شکل باید صورت می‌گرفت زیرا که این جهاد تنها به‌معنای دفاع از حکومت و سلطان نبود؛ دفاع از مرزهای عقیدتی و استقلال سرزمین اسلامی ترکستان بود. پایداری مسلمین در مقابل قدرت امپریالیزم نوای پرگدازی بود که مجاهدین با خون برکتاب بشریت ثبت می کردند. فریادشان موج شرف، رود خروشان آزادی، تلاطم شط بی‌انتهای شهادت و تموج رود خون‌افشان ترکستان بود.



مسلمانان ترکستان آواره می‌شوند

چرنایف فرمانده ارتش روس فرمان عبور از رود زرافشان را صادرکرد. قزاقهای روس برای رخنه برسنگرهای مدافعین سمرقند که متشکل از ارتش بخارا و مردم عادی بود هجوم آوردند. رود زرافشان قزاقهای روس را از دامان خودعبور داد. قشون پیاده نظام روس پس ازگذشتن از رود با بدنی پرگل و چکمه‌هایی پراز آب برساحل نشستند. بدین جهت برای مدتی عملیات ارتش روس مختل گردید.

مهاجمین گستاخ پس از اندک وقفه‌ای ابتکار عمل را در دست گرفتند و برای اینکه آب از چکمه‌های بزرگشان بیرون بریزد بلافاصله برزمین می‌خوابیدند و سپس برنقاط استحفاظی و سنگرهای مسلمین حمله‌ور می‌شدند. کشتاری خونین و نبردی سهمگین درگرفت. در این میان گویا خیوه موضع بی‌تفاوتی اتخاذ کرده بود. امیر خیوه در قصر پرجلالش غنوده بود اما رزمندگان سمرقند نبرد می‌کردند. نتیجهٔ این نبرد صعب را چه کسی تعیین می‌کرد؟ پایان روزهای خون را به‌نفع کدام‌سو می‌نگاشتند؟ آیا تنها داشتن ایمان و شهامت و جوانمردی کافی بود؟ آیا حس آزادیخواهی و تعصب اسلامی قادر بود برقدرت اهریمنی دشمن چیره شود؟ مسلماً خیر. عاقبت نیرو وفنون نظامی روس غالب آمد و سمرقند، ضربهٔ چکمه‌های ارتش پیروز روس را برگرده‌اش حس کرد. سمرقند سقوط کرد. تسلیم شهر قرنها حماسه و افتخارکه اکنون زیر چنگالهای اشغال لهیده بود، بر قلب مسلمین سنگینی می‌کرد. اما ترکستان عضوی دیگر از پیکرش را باخته و ذلت و حقارت براو تحمیل شده بود. تسلیم سمرقند به‌مثابهٔ تسلیم بخارا بود، زیرا در هنگامه‌های نبرد با اشغالگران درکرانه‌های رود زرافشان این ارتش بخارا بود که کوس صلابت و پایداری می‌زد. ارتش، دیگر یارای مقابله نداشت. نیروی مردمی و ذخیره خسته و مستأصل شده بود و سمرقند، این شهر امید و مقاومت نیز به‌زانو درآمده بود. چرنایف فرمانده قشون روس از شکستن اسطورهٔ مقاومت سرمست بود و در میان موج خون مسلمین به‌ترفیع مقام و انعکاس شاهکارش در محافل اروپایی که چگونه قومی وحشی را رام و مطیع کرده می‌اندیشید. چرنایف ابتکار عمل را کاملاً در دست‌گرفته بود، دیگر لحظه‌های تسلیم شهر خروش‌و پایداری —بخارا— فرا رسیده بود. برای تسلیم بخارا بین چرنایف فرمانده و رحمت‌الله که از طرف دولت بخارا مأمور شده بود مذاکره‌ای صورت گرفت.

در این مذاکره که‌بین امپریالیزم استیلاگر غالب و دولت کوچک مغلوب انجام می‌شد، از طرف نمایندهٔ روس دو پیشنهاد مهم تسلیم دولت بخارا گردید:

الف— پرداخت وجهی هنگفت به‌عنوان غرامت جنگی،

ب— تسلیم بخارا بدون جنگ.

دولت بخارا چاره‌ای جز سازش و گردن نهادن به‌خواست دشمن نداشت. پرداخت مبلغ گزاف و تسلیم بخارا هردو انجام گرفت و طوق بندگی سیاسی روس

تقدیم امیر بخارا شد. بدین ترتیب از سال ۱۸۶۸ میلادی سمرقند و بخارا به‌عنوان جزئی از مستعمرات و ملحقات امپراتور روس تلقی گردید. در سال ۱۸۷۳ حکومت خیوه و در سال ۱۸۷۹ حکومت فرغانه نیز سقوط کردند.

ب- علل سقوط ترکستان:

عواملی که موجب انهدام حکومتهای مستقل ترکستان شد کم‌وبیش شبیه یکدیگرند. فقط درجات تأثیر این عوامل متفاوت است. به‌هرحال سعی می‌کنیم مجموعهٔ دلایلی راکه در سقوط بخارا مؤثر بوده برشماریم:

۱ــ **برتری نظامی دشمن:** ما درتاریخ کلاً با دو گونه تحولات ویا انقلابات مواجهیم؛ یکی تحولات فکری و فرهنگی ودیگری تحولات‌نظامی .تحولات ترکستان از نوع دوم یعنی نظامی و جنگی بود. واقعیت آن است که روسیه از لحاظ تسلیحات نظامی به‌مراتب برترکستان برتری داشت. در قرن نوزدهم روسیه جزو چند امپراتوری بزرگ جهان محسوب می‌شد. علاوه برتفوق فنی و صنعتی، مؤسسات و محافل فرهنگی نیز در اوج درخشش و اعتلا بود. نویسندگان بزرگ و جهانی قرن نوزدهم روسیه گواه براین مدعایند. عظمت علمی، فرهنگی و نظامی روس مشخصاً بعد از موفقیت پطرکبیر در جنگهای پیاپی و گشودن راههای ترقی و تبادل سرمایه‌های معنوی و مادی با اروپا بود. در جنگ ترکستان و روسیه که ازسالها پیش متدرجاً ادامه داشت، دو نیروی نابرابر در مصاف بودند. ترکستان در این نبردها بجز سلاح سرد نظیرشمشیر، خنجر و اسبان تیزگام چیزی نداشت. سفیرایران (هدایت) مدتی قبل از سقوط نوشته بود: «حقیقت امر سپاه و اسلحه و آلات جنگ از توپ و تفنگ برمن معلوم شد و گفتم: دریغا که آواز دهل شنیدن از دور خوش است.»[1]

در مقابل، ارتش روس صاحب جدیدترین سلاحهای مجهز بود که در کارخانه‌های پیشرفتهٔ جهان تولید می‌شد. این عدم تساوی قدرت جنگی درهنگامه اشغال ترکستان درسال ۱۹۱۷ م. به‌دست روسیهٔ سوسیالیستی نیز نمایان بود. چه هنوز هم در ترکستان ادوات ابتدایی دفاع مستعمل بود.درکتاب صبح سمرقند آمده است که «در فتح بخارا ارتش روس با مقاومت دلیرانی مواجه شدکه تنها چاقو،

۱. هدایت، سفارتنامهٔ خوارزم، ص ۵۸.

تبر و شمشیرهای زنگ‌آلود در دست داشتند. من خود مسلمانی را مشاهده کردم که چوبی در دست و شمشیری به‌دندان گرفت و بدون خوف به‌سوی مسلسل پیش رفت و مسلسل‌چی را بقتل رساند.»[۱] بنابراین ازجمله عوامل مهم سقوط بخارا تفوق سلاحهای جنگی روسیه، انضباط و سازماندهی تیپها و ارتش منظم و کلاسیک ازیک‌سو؛ و ضعف و عقب‌ماندگی ترکستان از داشتن سلاحهای جدید، افراد آموزش دیده و متخصص رزمی و قوانین کلاسیک ازسوی دیگر بود.

۲— **داشتن تجربه در جنگهای متوالی:** ایوان واسیلیویچ روسی (۱٤٦۲-۱۵۰۵ م.) جزو اولین کسانی بود که به «ترکستان اسلامی» امید بسته بود. در حقیقت بعد از آن بود که روسیه حملات خود را به‌ترکستان آغازکرد. از زمان پطر کبیر مأمورانی برای الحاق ترکستان گسیل شده بودند ولی شکستهای فاحش خوردند. آب و هوای آسیای میانه در مدتی از سال گرم و سوزان و در فواصلی از سال سرد و در اوج برودت بود. گرچه ریگزارهای صحرا نیز به‌شکست آنان کمک می‌کرد، اما این شکستها بی‌نتیجه نبود. شناخت روحیات، خلق و خوی، و آداب مردمان ترکستان و تنبه برعلل ناکامی ستونهای نظامی روس نتایجی بود که در حرکات نظامی بعدی اثر خود را برجای نهاد. روابط بازرگانی وسیع میان ترکستان و روسیه نیز بی‌تأثیر نبود. زیرا علاوه برقبضه‌کردن بازارهای این سرزمین؛ نفس وسعت مبادلات اقتصادی موجب زمینه چینی و استقرار می‌شد. جاسوسهای روس نیز در تحلیل قضایا و امکانات حکومتهای ترکستان و اطلاع از وضع اداری و تشکیلاتی آنها دولت خود را در چگونگی عملیات و اتخاذ مشی مناسب یاری می‌کردند.

۳— **اختلاف حکومتهای ترکستان:** در قرن نوزدهم چند حکومت مشخص زمامدار ترکستان بودند. بخارا، خیوه، خقند و فرغانه که قدرت‌و تشکیلاتی دست‌و پاکرده بودند به‌دو دلیل برتضادهای داخلیشان دامن زده می‌شد: اولاً پیوسته قسمتی از اراضی مرزهای یکدیگر را اشغال و ضمیمه محدودهٔ حکومت خود می‌کردند. اکثر لشکرکشیهای ترکستان بین خود ایالات و حکومتهای موجود ترکستان صورت می‌گرفت و جنگ داخلی بمراتب بیش از نبردهای برون‌مرزی‌بود.

۱. صبح سمرقند، ص ۱۴؛ نقل از حامدی، «تاریکیهای سرخ»، ص ۵۵.

ثانیاً حکومت امپراتوری روس عامل اصلی تشدید این خصومتها بشمار می‌رفت.[۱] روسیه با تحریکات پی‌درپی برآتش عناد، اختلاف، بغض و کینه حکومتهامی‌افزود. تردیدی نیست که امپریالیزم روس غالباً در پی این تفرقه‌افکنیها از آب گل‌آلود ماهی صید می‌کرد، گرچه در آن زمان چندان طرفی نمی‌بست، اما نتیجهٔ درازمدت این استراتژی برای روس موفقیت‌آمیز بود.

٤— **رکود علمی:** در قرن نوزدهم در مراکز علمی و مدارس عموماً کتب رایج درسی در حول وحوش مطالب فقهی و مفاهیم احکام اسلامی دور می‌زد. گرچه این تفحصات به‌نوبهٔ خود برعلما و فقهای برجسته می‌افزود و ترکستان را در این زمینه غنی می‌ساخت. اما متأسفانه «علم» تعبیر محدودی داشت و اختصاصاً به‌مسائل فقهی اطلاق می‌شد. بدین‌گونه حوزهٔ علم از شعاع وسیعتری محروم بود. علوم اجتماعی، علوم تجربی، فنون، صنایع و دهها موضوعات علمی که در دانشگاههای اروپا تدریس می‌شد، در ترکستان کمترین کاربرد را داشت. اصولاً پرداختن به‌این کارهای علمی را در شمار اعمال جلف و سبک می‌دانستند. در مقابل، سلاحهای جدید حاصل از تکنولوژی پیشرفته را «سلاحهای شیطانی» می‌شمردند. عدم گستردگی مطالعات علمی در رکود و عقب‌ماندگی‌تکنیکی جامعه مشهود بود و این به‌نوبهٔ خود تمایز و اختلاف امکانات رزمی و جنگی را بین روسیهٔ صنعتی و ترکستان توسعه نیافته و محروم از تکنولوژی پدید می‌آورد.

پ- بخارا پس از سقوط:

بعد از تصرف بخارا و سمرقند در سال ۱۸٦۸، روسیه رویه‌ای مسالمت‌جویانه با امرای ترکستان در پیش گرفت و حتی اصرار بر تعویض امیر بخارا هم نکرد. امپریالیزم روس برای استتار ماهیت اصلی خویش، نقاب بر چهرهٔ قبیح خود کشیده و بر پشت هاله‌ای ظاهر فریب فرو خزیده بود. پس از پیروزی، دیگر حرکت عجولانه نسبت به‌بخارای تسلیم شده دور از ژرف‌اندیشی بود.

ضرورت رسوخ در تاروپود ساختار اجتماعی احساس می‌شد. هنوز بایستی آرام در میان بومیان جای می‌گرفت و تصویر اهریمنی دشمن ترکستان را در

۱. جهت تفصیل به‌کتاب سفارتنامهٔ خوارزم اثر هدایت، ص ۶۵، رجوع شود.

دیدگان ترکستان ناآرام و خشمگین، معصوم و شفیق جلوه می‌داد. امرا و حکام ترکستان وابسته به‌حکومت روس گردیدند، ولی این وابستگی بیشتر در جنبه‌های سیاسی بود و روسیه از لحاظ امور داخلی سعی نکرد قوانین و مقررات خود را بر کرسی بنشاند بلکه قوانین سابق مذهبی در قضاوت و حکم کماکان جاری بود. در کتاب در تاریکیهای سرخ آمده است: «در زمان حکومت قیصر، حکومتهای اسلامی ترکستان از لحاظ حیثیت سیاسی به‌تضعیف گراییدند و صید استبداد زارشاهی شدند، اما از لحاظ سیاست داخلی آزادی مذهبی داشتند و تعلیمات مذهبی عمومیت داشت.قوانین شخصی بر محور شریعت‌می‌گردید، نظام اوقاف رایج بود و آزادی حج ادامه داشت. افتا و قضا به‌دست علما و فقها و مساجد و مدارس پر رونق بود، و مردم علیه استبداد قیصر صدای مخالفتشان را بلندکرده بودند، و در هرجا نهضتهای آزادیبخش جریان داشت.[۱]

علل اتخاذ چنین رویه‌ای را از جانب روسیه می‌توان چنین برشمرد: اولاً زمینهٔ پذیرش نیروهای بیگانه در ترکستان وجود نداشت و هرگونه سختگیری و دخالت مستقیم در امور دینی و فرهنگ اسلامی بر نفرت مردم می‌افزود و برخوردهای شدید را سبب می‌شد. در حقیقت نیروهای اشغالگر روس با مردمی روبرو بودندکه سابقهٔ دوازده قرن حیات مذهبی داشتند. درطی این قرون نسلهایی که بر پهنهٔ حیات ظاهر شدند ملهم از فرهنگ اسلامی بودند و امحای فرهنگی که با خون مردم عجین گشته بود عملی دشوار بود و به‌زمان کافی نیاز داشت؛ زمانی به‌فاصلهٔ انقراض نسل موجود و ظهور نسلی جدید در محیطی باارزشهای جدید. بنابراین هرگونه حرکت شتابزده با مردمی که دارای فرهنگی استوار و مقاوم بودند جاهلانه بود و مدارا همراه با جایگزینی تدریجی فرهنگ جدید ضرورت داشت.

ثانیاً دولت استعمارگر روس در پی تسلط بر سرزمینهای دیگر و سرگرم رقابت باقدرت امپریالیستی بریتانیا بر سر تصرف سرزمینهای آسیا بود. جنبشهای بنیادگرایانهٔ داخلی، حکومت تزاری را تهدید می‌کرد و دربار فاسد ناتوانتر از آن بودکه بتواند در داخل و یا خارج دست به‌اقدام بزند لذا برای روسیه جنبهٔ الحاق و تقید سیاسی ممالک دیگر، بر جهاتی چون تسلط اقتصادی، فکری و فرهنگی برتری داشت. در

۱. حامدی، در تاریکیهای سرخ، ص ۲۱.

سال ۱۸۸٤، یعنی شانزده سال بعد از اشغال قسمت اعظم ترکستان، شاهزادهٔ روسی به‌نام «ویت‌جن‌استاین» (ویتگنشتاین) با هیأت همراه برای سومین‌بار راهی سرزمین بخارا شد. این شاهزاده اصلاً اهل آلمان بود و نخستین اشتغال وی در قشون روس در جنگ قفقاز بود. او همیشه مأموریت به‌خارجه برای خود ترتیب می‌داد. امیرمظفرالدین که در این زمان بیش از شصت سال داشت از وی استقبال شایانی کرد و وسایل آسایش او را مهیا ساخت. نویسندهٔ کتاب سفرنامهٔ ترکستان و ایران که همراه شاهزاده بود می‌نویسد: «امیر بخارا محض آنکه هنگام اقامت ما اسباب مشغولیت فراهم کند، رقاصان و مطربها و مقلدهای خود را نزد ما فرستاد که ما را مشغول بدارند. یک‌باب چادر بخارایی بسیار خوب که از ابریشم ساخته شده و به‌الوان مختلف بود روی بام که فرش کرده بودند زدند و دوازده نفر کمانچه‌کش به‌طور ردیف قرار گرفتند و صندلیها برای ما ترتیب داده بودند. چهار پسربچه که قیافهٔ آنها شباهت به‌قیافهٔ زنها داشت و چشمهای خود را سرمه کشیده بودند با زلفهای بلند و پاهای برهنه مشغول رقص شده و با آهنگ‌ساز قدمهای خود را ترتیب داده و بعد بسرعت تمام مشغول معلق‌زدن شدند. در بین رقص یک نفر از رقاصان صدای خود را با ساز هماهنگ ساخته و به‌نغمات مختلف به‌آواز اشتغال ورزید.»[۱] و بعداً امیر در قصر خود در بیرون شهر برای آنها وسایل خوشگذرانی تدارک دید. هیأت روسی با خود دوربین عکاسی آورده و از قسمتهای سهم ترکستان عکسبرداری کردند. البته رفته‌رفته آن پدیدهٔ جدید خوشایند امیر واقع شد و خواست که از خود و قصرش عکس یادگار بیندازند.

«توراجان» ولیعهد و جانشین امیرمظفرالدین شخصی جوان، کارآزموده و لایق بود. در تاجگذاری امپراتور روس— الکساندر سوم— در سال ۱۸۸۱ میلادی که از امیر بخارا تقاضا شده بود در این مراسم شرکت جویند، امیر به‌جای خود وی را مأمور کرد. در روسیه از او به‌گرمی پذیرایی کردند و در مسکو از او چون سفیر یک کشور استقبال بعمل آمد. مورز می‌نویسد: «دولت روس نسبت به‌او محبت بسیار نمود و طوری رفتار کرد که با ولیعهد یک مملکت رفتار می‌نمایند.»[۲]

۱. مورز، سفرنامهٔ ترکستان و ایران، ص ۱۰۱.
۲. مورز، پیشین، ص ۱۰۸.

پس از برگشت از روسیه تحولاتی در روحیهٔ او پدید آمده بود بطوری که اندکی به‌روسیه متمایل بود. گویی درك تفاوت دو فرهنگ ولیعهد جوان را می‌آزرد. به همین دلیل از طرف پدر مورد ملامت قرار گرفت. اما بعداً، حکومتهای ترکستان با اینکه رسماً جزء مستعمرات روس محسوب می‌شدند، از سیاست اخلاقی و اعتقادی روس دوری می‌جستند و بر خصلت شرقی خویش اصرار می‌ورزیدند. به همین جهت شاهزادهٔ روس شیشه‌های مشروب و جامهای شراب را در مرز بخارا شکست و در بخارا بعضی قواعد و آداب شرقی را پذیرفت. گرچه عده‌ای را مأمور حمل قاشق و چنگال اروپایی‌اش کرده بود، اما عموماً تابع سنتهای موجود بود. تا عهد آخرین حاکم بخارا— امیر عالم‌خان— که به‌دست بلشویکها کشته شد، قوانین حقوقی و سنتهای اجتماعی و احکام شرعی به‌قوت خود باقی بود. گرچه نمی‌توان شیوع فرهنگ استعماری را در این خطه ندیده گرفت، ولی روح مذهب که از طریق مساجد، علما و مدارس جریان داشت سد استواری بود که اقدامات استعماری روس را سالیان دراز خنثی می‌ساخت. در هنگامه‌های اسارت و عزلت، رادمردان مجاهد و راست‌قامتان سترگ سر برآوردند و ترکستان را با خون پاك خود شرافتمندانه پاسداری کردند. بیش از پانزده حرکت انقلابی در طول این مدت حماسه‌های جاویدان تاریخ ترکستان را رقم زدند. در قاموس انسانیت، آزادی، شرف، عدالت و استقلال زیبنده‌ترین مفاهیمی است که قلب میلیونها انسان را به‌سوی خود می‌خواند، و ناقوس مرگ ظلمت ظلم نوای جرس کاروان سپیده‌دم محرومان می‌شود. این است که با حلول چنین ارزشهایی در وجود انسان، حماسهٔ سرخ ترکستان متبلور می‌شود.

منابع و مآخذ

۱. آگ‌برن، ویلیام و میرنیم کف. زمینهٔ جامعه‌شناسی. ترجمهٔ امیرحسین آریانپور. تهران، دانشگاه تهران، ۱۳٤٤.
۲. ابن‌سحنون، محمدبن‌عبدالسلام. آداب‌المعلمین. تونس ۱۳٤۸ ق.؛ و الجزایر، الشرکة الوطنیه، ۱۹۷۵.
۳. پارسای بخارایی، خواجه‌محمدبن‌محمد. قدسیه. تهران، طهوری، ۱۳۵٤.
٤. پالمر، رابرت‌روزول، تاریخ جهان نو، ترجمهٔ ابوالقاسم طاهری. تهران، امیرکبیر، ۱۳٤۰.
۵. حامدی، خلیل‌احمد؛ در تاریکیهای سرخ. لاهور پاکستان، دارالعروبه للدعوةالاسلامیه.
٦. حتی، فیلیپ ک. شرق نزدیک در تاریخ، ترجمه قمرآریان. تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۰.
۷. خنجی، فضل‌الله‌بن روزبهان. مهمان نامهٔ بخارا، به‌اهتمام منوچهر ستوده. تهران، بنگاه‌ترجمه و نشر کتاب، ۱۳٤۱.
۸. سایکس، سرپرسی. تاریخ ایران، ترجمه محمدتقی‌فخرداعی گیلانی. تهران، وزارت فرهنگ، ۱۳۲۳.
۹. شهاب، محمد، مسلمانان ترکستان. تهران، میعاد.
۱۰. عزتی، ابوالفضل، آموزش وپرورش اسلامی. تبریز، انجمن علمی مذهبی آذرآبادگان، ۱۳۵۳.
۱۱. فراغی، مختومقلی، مختومقلی نینگ‌کامل دیوانی، گنبدکاووس، قابوس، ۱۳٤۲.
۱۲. فرای، ریچارد، ن. بخارا، ترجمه محمود محمودی. تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳٤۸.
۱۳. قادری، حاتم. پژوهشی در روابطایران و روسیه یا قرارداد ۱۹۲۱. تهران،۱۳۵۹.
۱٤. گوبینو، کنت [و دیگران] جنگ ترکمن (بی‌جا، بی‌نا) ۱۳٤۳.
۱۵. گوره، ژان. خواجه تاجدار، ترجمه ذبیح‌الله منصوری. تهران، امیرکبیر، ۱۳٤۷.
۱٦. لنین، و. مجموعه آثارلنین.
۱۷. لوگاشوا، بی‌بی‌رابعه. ترکمنهای ایران، تهران، شباهنگ،۱۳۵۹.
۱۸. ساله، آلبر. تاریخ قرن نوزدهم و معاصر، ترجمه نصرالله فلسفی. تهران، [بی‌نا، بی‌تا]
۱۹. معین، محمد. فرهنگ‌فارسی. تهران، امیرکبیر، ۱۳٤۲ - ۱۳٤۵، (اعلام).

۲۰. سورز، هنری. سفرنامه ترکستان و ایران. تهران‌سحر، ۱۳۵۶.
۲۱. مینورسکی، و. تاریخچه نادرشاه، ترجمه غلامرضا رشیدیاسمی. تهران، ۱۳۱۳.
۲۲. نرشخی، ابوبکرجعفر. تاریخ بخارا، ترجمه ابونصر احمدبن‌محمدبن‌نصرالقبادی، به‌اهتمام شارل‌شفر، پاریس، (۱۳۱۰ ه.ق = ۱۸۹۲ م.)
۲۳. نهرو، جواهرلعل. نگاهی به‌تاریخ جهان، ترجمه محمود تفضلی. تهران،امیرکبیر،۱۳۳۹.
۲۴. وامبری، آرمینیوس. سیاحت درویشی دروغین در خانات آسیای میانه، ترجمه فتحعلی‌خواجه نوریان. تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۷.
۲۵. وهابوف، عبدالله. مسلمانان در اتحاد شوروی. مسکو، نووستی، ۱۹۸۰.
۲۶. هدایت، رضاقلی‌بن‌محمدهادی. سفارتنامهٔ خوارزم، بولاق، ۱۲۹۲ ق.

اسامی اشخاص

اسامی اقوام، فرق، گروهها

اسامی اماکن و شهرها

اسامی کتب و نوشته‌ها

